ان الله علی کل شیئ قدیر

الحمد والمنة که کتاب مستطاب [illegible] نسخه [illegible] انتساب

[illegible]

بموجب فرمایش [illegible] احمد صاحب [illegible]

باهتمام بنده سید حسن [illegible] در مطبع دهلی اردو اخبار

[illegible] سنه [illegible] هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس [illegible] مر خالقی را که در خلقت انسان دقایق حکمت او را پایان نیست و حمد بی عد و ثنای
بیحد بی مر خالقی را که نعم احسان او در حق انسان بیرون از حد و بیان است و گواه بر کمال قدرتش
جمایع اصول و صورت ارکان است و دلیل بر رفعت و حکمت او الوان صور و امزجه ابدان است
قادری که از کمال قدرت او اقامت قوی و ارواح و اعضا جاری گردانیده و صحت بر نفس را
با اسباب علاج مقرر و مقدر داشته و از فضل بی منتهای خود تدبیر حفظ صحت و مرض ارشاد
فرموده در خلقت صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبای انسان انداخته سلام و
شریف اطبا به جهت ایشان مرتب ساخته ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و
صلوات نامیات نثار اهل المنهاج او اسباب قانون نجات و اشارات تحفه او ذخیره و اهم
کلیات و ارکان حجرات چون ستر ضروری زبده و غنا رسانیده و چون طبیب جامع معنی
حادی شفا است یعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین که مقصود لولاک لما خلقت الافلاک
تکمیل ختم او ارسال کرم مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم افضلها من التحیات

من التحیات الحمیدة و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جادهٔ تحقیق و نمایندگان شرع مبین اند
رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصائر ارباب سریرت پوشیده نماند که
غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیست که
وجودش زبدهٔ موجودات است و قادر علیم و عالم خبیر تقدست اسماؤه او را بتشریف
خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجهٔ مختلفه و کیفیات متضاده و آمیخته او را
بعدل و سیاست و طاعت و عبادت امر فرموده کما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود صحت بدن که قابل موضوع کمال است متصور
نشود پس بر شخص لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایلهٔ آن کوشد تا از سعادت
دارین و کمال منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و اوقات متغیر و متبدل
و ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از نهج سوی امراض و
انواع بیماری لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده
برای دفع آن ما محسوس هیچ کرده برای هر دردی دوایی آفریده و باستعمال آن امر فرموده
چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض بدوا التفات نمیفرمودند ندا
آمد که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرض به سبب آنکه ما از خلق پوشیده داری بعد از آن
موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرموده و بدان امر کرد و نیز از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که ارشاد فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
و علم ابدان را که علاج بدنها در حیات مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست
بر صحت ابدان و آن موقوفست بر علم ابدان بنابرین مقدمه حکماء و علماء عصر در ترتیب
تصحیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه بنظر شافی کرده اند و چون اضعف عباد الله
و احقر الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس احسن الله عواقبه و غفر له و لوالدیه

بدین علم مطالع ایشان مشتغل نبودند و بحکم ضاع العلم من افواه الرجال درر فواید و غرر قواعد
آنرا از السنه استاد او ... نمی بود دیده شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه
البال ... مرتب ... جامع کتابی مشتمل بر فواید نافع و مفید خاص و عام مطلوب
طوایف انام گردد اینک بعد الاستخاره من نعم الملهم در آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده
کتابی جداگانه ... ساخته و دیباچه آنرا مزین گردانید به القاب همایون حضرت سکندر ثانی واضع اساس
جهانبانی ناظم قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران
اوست ... سر قضا موقوف بر فرمان اوست عقل کل طفل دبستان ابجدخوان
اوست جام جم رشحی ز عکس خاطر رخشان اوست آیة نصرت همیشه بهره رایات اوست
گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست السلطان الاعظم الاعدل الاعلم الاکرم افتخار
سلاطین العرب و العجم المبعوث فی العالم ... المؤید من السماء المنصور علی الاعداء
راعی بلاد المشرق و المغرب الی ممالک العز و النصر ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط و القبض
ستاره حشم زحل هیبت ... شهاب ... سها ... هلال کمان ... بزرگ
همت و قدر بلند افسر تخت ... رایت ... نام ... الی عرصة الممالک
مرفوع اللواء خلد الله ملکه و سلطانه مظفر علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب
عالم درخشان است و سایه های مرحمتش بر جنوب و شمال جهان تابان کوس دولتش بر کنگره قصر سعادت
در شش جهت هفت اقلیم نواخته اند و نوبت سعادت ... در اطراف و اکناف ربع مسکون
انداخته و جناب سلطنت مآب با شواغل جهانداری و ... کامگاری پیوسته اوقات شریف
تربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین و احیاء قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد
دین و تشیید مبانی یقین و انا ... سحاب نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانیده
لا جرم ... داعی ... طبع ... فاتحه ... و دعا ... بدرگاه

جباری و مدار فتح و نصرت و اعلاء تخت و دولت لحظه لحظه از حضرت صمدیت فایض شده بنده
نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیله مرقات ساخت و
متوجه بارگاه کیوان شده تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت و نقاد
ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد و مامول از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو
و زلل و نسیان و خلل این مقالات بی عبارت اطلاع افتد اشارت رود تا بقلم تصلیح مزین
فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض بر زلل اقدام ارسال فرمایند فانی الخطایا معترف
و بالتقصیر معروف و عیون الکرام عن المعایب محفوظة و السنتهم عن المعاصی محفوظة و الله ولی التوفیق و بیده
التحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله الطیبین الطاهرین

فهرست کتاب مبنی بر دو فن

 فن اول در
شرح طب یعنی نظری و عملی چون این شرح و جمع کنیم در شرح [illegible] است

از معرفت و شعور بآن شی بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف این علم میرود پس میگوییم طب
علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت
مزاج و احوال بدن یا تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند حال الحصول و استرداد
آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسمست از برای آنکه اگر مفید اعتقادست بامری چند که
مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهارست و امزجه که نه است
و اگر مفید اعتقادست بامری چند متعلق اند بآن کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه فصد
در اورام مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم
بدو قسم شده علمی نظری و علمی عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت او سبب
زیادتی شعورست بدان علم و موجب امتیاز مسایل آن علم می شود از غیر آن لهذا اعلام
عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع احوال او بیان می کنند
تا از دو جهت بدان علم شعور حاصل گردد پس از جهت موضوع هر یک ازین قسم اینجا
مذکور می شود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس
هر چیزی که بحث از و کنند از آنجهت که منسوب بصحت است حفظا او ردا او ما یتوقف الصحة
علیه موضوع این علم باشد پس آنکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانی
است صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این میکند
از آنجهت که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی
این علم تصرفست در اسباب سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج بادویه
اینجهت احتیاج طبیب بآن گفته شود ان شاء الله و چون اصل علمست و عمل مبنی بر علم
علم است شروع کنم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم **قسم نظری**
مشتملست بر مقدمه و چهار مقاله **مقدمه** چون مقصود بالذات ازین علم

علم محافظت صحت حاصله و استرداد او زائل است و حفظ شی بعد از علم بدان شی بود و علم باسباب
او و معرفت او و در بیان احوال بدن گفته خواهند شد و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق
آن شی باشد حالا معرفت اسباب او را بیان کرده شود و اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت
عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان وجه
کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود
اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم زیرا که سبب یا
در مسبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوی آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت بسریر
و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج
بود از مسبب که موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد برای اوست آنرا سبب
غائی گویند همچون جلوس پادشاه بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت
اشیا اند که صحت بدن در آن مستقر میشود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان اگر مرکب
یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف بود و ارواح است یا متوسط میان غلظت و رقت و آن
اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از حاصل شود و التیام اعضا
که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مناسب
و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع
از آن جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج اند بدان
الا در جمیع اند مثل مزاج ذکور و اناث آنرا جنسیه گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد
محتاج اند آنرا زمانی گویند و اگر در بعضی زمان بعضی افراد بدان محتاج اند آنرا اتفاقیه
گویند و اگر محتاج الیه نباشد وارد شود خارجی گویند و اسباب غائی صحت افعال است چنانکه
از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال

بود و سبب غایی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر **مقالهٔ اول در اسباب مادی**
صحت و چون این اسباب چهار است این مقاله منقسم بچهار باب والله اعلم **باب**
اول در ارکان و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی چند بسیط است که اجزاء
اولی بدن انسان اند و غیر آن از مرکب شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط
و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب بعضیه آنچه طالب غایت محیط بود **آتش است**
و طبع او گرم و خشک است و محل او بالائی دیگر ارکان بود چنانچه بحسب کره آتش مماس مقعر فلک قمر
باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین باردین و تفریق مختلفات و جمع
متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است نه غایت آن **هوا است** و طبع او گرم و تر بود و
فایده او در مرکبات تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش است و آنچه متوجه جهت مرکز است
آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترکیب است و
محل او زیر کره هوا است و آنچه طالب غایت مرکز بود **خاک است** و طبع او سرد و خشک است و
فایده او در مرکبات حفظ اشکال و هیئت و استمساک والله اعلم **باب دوم** در ارواح و در تعریف
اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و
بواسطه شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت و
تغذیه و تنمیه حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم
بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را امزاجی دیگر حاصل
شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد باین روح نفس ناطقه است
چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس ناطقه است و این روح مفیض حس و حرکت بود و چون
بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و آنرا روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود
از و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد این تحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح

روح واحد است و در هر تجلی و مظهرے از او صورتی واثری پیدا می شود بحسب ظاهر قول اطبا
است که هر یک باستقلال روحی اند و الله تعالی علیهم بما خلق لما خلق **باب سیوم در اخلاط**
بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آن وقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق
می شود و هر یکی را ازان نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز می شود و خلاصه جهت
تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریقی اسهل مندفع شود و هضم اول ازان جاست که دهن آنرا نضج
میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشک ثخین گردد و آنرا کیلوس گویند لطیف آن بطریق
ماساریقا که عروق شعری اند میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا دفع
می شود و آنرا براز می گویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت است از استحاله کیموس
باخلاط خلاصه آن باورده رود و فضله که مائیت است بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا
بول گویند هضم سیوم در عروق است و این عبارت است از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم
در اعضا است و آن عبارت است از استحاله رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود باعضا بیت و
صورت جزو منتدی شود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام باتمام رسد و فضله این هضم بشکل
عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط
اربعه است و عمل هضم سیوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود و این رطوبت یا فضول
باشد یا غیر فضول انچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نبود و اگر اخراج نکنند متعفن شود
و آن داخل اخلاط غیر طبعی باشد و انچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی انکه در عروق
صغار و دقاق که آنرا محصوره گویند موجود است جهة سقایت اعضا و مجاوران باشد در
حالت احتیاج دوم مستحیل می شود بجوهر عضو بحسب مزاج و آنرا رطوبت قریبة العهد بالانعقاد
گویند سیوم آنکه بمنزله طل حاصل و آنرا طلیه گویند در اعضا منتشر است و مستعد است
که در حال فقدان غذا حرارت در و تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از و حاصل گردد چهارم آنکه

الیام و التصاق عضو بوسط است اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است که کیلوس او را
بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه نضج تام یافته است آنچه از و طافی بود صفرا
و آنچه راسب بود سودا و آنچه متوسط بود خون و آنچه نضج تام نیافته است بلغم و بهر یک از این
اخلاط چهارگانه طبیعی بود یا غیر طبیعی اما خون طبیعی سرخ رنگ طعم او شیرین طبیعی او گرم و تر
و نضج جمیع بدن بود و باشد تنها یا مختلط با اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده یا
یا بسبب امتزاج می بر تقدیرین بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او
مایل بود به شیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در
وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذا بدن شود و از جهت او را [illegible]
و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذاء دماغ شود
دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متشابه القوام
بود یا رقیق و آنرا مائی گویند یا غلیظ و این غلیظ اگر در او رطوبتی باشد زجاجی گویند
و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و اگر
غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است شور و ترش و تلخ و بلغم با آنکه اصناف بلغم
است اما صفراء طبیعی لون او سرخ روشن باشد و طبع او گرم و خشک است و او در کبد [illegible]
قسمت است قسمی با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه
[illegible] جهت دفع بلغم غلیظ کند با خون بعضی اعضا شود و قسمی دیگر بزهره ریزد جهت
غسل امعا و تنبیه دفع براز و صفراء غیر طبیعی آنچه بنفس خود فاسد شده باشد اگر زنگاری بود مره
گویند و اگر [illegible] محترق شده کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بغایت گرم
باشد و آنچه بسبب مخالطت دیگری متغیر شده باشد و اگر [illegible] خون باشد [illegible] مره [illegible] گویند و اگر [illegible]
رقیق باشد مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی و اگر سودا بود [illegible] اما

اما سودای طبیعی بود طعم او بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک و او دو
قسم شود قسمی با خون بجگر رود جهت تمتن و تغلیظ دم و غذای اعضای
مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت تغذیه طحال و دهند غدد معده بیرون و غیر طبیعی از دم
که باشد محترق می شود و اگرچه سودا خود بود و آنرا مایه و مره سودا گویند

باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه
اعضا عبارت است از اجسام غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو نسبت او
کرد که اول چیزی که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر گفته اند که چون
ماده که منی است بمقر رحم رسد در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پیدا آید یکی در
محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی بر همه محتوی گردد و اعضا را تقسیم کرده اند بچند وجه یکی آنکه عضو
یا معطی مطلق بود همچو دل بنسبت بعضی یا قابل مطلق همچو لحم یا معطی و قابل همچو کبد یا نه معطی
و نه قابل همچو عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس [illegible]
اگر رسید قوتی است که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و
انثیین آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب بقای نوع همین و
انثیین که بدان مخصوص است و دیگر [illegible] فعل عضوست آنرا خادم رئیس گویند و این خادم
نیست چون [illegible] قلب [illegible] و آلات غذا [illegible] دماغ [illegible]
یا سود بود [illegible] قلب [illegible] کبد و اعصاب دماغ را [illegible] و اگر رسید
قوت [illegible] بود و اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر [illegible]
نه رئیس نه مرئوس [illegible] چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آنرا [illegible]
متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی آید

فصل اول در اعضاء مفرده و اقسام آن

اول عظم است و آن مباحث برون نگاه دارند و عاید حرکات بود و اقسام آن به تفصیل اجمال
یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار منزله دیوار یکی منزله سطح که آنرا قاعده
دماغ گویند و دو منزله سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام
خد و جفن و چشم و گوشت است و انف از دو عظم مرکب است و در میان انف غضروفی است
که آنرا به دو قسم می کند و فک اسفل از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق شانزده
و دو باقی جهت قطع اشیا و دو ناب جهت کسر و از چهار ثنایا پنج ضرس جهت طحن و در اسفل شانزده
و عنق مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات گویند و بعد از دوازده فقره ظهر و بعد چهار اضلاع
که از طرفین در آن مرکوز است و بعد از فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از سه فقره
عجز است و بعد از سه فقره عصعص و فقره دو عظم است بعد از آن سینه هفت عظم است آنرا
عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفی است که آنرا عظم خنجری گویند و
دو عظم است از طرفین به سینه متصل و آنرا چهار جزو است جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو
اعظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک گویند اما دست
مرکب است از کتف و عضد که متصل به دست و بعد از و ساعد که مؤلف است از دو عظم که آنرا
زند اسفل و زند اعلی گویند و بعد از و هشت عظم است در دو صف نهاده که آنرا رسغ گویند
بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصابع هر یکی سه عظم و پای مرکب است از
فخذ بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل به ساق است مؤلف از دو عظم که آنرا
قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم کعب که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب
و عقب و عظم زورقی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصابع
هر یکی سه عظم است الا ابهام که دو عظم است والله اعلم قال **بیت** عدد عظم چو خواهی
که بدانی تفصیل وی برون آید از آنجا که برون می آید * دوم اعضا مفرده عضو عصبیت

غضروفیست و آن جسمی است شبیه بعظم اما ازو سست و نرم تر است و فایدهٔ او منع اصطکاک
عظمی بعظمی بود و تدریج و ترکیب اعضاء صلبه باللینه و قایم مقام عظم است در عضوی که عظام در و
مفقود باشد سیوم عصبست و آن جسمیست لین در حس و انعطاف و صلب در انفصال فایده
او بالذات افاضت حس و حرکه بود و بالعرض توثیق اعضاء و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته
است و آن هفت زوج است که حواس ظاهره و حس و حرکت اعالی اعضا بدو حاصل است و نوعی که از
نخاع رسته و آن سی و یک زوجست و فایده حس و حرکت اعضای که دون عنق است بدو حاصل
شود چهارم عضلت و آن عضویست مولف از لیفات و عصب و وتر و شظایا و رباط که با هم
منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو لحم است و غشایی بر و محیط شده و فایده تحریک اعضاست
بواسطه تشنج و استرخاء و عضل اگرچه مرکب است اما او را از اعضاء مفرده گرفته اند پنجم وتر است
و آن جسمیست که منشاء او جوهر عصبست و با اطراف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضا
ششم رباطست و آن جسمیست شبیه بعصب الا بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی
بعظمی یا عضوی بعضوی دیگر بود و آنرا عصب نیز گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرک
باشد و مخلوق از لیف و عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض
تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه باشد الا شریان
وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید است و آن عروق ساکنه است که از
مقعر جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه تمیز از آن حاصل میشود و جمیع
اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بقلب میرود نهم اغشیه است و آن
جسمیست عصبانی از لیفات عصبی باطناً منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئات اعضا و تحدید
و توثیق و اشتراک آن با دیگر و افاضت حس برای اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این
از منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در ایام طفولیت

و همچو غذای آن بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند و چون منفصل گردد ثابت هم نیز از جنس لحم
است و آن عضویست که از دم طبیعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت
بود و بعضی مثل شحم و سمین و شعر و ظفر و جلد ضم کنند و از مفرده شمرده و در ان نظر است
از انکه شحم و سمین و مثل لحم اند و شعر و ظفر از زواید فضلات اند و جلد از اعضا مرکبست نه مفرده
و بیان بر یک گفت اند اما شحم جسمی ابیض است که از مائیه دم و اعضای عصبانی مثل ثرب
و امعا منعقد شود و او اسطبر تر و محل منجمد گردد و عاقد او برودت است و سمین شبیه شحم است
و از دم سمین متولد شود و از لحم و شحم و شعر جسمیست که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بجهت
تنظیف این مسام دفع کند و بعضی از شعر زینت را بود همچو حاجب و لحیه و بعضی زینت
و فایده را همچو موی شمره و ظفر جسمیست عضروفی عدیم الحس متصل است بسلامیات انامل
فایده آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منسوج از لیفات شرایین و
عروق و خلل آن بلحم محشو شده و همچو غشائی بود جمیع بدن را فرا گرفته و فایده آن حفظ شکل و حیات
و افاده حس ادراک ملموسات بود

فصل دوم در اعضاء مرکبه

و ادراک اعضا
آلی از انست گویند که بعضی آلات حیاة و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات حلق
و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضا الات حیاة و تنفس قلب و ریه و حجاب است
اما قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب
و اصناف لیفات و غشائی محیط بران محتوی که از غلاف قلب گویند این غلاف قدری
از قلب دور است و بدو متصل نیست الا از اصل او که از قاعده قلب گویند و شکل او
صنوبری است و قاعده او از بالاست و آن مخروطیست بر پایانات و تیغه مراد و محل
دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد و در او
خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی بدو متصل است جهت رسانیدن خون

تجویف لطیف و بطن الیسر بزرگتر است و در روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند و دو شریان
طالع شده است یکی شریان وریدی که به ریه میرود و جهت جذب نسیم از ریه و رسانیدن دم لطیف بدو وی
و دیگر شریانی بزرگ است که اصل جمیع شرایین بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی
است بجو تمتی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن الیسر میرود و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب
بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زایده است که آنرا اذنی قلب گویند و در
حالت انقباض قلب مسترخی و در حالت انبساط کشیده شوند و این هردو جذب دم و نسیم کنند و به قلب
رسانند **حجاب** عضویست مرکب از جوهر لحم و غشاء و عصب حساس متحرک و مدد ریه است در انقباض
و انبساط و حاجب است میان آلات غذا و آلات تنفس **ریه** مخلوقست از لحم رخو سخیف و از شعب
شریانی وریدی و شعب وریدی شریانی و قصبه ریه و غشائی ذو الحس بر مجموع کشیده شده و او با دو شق
است و شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر به دو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده اند
و فایده آن ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احالهٔ آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی
داو سبب حدوث صوت **الات حلق** اما حلق عبارت از مجموع مجرئین بود و آنرا مجری قصبه ریه
است و مجری مری در اعضاء غذا ذکر کرده شود و قصبه ریه عضویست مرناری شکل مولف از غضاریف
و غشائی بران کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و
دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفیست که آلات اتمام صوت و حصر نفس بود
و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف
خلف که مایلی مری و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست و یکی را انگبی گویند برای آنکه بر حالت بلع بر آن
می افتد و انقباض پذیرد و صوت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای
حنجره آویخته و فایده او تصفیه هوا از دخان و غبار و مدد صوت باشد و لوزتین دو عضواند از گوشت
عصبی شبیه بغدد که از اصل زبان رسته اند و فایده آن تعدیل هوا است از آنکه قعر تقعود کند

است جهت انطباع مرئیات و طرف باطن او متحرطیت تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس ابصار بران بود
مرکوز گردد و بعد از و رطوبت زجاجی بود شبیه به آبگینه گداخته بود و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد
از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمیه گویند و آن همچو غشائیست که بر جمیع محتوی شده است طبقه
هفتم صلبیه گویند و انتهای غلیظ است که ملاقی عظم عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی
حاصل میشود و باقی آلات معدات او اند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه او بعضی ضغطاً
در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات از قدام و خلف
همچو وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین **گوش** عضوی غضروفیست و هوا متموج در او جمع
میگردد و در ثقبه معوج که در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون تصادم عصبی شود که مفروش است
و قوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل میگردد **انف** بدانکه منخرین چون بالای بینی
رسد بدو تجویف منقسم شود قسمی به اقصای فم منتهی شود جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی
بعظامی که شبیه بمصفات است منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغی و تا دو زواید کند بدان دو
عصبه که شبیه بدو سر پستان اند و آنرا زایدتان حلمتان گویند و ادراک روایح بدیشان حاصل
شود اما اعضاء و آلات غذا اول آن مجری دهن است که غایه آن ظاهر است و دندان جهت سحق و خرد
در ان موجود **زبان** مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب و اصل او قطعه لحم غددی
است و جهت انسکاب لعاب تا بمطعومات مختلط گردد و زبان در اساعت و ازدراد و تقلیب ممضوغ
ممد است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود **لب** مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شریان
و وریده و فایده او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است **مری** مرکبست از
لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت فم و بدایت معده است و چون برابر عظم حجری رسد فراخ
تر گردد و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود **معده** دو طبقه است داخل آن عصبانیست
جهت حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر میشود

اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضوی رئیس و محل ارواح نفسانی
بود و او مرکب است از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب
که همچو بطانهٔ این غشا است و مماس قحف است و شکل دماغ شکلی مخروطی بود و قاعدهٔ او مقدم
راس است و الیهٔ او مؤخر است زیرا که منبت اعصاب حس است و راس او از مؤخر دماغ است و او
صلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی است تا
پس سر سه قسم می شود و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و در زیر بطن اوسط
تجویفی است که آنرا معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع می شوند و به حنک فرو می آیند و غشای که
مماس جوهر دماغ است مانند ترائب و غصون بر سر او افتاده است و از این صورتی همچو کرمی را اشتمال
دو واسطهٔ حرکت انبساط و انقباض شرائین آن متحرک است **نخاع** مشابه جوهر دماغ است و خلیفهٔ او
و او را است غشا است و او همچو دنبالهٔ دماغ بود که در فقرات منحدر شده تا به عصعص رسید **چشم**
از اعضاء شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و از اعصاب و شرائین و اورده و عروق
شعر کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش چشم را به هفت پرده و سه آب منقسم * صلبیه * مشیمیه *
شبکیه * زجاجی و پس جلیدیه * پس عنکبوتیه * بیضی * عنبیه * قرنیه * ملتحم * طبقهٔ اول آنکه مماس است ملتحمه
گویند و جوهر آن لحمی و سمین است و متصل است بعضلات محرکه و آنرا بیاض گویند و طبقهٔ دوم را قرنیه گویند
و او بعد از ملتحمه است و او جسمی صلب شفاف است و بر عنبیه محیط شده و منفعت او حفظ سایر طبقات
است به او شعاع خود و طبقهٔ سیوم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است و در بعضی
اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و این طبقه به رطوبت بیضی محیط شده و در وسط ثقبه
باشد و از ره نفوذ کند و بعد از این طبقه رطوبت بیضی است و آن رطوبتی سپید شفاف بود و طبقهٔ
چهارم بعد از وست که آنرا عنکبوتیه گویند و غشائی رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از و
رطوبت جلیدی بود و آن جسمی است مانند جلید یعنی یخ شفاف و طرف ظاهر او پهن است

تا به نهایت آن تدویری یافت و بر شکل کدوی باشد و قعر او را بسجیل یعنی بیلوس شود امعا
مخلوق است از غشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و شش قسم است اول آن را اثنا
عشری گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم متعلق بود و چون
هضم تمام شود منفتح گردد و دوم را صایم گویند و او بعد از بواب است و عروق ماساریقا از وی جذب
لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود و سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در او لیفات
بسیار باشد و این سه را امعاء دقاق گویند چهارم اعور گویند و او همچو کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی
است و او امعاء فراخ بود و بطرف ایمن مایل و سفل در وجیع شود و آنچه تمام هضم نشده باشد او را تمام هضم
گرداند و پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم خوانند و آخر همه اوست و بمقعد متصل است شرب
عضویت مؤلف از دو طبقه غشائی و در عصب و اورده و شرائین منتسج بود و در طوبتی و سمی که
تشریح و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع جوانب بچو برده حاصل شود و گرد معده آید
برای تکون حرارت و مساعدت هضم جگر عضوی رئیس است و جرم آن لحمانی بود و چون خون
غنائی ذوالحس محلل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه باضلاع خلف
و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است و آن را پنج زائده است تمیز لیکن اصبع بر معده محتوی شده
و از مقعر کبد عرقی رسته که آن را باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده
و جهة جذب غذا او آن را ماساریقا گویند و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کنند و در شعب و لیفی جمیع
گرداند تا نضج یابد و اخلاط اربعه متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آن را اجوف گویند بعضی از شعب او
در نفس کبد متفرق شده است جهة جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل او دو است و بعد قسمی شود و
قسمی صاعد شود و باعالی بدن منشعب گردد و قسمی نازل گردد و باسفل بدن متفرق شود **مراره**
عضوی عصبانیست همچو کیسی قسمی از آن بمقعر کبد متصل است جهة جذب صفرا او و رگی بیرون آمده
و او قسمت شود قسمی بامعاء صایم متصل است جهة ریاندن صفرا بدو قسمی بقعر معده متصل است

جهت انصباب سودا باشد **طحال** عضوی است مستطیل بر شکل زبانی و محل او جانب یسار است محدب او مماس
اضلاع و مقعر او مماس قعر معده و عروق و شرائین در او منتشر شده است و او را دو مجری
است یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب اشتها
گردد **کلیه** عضویست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرائین غلیظ حساس و از آن مجوفی شده و او را
دو مجرای است و کلیه دو است و برباطات قویه بظهر فقرات صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری
و فایده ایشان آنست که فضله کبدی بدیشان ریزد و مرطوبی که در آن باشد جهت غذا خود جذب کنند و باقی
بمثانه ریزد **مثانه** کیسه‌ای عصبی شکلی است مؤلف از لیفات و دو طبقه است و بول در وی مجتمع می‌شود
و دفعتاً بقبض عضله دفع می‌گردد و او را عنقی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین
و قضیب و رحم است **انثیین** مرکب است از لحم سفید غددی و در وی منافذ بسیار است و او را دو ورید و شرائین
گرد او برآمده اند و لیفات بسیار در آن پیدا شده و اعصاب و متصل و غشایی بر او کشیده و منی در وی
جمع شود و نضج می‌یابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید می‌گردد چنانکه در پستان از لحمیت شیر می‌شود و منی از
فضل رابع هضم متولد شود و به انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ
و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نساء صغیر و پهن باشد و در طرفین قعر رحم پنهان بود **قضیب** مرکب است از
اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن از لحم محشو شده است و در وی مجرای بول و منی و ودی است و او از عظم
عانه رسته است و اصل او باطنی مجوف بود و فایده او آنست که تجاویف او از ریح ممتلی شود و شرائین
او بروح و اورده او بدم و حس خشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت ملتذ شود و موجب بقای
نوع بود فایده قضیب ایصال ماده زرع است بمستقر خویش **رحم** عضویست مؤلف از لیفات
عصبانی و دو طبقه است و او را تجویف قضیبی است و وضع او در ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات
عروق بوی متصل شده است جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و او را مجرایی است محاذی فرج
برای خروج طمث و جنین از وی و وصول منی بوی و در قسم او غشایی است تنگ که ازاله بکارت بدان

کنند و در حالت علوق منضم می شود و در حالت ولادت فراخ می گردد و انضمام طبیعی در حالت تمنی
غذا از جنین می شود و در ضایع تحصیل تشبیه می گردد و رحم را شوق عظیم بمنی هست و از جهت دو قوت
جاذبه مایل می شود بطرف فرج و شهوت حرکت آنست که منی در وقت قرار گیرد جنین از او متولد شود کیفیت
تولد جنین آنکه اگر منی مرد و زن هر دو در جسم با هم قرار گیرند و از جمیع سوء المزاجات خالی باشد و رحم صحیح
منقی بود و از آفات و اسباب خارجی منی هیچ مانع نباشد از قوت عاقده که در منی مرد و از قوت منعقده
که در منی زن است و از آن حرارتی پیدا شود چهار نقطه مانند حباب ریم پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ
و یکی در محل جگر و یکی در مجمع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی باقی اعضا بود و فوهات عروق بود
گردد تا از آن مجری غذا بجگر طفل رسانند و این حالت اولی گویند و به هفته تمام شود و بعد از آن نقطهای
سرخ در آن شود و دراز گردند و منافذ عروق پیدا آید و سره جنین خون ظلمت جاری شود و این حالت را ثانیه
گویند بچهار روز تمام شود بعد از آن علقه شود و آن را حالت ثالثه گویند و این شش روز بود و بعد از آن مضغه گردد
و بعضی اعضا از هم تمییز شود و قسط صالح از دم حیوانی و طبعی بدو مترشح شود مستعد آن گردد که از لطف
واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو مفیض شود و این حالت رابعه گویند بدوازده روز تمام
شود بعد از آن مزاج ذکوریت و انوثیت ظاهر شود و اعضا اصلی تمام شود و آن را حالت خامسه گویند به نه روز
تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل ظاهر شوند و این حالت
سادسه گویند و به نه روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و در اناث بمدت
اطول چنانچه گویند خلقت پسر سی روز تا چهل روز تمام شود و در اناث به چهل روز تا پنجاه روز و بعد از آن
تا بلوغ مدت شصت اقل مدت حمل است جنین و ضعف ایام تمامی خلقت متحرک گردد و مدت ضعف
ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر سی روز تمام شود به شصت روز متحرک شود و مدت نود روز که سه ضعف
او باشد بوجود آید و علت آن است که بماند اگر چهل روز تمام شود به هشتاد روز حرکت کند و به مدت سه
چهل روز که مدت هشتاد بود بر آید و بود و دیگر گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید حرکت

کند اگر صحیح المزاج و قوی حال بود خرق اغشیه کند و باذن باری عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت
خرق و خروج ندارد از آن حرکت متألم گردد اگر مهلت یابد تا با ماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد
و در ماه نهم بوجود آید و بماند اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و از رنج که
خستگی او زاید شود و هوای خارج به نسبت با او غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود
در ماه نهم بوجود آید و باقی بماند و اکثر چنین واقع می شود والعلم عند الله الکبیر **مقاله دوم در اسباب ضروری**
صحت و آن ده باب است **باب اول** در مزاج و آن کیفیتی است ملموس که از امتزاج در جسمی مرکب از
ارکان واقع شود بواسطه فعل و انفعال که میان صور و مواد متضاده ارکان واقع شود یعنی که حدت
و صولت و سورت هر یک از یکدیگر شکسته شود و کیفیتی متوسط حاصل گردد که آنرا مزاج گویند و آن
کیفیت یا در حاق وسط افتاده چنانچه هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند
زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالفرض چرا که وجود او در خارج محالست یا آنکه مایل باشد
بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار
قسم است احر ما ینبغی یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز چهار قسم است احر ایبس یا احر
ارطب یا ابرد و ایبس یا ابرد و ارطب و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است
و این کیفیت ملموس که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقل است اما
آنچه مبحوث عند الاطبا است و بحث ایشان معتبر است آنست که هر مرکبی از ارکان قسمی از این کیفیت و کمیه عناصر
که به نسبت با این مرکب اولی و الیق بود متوفر و متحصل گردد بر اعدل قسمت و نسبت و این اعتدال را
و تکافو مشتق است نه آنکه در قسمت عقلی بلکه در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار
شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و صقلابی یا
شخصی از صنفی که باشد یا بحسب عضوی بود مثل اعتدال جلد و هر یک از این بقیاس یا داخل بود و یا
خارج بود پس اعتبارات ثمانیه متصور شود اما اطبا را خلافست که اعدل اصناف کدام است

برآنست که سکان خط استوا اعدل اخلق‌اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و تساوی حرکت آفتاب
فوق الارض و تحتها تعادل حاصل شود و سورت کیفیت هر یک از آن بدیگر شکسته می‌شود پس
اعدل بقاع خط استوا بود و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی برآنست که سکان اقلیم رابع اعدل اند
برای آنکه وسط اقالیم سبعه است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال شخصی بحسب شخص اعدل شخصی بود
از اعدل صنفی و بحسب عضو گفته می‌شود **تنبیه** فی امزجة الاعضا بدانکه گرم‌ترین چیزی در بدن روح
است پس قلب است پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس
اورده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس
دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس
نخاع پس منی پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و
ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس اورده
پس عصب مجوف پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده است پس بر
تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از جلد کف و اعدل از جلد سبابه اعدل
از جلد انمله **باب دوم** در بیان افعال قوت در عرف اطبا مبدء جسمانی فعل است
و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان باشد و آن قوت حیوانی
بود و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است قوت حیوانی از دل
منبعث می‌شود و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن رسد و این قوتیست که قلب
شرائین را تحریک انبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و [illegible]
اعتبار [illegible] گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند قوت نفسانی از دماغ
منبعث شود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن [illegible]
و این قوت هم دو قسم است [illegible] مدرکه [illegible] دو قسم شود مدرکه که بواسطه روح لطیف [illegible]

که در عصب مجوفه است رطوبت جلیدی می‌رسد ادراک اشکال و الوان کند اول مدرک امور ظاهری و آنرا
حواس ظاهره گویند و آن پنج است اول قوت باصره و آن قوتیست که در تقاطع عصبتین
میان دو عصب واقع شده که از مقدم دماغ بعینین می‌آید و ادراک الوان و اشکال بوجه احسن
و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی بود و این قوت بواسطه
روح لطیف که در عصب مجوفه است برطوبت جلیدی می‌رسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم
قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصب که شبیه بحلمه الثدی است
که از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشمومات کند سیوم ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه
عصبی که در زبان مفروش است و بمعونت لعاب ادراک طعوم می‌کند چهارم سامعه است و آن قوتیست
که در عصبی که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات می‌کند
پنجم لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب جمیع بدن منتشر
در بدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن متأثر می‌شود که عبارت از حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و ملاست و خشونت و صلابت و لینت بود دوم مدرک امور باطنی و آنرا حواس باطنه
گویند و آن پنج قوتست اول حس مشترک و آن قوتیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک می‌شود همه
بدو می‌گردد و ازین جهتش حس مشترک میگویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال
است و او را خزانه حس مشترک می‌گویند و هرچه دریابد بدو سپارد و محل او موخر این بطن است
سیوم متخیله و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است
و این تصرف ترکیب بود چون تصور انسانی دو سر و یا نقصان بود چون تصور انسانی بی سر و مفکره
نیزش گویند چون مطاوع عقل باشد و تصرف کند در معقولات و محل او اول بطن اوسط
چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است و محل او
و عداوت و محل او هم بطن آخر اوسط است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که

معانی متوهمه یا متعاقله از آن ادراک کرده باشد نگهدارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای
فراموش شده را بیاد آرد و بیچ خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه
بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
شود بر تحریک جهت نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع مضرت و این منفعت و مضرت
اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا آنکه
اعضا منقبض و مسترخی بود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع تابع باعثه باشد

قوت طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدومه باشد بر ابقاء نوع یا شخص یا خادمه
اما مخدومه آنکه متصرف است از برای بقاء شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا التصرف کند تا آنرا
شبیه جوهر بدن گرداند و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار
جوهر بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقدار رسد بغایت مناسب نمایی که نوع و مزاج او اقتضا
آنست برسد و مخدومه که متصرف است برای ابقا نوع دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح
و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و آنرا مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق تعالی
اجزاء اعضا را متشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول
جاذبه است و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه
و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را نگاه می دارد تا هاضمه در وی عمل کند **سیوم** هاضمه است و آن
قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا از آن سازد که غاذیه آنرا التصرف کند **چهارم** دافعه و آن
قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد صلاحیت غذا نداشته منع دفع گرداند و کیفیات اربعه خادم
آن چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این فعل حرکات است و آن بی صورت حرارت
نتوانند بود و اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهة امساک خادم هاضمه نیز باشد جهة منع تحلیل
از رطوبتی که هاضمه دفع [illegible] یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه

27

نیز است جهت تقویت روح که حامل قوت است و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسهیل و نفوذ
و احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسهیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه
اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و الله اعلم بالصواب **مقاله سیوم** در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است
بر مقدمه و دو باب **اما مقدمه** در بیان اسبابی که معروف اطباست اول منقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب آن است
که او را او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد پس سبب موجب آن را مغیره گویند یا از ثبات او حالتی
از احوال موجوده لازم آید و آن را حافظ گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن که سبب است بادی و سابق
و واصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و
برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچو غضب و فرح آن را نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و
بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود و آن را سابق گویند
و اگر بی واسطه سبب حالتی شود و آن را واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات
بود همچو تبرید آب سرد با استعمال آن و یا بالعرض بود همچو تسخین آب سرد بتحقن حرارت و سببی از اسباب
خالی نیست که تقضی و تباعد از او ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری
و اینقسم باقتضاء طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا متضاد شود همچو تشمس به آفتاب و استحمام
پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و از آن جهت ضروری گویند که مادام
که انسان در حیات باشد از آن لابد بود و این را اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد
در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس می شود اعراض نفسانیه و اگر وارد روح
می شود هوا است و اگر وارد اعضا می گردد اگر این عوض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است
استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری و اگر با شعور
بود حرکت و سکون بدنی مجموع و شش فصل گفته شود از جهت آنکه اسباب ضروری شش است
و اینکه اسباب ضروری شش است از جهت آن است که قوی در بدن حیوان سه باشد حسی ارادی

قوی طبیعی گویند و این قوی محتاج اند بفعل خود باکل و شرب زیرا که فعل ایشان جذب است
و امساک و هضم و دفع و تغذیه و تنمیه از جهت تولید و این دفع و تغذیه و تنمیه از جهت تولید این چیزها
می شود و چیزها که ماکول و مشروب بود پس یک جنس از اجناس سته ماکول و مشروب باشد و فعل این
قوی چون تمام باید و غذا منهضم شود در بدن فضلات چند پدید می شود که موجب فساد در بدن می شود از جهت
قبول عفونت پس آنرا دفع باید کرد و آنرا استفراغ گویند و بعضی از اخلاط و فضلات چیزهاست که در بدن
احتیاج بدان دارد که بدل شود آنچه از بدن تحلیل می رود پس آنرا نگاه باید داشت و آنرا احتباس گویند
پس جنس دوم از اجناس سته استفراغ و احتباس بود پس آنچه قوی طبیعی بدان حاجت دارد دو جنس
است از اجناس سته و همچنین آنچه قوی حیوانی بدان محتاج باشد آن جنس هوا باشد از جهت دو امر
یکی ترویح قلب و دفع بخار دخانی و دوم آنکه قوی نفسانی و طبیعی بروح حیوانی محتاجند از جهت تکون
ایشان پس جنسی که محتاج الیه قوی حیوانی بود جنس هوا بود اما آنچه محتاج الیه قوی نفسانی بود سه جنس بود
زیرا که اگر عارض نفس شود و حرکت بدن آنرا اعراض نفسانی گویند و اگر عارض نفس شود یا بدن اگر بشعور
بود آنرا حرکت و سکون بدنی گویند و اگر عارض نفس و بدن شود بی شعور باشد آنرا خواب و بیداری گویند
پس اجناسی که قوی نفسانی بدان محتاج اند سه جنس است حرکت و سکون نفسانی چون غضب و فرح و غم
و هم و فزع و حرکت و سکون بدنی و خواب و بیداری پس مجموع اسباب ضروریه شش است از آنچه آنرا ضروریه
گویند و تقدیم هوا بر دیگر اسباب از جهت شدت احتیاج است بدان **فصل اول** در هوا بدانکه هوای محیط
بابدان محتاج الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح و استنشاق آن و دفع فضلات دخانی از روح هوا چون
[illegible] از جهت لطافت و ترویح روح می شود و بسبب حرارت طبعی می سوزد و دخانی می گردد پس چیزی
[illegible] که صافی بود و با بخار و دخان ناآمیخته بود و از دفع [illegible]
[illegible] و از [illegible] محیط [illegible]
[illegible] سقوف و حمام [illegible] محبوس باشد [illegible]

وقتیکه هوا از آفت و عام حادث شود و موجب وبا گردد نبود با آنکه در آن وقت هوا محبوس بغیر از هوا
گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا منافی طبیعی باشد اما تغیرات طبیعی
آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است
در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان
تا آخر قوس خریف بود و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود
در حرارت و برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانی است که در مقابل ربیع باشد و تغیر اشجار
و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شاید که
فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل
فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح که موجب کثرت خون بود و اخلاطی
که در بدن بواسطه سرما در زمستان منجمد باشد در ربیع متحرک آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران
باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر
حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون و حمرت و صفرت و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون
و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد
و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او ابتر فصول
نهاده اند از آنجهت که در مقابل ربیع افتاده و او موجب تزاید اخلاط ردیه و نحافت بدن و کثرت سودا
و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد در شبانگاه بغایت
سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد
و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بی رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و قوت
قوی و سهولت افعال بود اما امراض بارده کثیر حادث شود و اگر رطوبت با برودت غالب بود موجب
اسهال و استرخا و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست

که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود لاحق بهوا شود و بود بواسطه امور
سماوی بود یا امور ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانچه مثلا ربیع بهوا رشتا گردد یا صیف
بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقرانات کواکب کثرت دراری فوق الارض
هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود بمحاذات
احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب آن بلد در غایت سخونت بود و اگر از یکی
دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد والا بارد بود ۲ بواسطه وضع بلد باشد اگرچه بلد بسیار
یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد ۳ آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این دو وجه
یکی آنکه جبل موجب زیادتی توافر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت بود چنانکه در جانب شمالی یا مغرب شهر
کوهی بلند باشد و چون آفتاب برو تابد اشعه به بلد منعکس شود و بالعکس این واقع شود و موجب برودت
گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب بعضی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود پس تغیر
بسبب جبال در هوا حادث شود بالعرض ۴ آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب
کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب و اگر غربی بود تغلیظ
۵ آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمال و آن بارد یابس است و موجب تقویت
قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوای فاسد کند اما اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب آن حار رطب است
و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و [illegible] قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین
اوقات آنست که در روز آید و صبا معتدل است و در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن
و تعدیل مزاج بود و بهترین وقت آن باشد که در اول روز آید و دبور بنسبت با صبا الطف و اغلظ بود
و بهترین اوقات آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از آن ریاح در وی بیشتر باشد هوای آن
بطبیعت آن ریح متغیر شود ۶ آنکه بواسطه تربت بود هوای بلد صخری سرد و خشک بود و از
عفونت دور باشد و هوای بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم

سلیم باشد و تری عفن باشد و تغیر هوا از موضع بحسب قرب معدن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن
معدن بود باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض که بهترین مهاب
مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب هوا از این دو بر یک گشاده بود و مهب جنوب و دبور بسته باشد و آن
در موضعی باید که اعدل بقاع بود و الا تحمل که عکس این با اعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مقتضای
طبیعت بود دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که هوا بسبب لطافت خود نما
و بسبب اجزاء مائی و بخاری و دخانی که بواسطه مجاورت بطایح گردید و خنادق و آجام و مقابر و جیف باهم آمیخته
گردد و هوا را متعفن کند موجب وبا شود و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث شود و فساد هوا را دو
مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا اوائی رطوبات را متعفن گرداند
و فساد آن بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که فساد
هوا در نباتات و حیوانات اثر کند بر آنکه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می‌سازند و هر غذا که از آن
ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد قسم
دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد نسل و زرع گردد و این تغیر یا موافق مزاج
فصل بود چنانکه گرما در تابستان در موضعی معین بحدی زیادت شود که افساد هوا کند یا مخالف
مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم** در حرکات
نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت یا بجهت خارج بود
یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعتاً حرکت کند غضب بود اگر متمادی بود موجب تحلل
شود شاید که بغشی یا موت انجامد و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعتاً
بود خوف و فزع این اگر ممتد شود موجب اختناق روح شود و بغشی و موت انجامد و اگر بتدریج
بود حزن و غم این موجب تحلیل روح بود و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
بخارج خجالت بود و اگر [illegible] بود غصه و هم و فرق میان غم و هم آنست که هم در کاری گویند

هنوز حادث نشده وغم در کروهی که واقع شده باشد ودر حال حرکت روح بداخل ظاهر بدن سرد
شود و باشد که بسبب اختناق حرارت ظاهر و باطن سرد شود و موجب موت وغشی گردد ودر حال حرکت
روح بخارج باطن سرد شود و اگر بحد افراط رسد حرارت بتحلیل رود و موجب غشی یا موت گردد
واین عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز
موجب تاثیر وانفعال می گردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع آید
نطفه به آن صورت متشکل شود و از تصور حموضات و از مشاهده آن کندی دندان پیدا می شود و از
تصور چیزی که از آن خوف یا فرح حاصل شود تغیر در نبض ظاهر گردد **فصل سوم** در حرکت و
سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایا اغذیه و خفت بدن و
انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد این
بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر کند به تنفس عظیم
متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن
و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را
و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته
شود **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب مشابه سکون است و در وی حرارت غریزی متوجه باطن
و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آن را استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت
طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را سست و مکدر گرداند بسبب تصاعد
بخارات و افراط در وی موجب ترطیب بدن و تبلید نفس و تهیج و جهت ضعف اعضای عصبانی بود
و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب بر پشت این افعال صادر می شود و بیداری
مشابه حرکت است و موجب ضد او خواب و افراط در وی موجب اختلاط عقل و صداع
و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض سودائی متولد گردد

فصل دوم در مأکول و مشروب و آن پنج قسمت است بحث اول در مأکول بدانکه چیزی که وارد
بدن شود و میان او و میان بدن فعل و انفعال پیدا شود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق
یا غذای دوائی یا دوای غذائی یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست
که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که
از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت خویش و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر
دوائیت بر غذائیت غالب بود دوای غذائی گویند و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را
متغیر نگرداند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را
متغیر گرداند و فاسد بدن کند اگر حار باشد تجفیف بدن نماید و اگر بارد بود با نجماد و موجب هلاک شود و مأکول را
بوجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثری که وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود
غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه گویند و این ذو الخاصیه اگر برکیبی موافق بود تریاق گویند و اگر
مقوی موافق بود فادزهر خوانند اگر منافی طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوا
غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذو الخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذای ذو الخاصیه گویند و
اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذا دوا ذو الخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم می شود
بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک از این بجید و بحسن
الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب در تقسیم دوم
در مشروب و آن دو بحث است **بحث اول** در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار آنرا بدرقه
باید با صلاحیت قبول هضم و نضج بدرقه و بیاید در مجاری نفوذ توان کرد و آن چیزی که از وی این کار حاصل
شود آب باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل تسکین عطش و حرارت اصلی و نضارت و صفای لون و بدن و تر
و تری اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعضا و قوی
و شهوت شود و بهترین آب آب چشمه بود که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود

از بلندی جستن شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود گیرد و صافی گردد و مثال آن آب باران است و دور آفتاب
بدن باید هر چند در بحوث مذکور شد مبرا شود و موجب ثقل معده نشود و بیکبار آشامیدن تشنگی
بنشاند و مجموع این صفات در آب سیل موجود است و آب باران لطیف است خصوص که در تابستان از ابر
رعد بار دارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است آب کاریز نقیض
بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب برف اجامی آب معدنی اگر جدید بود تقویت احشا کند
و بلغمی مزاج و صاحب امراض بلغمی را مفید بود و هاضمه را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام باشد و بعضی
منع سیلان نفث الدم کند و نوشادری مطلق محلل بود و نقصی زهبی تقویت معده و دل
احشا کند و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند آب گرم معده را و رخی
و غاسل او بود و تولید کند و طبع نرم کند آب سرد مقوی معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود و آب
برف و یخ اعضا عصبانی را مضر بود **بحث دوم** در شراب اگرچه کلام مجید منع و تحریم آن نازل
گشته و مباشرت آن از جمله کبائر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده اما چون طبیب در معالجه
و تهیه ابدان محتاج است و خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده است و اگر اطلاق ضرر آن شود
مضر باشد و دلیل منافع الناس طالب نفعت اند و اضر تلیات با رین بقدر مقصد انواع آن حسب
زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شرح میرود اما بحسب زمان از ابتدا ظهور سکر در وی تا شش ماه حکم
نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و تخمه
کند و مناسب محرور و اوقات معده باشد اما کمتر از زیان [illegible] و بلغم آرد و تولد کند و کهنه
تغذیه کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت
کند و متوسط متوسط در جمیع احکام بود اما اعتبار این بهترین شراب [illegible] اصح است پس آنچه قوی
و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض کم غذا [illegible] ترطیب کند و [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] بیشترین قوی [illegible]

سپرز را مضر بود و شراب تلخ حاد باشد زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب عفص
و تقویت معده و احشا کند و تنقیه سینه را مفید بود و حامض را مستی دیر بود و دماغ را مضر
بود اما باعتبار رایحه شراب حاد و طیب الرایحه تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد
غیر طیب مصدع و عدیم الرایحه دیر مستی آرد و منتن بغایت بد باشد و موجب فساد ها بود اما باعتبار
قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و سده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و مسکر
و بخاران زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ و زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ
و صفرا پدید آرد و دوشابی گرم و تر و سمن بود علی حاد و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار
و حیض [illegible] را مفید باشد اما صداع و تشنگی آرد و خرمایی مفسد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا
از آن تولد کند اما سخت دیر هضم بود و آنچه از حبوب مثل ذرت و برنج سازند بحسب [illegible] و طبیعت و تخلیط
بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی می‌گویند که در
[illegible] مفرحی و ذی [illegible] این منفعت نمی‌تواند بود که در او ست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی
منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و ازاله افکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع
وحشت و دفع سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون
و برافت و اشراق آن و انعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر
و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت طبیعت
در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت آن آنست که زایل عقل میکند که اشرف
مخلوقات و افضل کائنات است و تمیز انسان از دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف
و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب [illegible]
غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر [illegible] و صوت و شکل و ثقل [illegible]
از او تولد کند **فصل ششم** در احتیاط در استعمال آن [illegible] اعتدال و [illegible]

و احتباس موجب حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف و خفقان
و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقوط شهوت طعام بود و بدن
ثقیل کند و چون از استفراغات معتاده جماع و حمام است در این شروع نموده اما جماع فعلی است
که صحت و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که اصول آن قوت تحتانی و انبساط شهوت است
که محرک تمدد آن عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح میکند و ... می کند و
طبیعی تولید ماده منی و اعانت آن و دفع آن می کند و ایشان خود مخصوص ... با ...
دیگر اعضا هیچ نوع امراض نباشد و جمیع افعال که بهم متعلق است به نهج طبیعی آید
شود و چه بر آفتی از آن موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و حسن وضع و شکل
استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس و دفع افکار
و ... بود و دفع امتلاء و نفخ بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب صداع ... انسداد این
و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده بود و اعصاب خصوصاً اعصاب ... بود
اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال بدن
از آن بحسب هوا و آنکه سه مرتبه دارد بیت اول سرد و رطب بود بیت دوم گرم و رطب
و بیت سیوم گرم و تجفیف بود و استعمال حمام اگر با اعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع آن
تقویت مسام و تغذیه و تسمین بدن و انعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع
کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب صداع ... و افراط در استعمال حمام موجب تحلیل و ضعف
قوت و عدم شهوت جماع و انصباب مواد با عضا ضعیف گردد و در استعمال آب سرد موجب
تبرید و ترطیب نشاط و قوت اعضا و قوی حرارت غریزی بود و مناسب ... آن ...
مزاج باشد و الله اعلم بحقیقة الصواب **باب دوم** در بیان اسباب ضروری ... و در فصل

فصل اول در اسباب سته ضروریه و آن ... صاحب ...

و صناعات و عادات خارجی اسنان از انحلالات که او را تاثیر در بدن بیشتر است چنانچه
بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشد و چون انتقال کند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و
بالعکس چنانچه محرور المزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج
بعکس آن بود و درجات سن چهار است سن اول نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتدا آن
سن طفولیت است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد پس بعد از آن سن صبی آن
زمان حین بود قبل از سخت شدن اعضا و بعد از آن سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیت و آنرا باقی گویند
این وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب بسی سال که سن شباب است پس دوم سن وقوف
و آن زمانیست که رطوبت اصلی بحفظ حرارت اصلی کافی باشد لا زاید بود و آنرا سن شباب گویند و بعد از
انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب بنا بر رای جالینوس در کیفیت
متساوی باشد اما در صبی از بهر کثرت رطوبت شدید باشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید
و حاد بود چنانچه بهر دو شعله علیحده مشتعل گردانی در مقدار متساوی اند کیفیت سیوم سن کهولت
بود و آن از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود و در این سن حرارت در نقصان و یبوست
در تزاید بود چهارم سن شیخوخیت است و آن از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود و در این سن
یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه این مجموع که گفته شد باغلب باشد اما حسب
مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه و زنگبار انسان تا سی سال یا چهل منقضی
میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت مایل
باشد و این نیز باعتبار اغلب بودن آنکه کل واحد من الذکور و کل واحد من الاناث چنین بود و اما
صناعات پس بعضی از آن موجب تبرید میشود مثل آنکه صناعتی که مباشر و معتاد آب باید بود
مثل قصاره موجب ترطیب شود و صناعتی که معتاد آتش باید بود موجب تسخین و تجفیف بود
مثل حداد و امثال آن بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید شود و صناعتی که معتاد کل باشد

موجب یبوست گردد مثل اکثار یطلیانی اما عادات از انجمله است که ترک آن مغیر مزاج گردد
و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت
بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی از آن قطعا باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج
باشد پس بتدریج از آن باز آید که العادة طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات
و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات حاصل
می شود از دیگران نمی شود آنچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ صحت
بود و آنچه کریهه بالعکس و از انجمله تشمس بآفتاب است که موجب تحلیل رطوبات و دفع استسقا بود
و برود و صداع بارد را مفید افتد و همچنین اندفان در رمل که هم امراض رطوبی را نافع بود و استنقاع
و اعیا را مفید است مثل رشش آب بر رو که موجب انتعاش قوت الا که گرمابه باشد و
خصوص که بگلاب بود فصل دوم در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت
حرکات نفسانی بود همچو فکر یا بدنی همچو حرکت ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه
داخل بود خواه بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون
مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات
و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل و برودت هضم
و سکون نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات
بود بحسب داخل یا خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و موالدات اخلاط
طیبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال مرهم و روغن و اطلیه لینه و از مرهم و اسباب خشونت ملاقات
و مجففات با افراط و قابضات بود خارجی و داخلی و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه
و حدت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود بطرف اعلی و الحق بطرف اسفل و اسهال و اسباب
احتباس قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف

بطلان فی دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت
انفصال منی از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش یا ضربه و سقطه
و مثل آن بود و اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام مسدد یا
مجری بواسطه ضغطی یا یبس مجاری و اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه
یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد و اسباب
نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف قوت مصوره بود و بعد از خلقت
سببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل و اسباب فساد وضع مقارنت عضوی با عضوی
تشنج یا التحام بود یا ولادت باشد و مباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا قرحه
بود و اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلا ممدد یا ریح باشد
واقعه در مجری ضیق یا حرکتی عنیف یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان
و سوختن بر آتش بود و اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که [illegible]
شود و اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود و قوت عضوی دافع و ضعف عضوی
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل [illegible] رطوبتی [illegible]
سیلان شود یا امری خارجی بود مثل ضربه و سقطه و اسباب وجع که عبارت از احساس ادراک
منافی بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف
و متعدد است و اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک
است و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است و سبب آن خلطی خشن بود سوم ناخس
است و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که در غشا بود از جهت عرض چهارم ممدد است و سبب
خلطی یا ریحی بود که در عصب یا عضل بود از جهت طول پنجم [illegible] است و سبب آن [illegible]
گرد جای از عضو تنگ کند ششم منضغط است و سبب آن [illegible] بود که [illegible]

حادث شود هفتم سلسر است و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم
رخو است و سبب آن ماده بود که در عضل باشد نهم ثاقب است و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی
بود که میان اعضاء واقع شود دهم مسلی است و سبب او همین سبب ثاقب است و فرق میان او و
ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان محسوس شود که عضو را سوراخ می کنند و ماده
مسلی در آن موضع محتبس بود یازدهم خدر است و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح
نفسانی دوازدهم ضربانیست و سبب آن ورمی حار بود در عضوی حساس سیزدهم اعیائی است و
سبب آن یا تعب بود و آنرا اعیائی تعبی گویند یا خلطی ممدود و آنرا اعیائی تمددی گویند یا خلطی
لاذع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا سبب ریحی باشد و آنرا اعیائی ریحی گویند چهاردهم لاذعست
و سبب آن خلطی حار بود پانزدهم ثقیل است و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساسی که از غشا
معلق بود مانند گرده آمده باشد و بواسطه انجذاب غشا احساس ثقل کند یا بسبب ورمی بود که
در عضو حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند چون سرطان نعوذ بالله و اسباب سکون وجع
قطع سبب وجع بود بمحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات وجع بود و
مسکن وجع و قطع سبب آن اسباب تحجر و امتلاء از بیرون نیست یا امری خارجی بود
مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فضلی مانع تحلل یا امری داخلی بود مثل ضعف
هاضمه یا دافعه یا ماسکه یا ضیق مجاری و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا
وارد بر جرم عضو شود یا وارد بر روح یا وارد بر قوت اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب
و تفرق اتصال بود و اگر وارد بر روح می شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر
وارد بر قوت شود کثرت صرف فعل از آن قوت بود و اگر غذا و اسباب بعیده کند فساد هوا
و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غریبه یا نفسی مثل
بود چون غضب یا موسیقی تشنج یا قصیر یا مودب بلند

بایستی که طالب خروج بود همچو خنازیر **مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات**
و این مقاله مشتمل بر دو باب است **باب اول** در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب
جالینوس سه حال است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن
انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بواسطه موجب آفت افعال باشد و حالت
ثالثه هیئتی باشد که نه صحت بر و صادق باشد و نه مرض زیرا که آن حالتیست که افعال مطلقاً
سلیم نیست و مطلقاً غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض دو
مجتمعند در وقتی واحد نسبت با شخصی واحد در دو عضو همچو حال اعمی یا مجتمعند در شخصی واحد در دو جنس
همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض عقد مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی
که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا سن طفولیت مریض و بعکس این اما احوال
پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حد
که او گفته است خللی نیست اما عرض آن هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض
باشد و شاید که عرض بنفس خود مرضی بود همچو صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرضی باشد و باشد
که عرض سبب مرضی شود همچو وجع قولنج که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم
مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرض باشد و سبب
انصداع عرق می شود بواسطه اقتضای حرکت عنیف همچو اسهال که عرض قرحه امعاست و سبب
ضعف معده می شود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب مفرد شش جنس است
جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج
ساذج باشد و مادی بود جنس دوم امراض ترکیب و این چهار قسم است امراض خلقت و مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است یکی امراض شکل بود و آن آنست که چون شکل عضو از

مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم واستقامت معوج دوم امراض مجاری
یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که آن تنگ شدن منافذ نفس است یا
گردد مثل انسداد عروق که سده سوم امراض تجاویف یا بزرگ شود بحیثیتی که بیش از نشین یا کوچک گردد بحیثیتی صغر
معده یا خالی شود بحیثیتی خلو تجاویف قلب که فرح مهلک یا ممتلی شود بحیثیتی صرع وسکته چهارم امراض
صفائح است و آن تغیر سطح عضوی باشد از مجری طبیعی یا آنکه عضوی که در شان آنست که خشن باشد
ملاست گردد و چون معده و امعا خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار به زیادتی عضو خاص بود بحیثیتی
عظم لسان و عام بود بحیثیتی هزال مفرط اما مرض عدد زیادتی عدد طبیعی بود بحیثیتی اصبع زائده و دو والی افضل
و زیادتی عام بود بحیثیتی سمن مفرط یا نقصان خاص بود بحیثیتی ضمور لسان و دندان زائد یا غیر طبیعی بحیثیتی سلعه
و ثالیل یا نقصان بود بحیثیتی قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع بحیثیتی زوال
عضوی بود از وضع خود بحیثیتی خلع و غیر خلع جنس سیوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و نام
این مرض بحسب وضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند اگر در لحم باشد
جراحت گویند اگر متقادم نشده باشد قرحه گویند و اگر متقادم شده باشد سفح گویند اگر در عظم
واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود وصدع گویند اگر بطول بود تفرق در غضروف اگر بعرض بود
فسخ گویند و اگر بطول بود تفت و در عصب شرخ و شق گویند و در عروق بتر و شق گویند اما مرض
مرکب آنست که از اجتماع امراض مفرده حادث شود بحیثیتی سل مثلا که از حمی دق و قرحه ریه مرکب و
تسمیه بعضی امراض بحسب مشابهت بود بحیثیتی داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل بحیثیتی ذات الجنب و ذات الصدر
یا محل مجاری یا بحسب عرض بود بحیثیتی صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد آنچه اولا
حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت بود و آنکه بشرکت باشد یا
بواسطه مجاورت یا بواسطه آنکه از اعضا واقف طرقی بود یا آنکه میان دو عضو خادم

خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا مبدأ فعل او بود چون حجاب و ریه یا مجاری عضو یا وقت
بود چون دماغ معده را یا منبت آن عضو بود چون بعض قلب را پس گوشت دماغ را و اوردهٔ کبد را
بدانکه اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتدا
مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید گویند و چون واقف باشد نه زاید باشد نه کم زمان
انتها و چون نقصان یابد زمان انحطاط والله اعلم **باب دوم در علامات و دلایل مشتمل** بر
مقدمه و هشت فصل اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند باحوال
بدن و افعالی که از قوی صادر میشود و این علامات و آثارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچو عسر و اختلاف
نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچو نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت
بر سبب مرض کند همچو علامات امتلا یا علامات لازم مرض بود همچو تپ حاد و ضیق نفس و وجع ناخس
در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و آن نوع مشکل تر است
و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال دران بچند چیز کنند اول افعالی که نه بر مجری طبیعی بود
دلیل آفتی بود در مبدأ افعال که قوت است و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که منبع اوست
چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب بود و دلالت بول
بر کبد و براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و در طرف ایسر
دلیل ورم طحال سیوم شکل مرض همچو دلالت ورم طولانی مستطیل بدانکه ورم بر عضله است
چهارم استفراغ همچو بول و براز که در باب خود یاد کرده آید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل
یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در علامات مزاج بدانکه علامات و آثار مزاج
ده است **اول** لمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه
دلیل آن کیفیت باشد **دوم** سحنه است سمن و لحم دلیل حرارت و رطوبت بود سمن بی لحم

دلیل برودت و رطوبت و هزالی از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست
سیوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت
دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت سواد و جعودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند
و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیأت اعضاست سعت
عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعال
است سرعت انفعال بکیفیتی از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال
آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت
باشد هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری
دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طیش و جرات و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال
دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول
منفذه است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت
بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست **فصل دوم در علامات** امتلا زیادتی کمیت اخلاط
ردیه بود یا اخلاط صالحه بود و علامت امتلاء مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق
و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر و کثرت
و تثاؤب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و بلادت ذهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و
رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ و علامات غلبه بلغم بیاض
لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت براق و قلت عطش و ضعف هضم و حسبا(?)
و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت
لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها

استسهاد و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبه سودا سواد و تیرگی
و خشکی بدن بعد و سواد و غلظ خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای
سیاه بود **فصل دوم** در نبض آن حرکتیست از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و نبض
مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض و بسط او بجهت جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس
نبض نه است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط آن نه است ۱ طویل است و او آنست که اجزای
او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد ۲ قصیر و او
در مقابل طویل بود ۳ معتدل در قصر و طول بود ۴ عریض و او آنست که اکثر اجزای او در عرض
ساعد محسوس میشود و سبب آن مملوی عروق است و رطوبت آله بود ۵ ضیق و او در مقابل عریض
بود ۶ معتدل در عرض و ضیق ۷ شاهق است و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب
آن شدت حاجت و مطاوعت آله بود ۸ منخفض است و او در مقابل شاهق باشد ۹ معتدل
در شهوق و انخفاض و از ازدواج این نه قسم بیست و هفت قسم حاصل میشود اما آنچه مشهور است
و اسم وارد شده شش است ۱ عظیم است و آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود ۲ صغیر است و
او در مقابل عظیم باشد ۳ معتدل در عظم و صغر باشد ۴ غلیظ است و او آنست که در عرض و
شهوق زاید بود ۵ دقیق است و او در مقابل غلیظ باشد ۶ معتدل در غلظ و دقت بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکة و آن سه قسم است ۱ سریع و او آنست که زمان حرکت او
بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت بود ۲ بطی و او در مقابل سریع بود ۳ معتدل
از سرعت و بطوء **جنس سوم** ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم است ۱ متواتر
است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود
۲ متفاوت و او در مقابل متواتر است ۳ معتدل در تواتر و تفاوت. جنس

جهارم ماخوذ است از قوام آله و آن سه قسم است ۱ صلب بود و او آنست که انگشت به
اعتمادی تمام حرکة انبساط او را فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد ۲ لین و آن در مقابل
صلب است ۳ معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از لمس آله و آن سه قسم است ۱ حار
سبب آن سخونة بود ۲ بارد است و او در مقابل حار بود ۳ معتدل در حرارت و برودت جنس
ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است ۱ ممتلی و آن چنان باشد که در عروق اندرون
و چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود ۲ خالی و او در مقابل ممتلی بود ۳ معتدل
در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است ۱ قوی است و او آنست
که در انبساط سخت بر انگشت بکوبند سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب مفرح معتدل ۲ ضعیف
و او در مقابل قوی بود ۳ معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف
و آن دو قسم است ۱ مستوی است و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی
باشد ۲ مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم بود منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست
که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور که کنند با آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست
که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم
ماخوذ است از حال وزن آن یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجری طبیعی بود
یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است ۱ متغیر الوزن
و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده چنانکه وزن نبض صبی مثلا
همچو وزن نبض شاب بود ۲ مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحبش باشد تجاوز
باشد چنانچه وزن نبض شاب مثلا همچو نبض صبی بود ۳ خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او شبیه
بهیچ وزنی از اوزان نبض نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی نسبت موسیقی

موسیقاری موجود است زیرا که همچنان که تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات
متخلل میگردد تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت محفوظ
بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند
و مشهور است ۱ غزالی است و آن نبضی بود مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اول بطی باشد پس ناگاه
بسرعت مایل بود و بتدریج هر بار سریع تر شود تشبیه بحرکت غزال ۲ موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلاء و خلو و تقدم و تاخر مختلف و بطریق موج آب محسوس گردد
۳ دودی و آن نبضی همچو موجی اما در عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود ۴ نملی و او صغیر تر از
دودی بود ۵ منشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق
و انخفاض چنانکه بعض اجزا او شاهق بود و بعضی منخفض و سبب آن اختلاف عرق بود در
صلابت و لین سبب آن ورم حار اعضا عصبانی بود ۶ ذنب الفار و او آنست که نبض متحرک
شود بتدریج ضعیف و صغیر میشود و باز بدرجه اول عود می کند و بعین قتیره ضعیف شود ۷
مستوی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود بدرجه اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده و
ذنب الفار دفعتاً عود کند ۸ ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد
۹ واقع در وسط و او آنست که زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد ۱۰ مرتعش و او آنست
که حرکت همچو رعشه بود ۱۱ ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس شود ۱۲ مطرقی و
ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض او محسوس نشود بجز
مطرقه ۱۳ مرتعد و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این همه دلالت بر
سوء حال مریض کند **فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول او** و اعلم
ان النبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض جوانان اعظم

وسریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان مایل
بعظم و قوت بود و وزن لایق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی بود و در
شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن لایق
بدیشان آنست که زمان انقباض نیز از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت
بود و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول
نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت
و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و تیقظ در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت
و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود اگر فجاةً بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع و
متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم
و سریع و متواتر بود اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید
اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر استحمام به آب گرم بود باعتدال باشد و
تحلیل نرسد نبض سریع و قوی بود اگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت بود اگر تحلیل بافراط بود سریع
و متواتر باشد و استحمام به آب سرد نبض در قوت زاید کند و در سرعت و تواتر ناقص اگر بافراط
بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض
عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر
و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع
در ابتدای وجع نبض عظیم و سریع باشد اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود بس دودی و نملی گردد
اما نبض در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر
افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی بود و در ورم صلب منشاری بود

بود والله اعلم **فصل پنجم** در قاروره و آنرا تفسره گویند و استدلال بران باعتبار هفت جنس بود

جنس اول لون است و طبقات آن پنج باشد ۱ صفرت و مراتب آن شش است ۱ تبنی و او دلالت

بر عدم نضج کند ۲ اترجی و او دلالت بر حسن حال نضج کند ۳ اشقر و او دلیل حرارت بود ۴ نارنجی و

او دلیل بر شدت حرارت کند ۵ ناری و او زاید از نارنجی بود ۶ زعفرانی و آن دلیل حرارت مفرط باشد

دوم حمرت و مراتب آن چهار باشد ۱ اصهب و او دلیل غلبه دم باشد ۲ وردی و حمرت

او زاید از اصهب بود ۳ احمر قانی ۴ احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد **سوم**

بیاضت و مراتب او پنج است ۱ فستقی و آن دلیل برودت بود ۲ اسمانجونی و آن دلیل برودت قوی

سخت یا شرب زیاد باشد ۳ نیلی و آن دلیل برودت بافراط بود و این در صبیان و مشایخ دلیل

تشنج و فالج بود ۴ کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود ۵ زنجاری و او دلالت کند بر احتراق بلیغ

شدید و دلیل هلاک بود **چهارم** اسودست و مراتب او چهار است ۱ اسود که با خون بود از عقب زرد

بود یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و بکثافت صفرا ۲ اسود که از احمر

اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد ۳ اسودی که از خضرت حاصل شده باشد

و آن دلیل سودا و صرف باشد ۴ اسود که از بیاض حاصل شده باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول

اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد یا قوت طبیعی بود بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و نسا و ابتدای

حمیات مگر از تناول چیزی سیاه مثل آبکامه و اشنه بود و آنرا اعتباری نباشد ۵ بیاضی و آن

دارای دو قسم است ۱ رقیق شفاف و آن دلیل برودت بود و نوسیدن [illegible] ۲ ابیض حقیقی و آن

اصناف است اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر مانند آن سوستی باشد یا چون شیر بود دلیل [illegible]

یا [illegible] باشد و [illegible] باشد دلیل قروح آلات بول باشد و [illegible] دلیل

[illegible] رسوب [illegible] باشد و [illegible] بود و دلیل

بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه باست و بیشتر بود در امراض حاده دلیل هلاکت باشد و بیاض
بول در حمیات بعد از آنکه او را صبغ بوده باشد دلالت بر تصاعد صفرا نمی‌بیند علامت آن صداع
و اوجاع اعضای عصبیه بود یا دلالت کند بر نزول او به امعا و علامات اسهال صفراوی از الوان بول یکی
آنست که مشابه عصاره لحم باشد و دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه زیت باشد و
دلیل بد باشد خصوصاً که گشتن بود **جنس دوم** از دلایل قوام باشد و آن سه قسمت ۱ **اول**
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلات بول ۲ **دوم** غلیظ و آن دلیل کثرت
اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ بود یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد
و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوصاً در حمیات حاده بد باشد ۳
معتدل در غلظت و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود **جنس سوم** رایحه بول است
و آن شش قسمت ۱ عدم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی
۲ منتن و او دلیل قروح مجاری بول بود یا اخلاط عفونت ۳ حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل
موت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از صعود بارده حادث شده
۴ حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد ۵ حریف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ۶ زهم الرایحه
و آن از زهومت ناشی بود و آن دلیل فساد رطوبات بود **جنس چهارم** زبد قاروره است و
ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سود و قبوعت زبد دلیل یرقان بود
و قلت آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح در رطوبات **جنس پنجم** قلت و کثرت بول
است و آن اگر کمتر از آن باشد که می‌باید نسبت با شرب دلیل [illegible] استسقا یا اسهال یا تحلیل
بود و اگر بیشتر از آن باشد که باید دلیل استفراغ رطوبات [illegible] و ذوبان اعضا **جنس**
ششم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود [illegible] دلالت کند بر اشتغال طبیعت

طبیعت بنضج اخلاط پاره شود قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند جنس دوم رسوب است
در رسوب چیزهای باشد که از مائیت غلیظتر بود و از وی متمیز شود خواه که متراسب بود و خواه که معلق و ایشان
و استدلال بدو از چند وجه کنند اول از جوهر او یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل
الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و هر دو راسب بود
دلالت کند بر هضم طعام و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی است ۱ خراطی و آن هیچو
صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر گلگون بود دلیل خراشیده
شدن اعضاء بول بود و اگر کمد بود یا شبیه فلوس ماهی بود و آنچه سفید بود دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما
صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود و اثر آن سبکی بود گویند
از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود ۲ دشیشی و سویقی نیز گویند از نخالی خردتر بود و اگر سفید باشد
دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود ۳ لحمی و آن شبیه
بچیزهای گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی بود ۴ دسمی و آن هیچو چربی باشد و دلالت کند بر
ذوبان شحم یا سمین ۵ مدی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ۶ مخاطی و آن از خلط خام بود
۷ شعری و آن هیچو تارهای موی باشد و آن از اختلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه بود
۸ خمیری شبیه قطعهای خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود و یا از تناول لبنیات ۹ رملی و آن
دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه ۱۰ رمادی و آن هیچو خاکستر
نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا ماده که بطول لبث منعقد شده باشد ۱۱ علقی شبیه بخون بسته
اگر با مائیت ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال از مکان
رسوب و آن سه قسم است ۱ غمامی و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت نضج
و کثرت ریح کند ۲ معلق و او آنست که در وسط باشد دلیل توسط حال نضج بود ۳ راسب

و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی باشد بد بود زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم
استدلال از وضع رسوب بود ملاست و استوار رسوب محمود و دلیل نیک بود و تفرق رسوب غیر سوم بعکس
این نشست و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از بیاضات رسوب شرط
مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز باشد و متمیز نباشد
دلالت کند که از مثانه و حوالی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد و
هضم نیکو بود و اگر دیر بود عکس این باشد و باید دانست که بول زنان بیشتر صافی بود و در وسط آن
چیزی همچو پنبه مغشوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مایل به رقت بود و در انتها مایل به کثرت
بود و بول نفسا مایل به سواد باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شبان مایل به زردی و معتدل
القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در
استدلال به این از چند وجه کنند ۱ از کمیت آن اگر زیاده بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط یا
ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباسی که در اسهال و قولنج یا
امور حادث شود ۲ از قوام آن اگر رقیق بود و نضج بود دلالت بر اختلاط ریح کند و
در تب حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر نضج بود دلالت بر سده یا ضعف مجاری
یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند و اما غلیظ اگر [illegible] یا سنجه باشد از تحلل حرارت یا سبب
اغذیه یا طول اکلت بود و اگر رطوبت محلول باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت حرارت بود
۳ استدلال از لون و بدانکه لون بول طبیعی اترجی است که ناری بود و شده آن دلالت بر غلبه صفرا
کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از سده مجری مراره باشد و هم یرقان
باشد اگر بوی ریم از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن از برد زنجاری که اگر آتشی باشد
یا [illegible] ۷ استدلال از رسوبات آن و منبات طبیعی

اول آنست که جبلی بود پس اگر نضج بود بحران نیکو بود و دلیل کثرت ریح بود ۵ استدلال از وقت آن
اگر پیش از وقت تقاضا کند در خروج باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تأخیر کند و
بطی الخروج باشد از ضعف ناصحه یا دافعه یا بر واسطه یا انساوی تقابض بود ۶ استدلال از رایحه آن
اگر نتن آن زاید باشد از آنچه معتاد بود از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی نحو اعتبار روایح
بول باشد ۷ استدلال از بیرون آمدن کنند و بر دلالت بر غلیان بخور کثرت ریاح کند و براز آنکه طبیعی
گذشت بالاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و متشبع عدیم الرایحه باشد
و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل نهم در بحران بدانکه بحران عبارت است از تغیری عظیم که ناگاه
واقع شود از معاودت طبیعت با مرض تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن
باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است
دشمن یعنی مرض است بشکند و بروی غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران
موجب صحت شود بر بودی و اگر سلطان غالب شود لیکن چنان که دشمن را بکلی دور نکند بلکه محتاج
بمعاودتی دیگر آنرا بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض باشد اگر نعوذ بالله دشمن غالب
شود و سلطان را بشکند و مملکت بدست خود گیرد آنرا بحران تام ردی گویند و نهایت بد باشد و اگر
دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر معاودت آید تا مملکت را مسخر گرداند آنرا بحران
ناقص ردی گویند و هرگاه انتهای مرض یا به بحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا بوقوع بحرانات یا به
انتقال ماده از عضوی بعضوی این را بحران انتقالی گویند هرگاه ماده از عضو رئیس بخسیس نقل
کند انتقال جید گویند و اگر از عضوی خسیس برئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که
بعد انتهای مرض بعد از نضج تام در روزی باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال
و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز

و منع آنکه از طرفی تهیه اسباب با صناعتی مشغول باشد و امور با یستی [illegible] و بحران [illegible]
و تغییر [illegible] روز بحران نیز امور با یستی اضطراب و سوء حال در مریض واقع شود بحرانی که بدفع ماده باشد
یعنی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند هر یک را از آن علامتی باشد که دلالت کند بر
آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی [illegible] تنفس و غثیان و تلخی دهن و استرخای لب
و وجع معده و [illegible] آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل [illegible]
علامات قی و علامات رعاف صداع و [illegible] اشتعال [illegible] سرخی روی و [illegible]
ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و علامات عرق [illegible]
کار عرق و ادرار واقع شود ماده [illegible] دفع کند آنچه [illegible] بحرانی که [illegible]
و بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام باشد
و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طریقه است که مریض را هیچ دفع حرکت نکنند و
بحران از [illegible] ایام باحوری می گویند اول آن چهارم مرض [illegible] باشد که [illegible]
در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم [illegible] باشد بحران [illegible]
ششم و اگر در ششم بحران واقع شود ردی باشد و اگر در [illegible] واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران
است و در آن بحران جید قوی واقع شود و روز نهم [illegible] بحران [illegible] یازدهم و اگر
روز دهم بحران واقع شود ردی باشد و [illegible] بحران واقع شود [illegible] باشد روز یازدهم
روز بحران است و [illegible] بحران [illegible] چهاردهم [illegible] بحران باشد و [illegible]
ششم بود روز چهاردهم روز بحران است و [illegible] روز بحران [illegible]
یازدهم باشد روز هفدهم روز [illegible] است [illegible] بحران [illegible]
تا در بحران واقع شود ردی باشد [illegible]

روز بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران کمتر واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران
بعد از آن شصت و یکم و سی و چهارم و چهلم بحران که بعد از آن واقع شود آنرا وثوقی نباشد و روز
بحران است و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهلم بحران نباشد الا قلیل و بعضی
بیستم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل ششم در علامات ردیه
محموده در امراض حاده بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سکون و انتظام نبض
تنفس و ذهن و حلق و ... سعالجات ... احتمال مرض بود و حمیات ظهور ...
روز بحران حمیده در روز بحران ... شب اول روز خفت و راحت بعد از ...
جلیبی مجموع علامات نیکو باشد و علامات ردیه خلاف اینها بود چشم در گو افتادن و گشاده ماندن
دهن و تنفس بالایی و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم ...
حاده و تنفس و بسیار گفت و بینی کج شدن لب و ... افتادن و ...
گردانیدن دست و جامه و دیوار ... مانند کسی چیزی طلبد و سکوت بسیار و بسیار
گفتن و کم گویی ... علامت ... روزهای بحران و ... جستن و نشستن ...
و یرقان پیش از هفتم ... اول مرض همه علامات ...
در حمیات حاده سرخ شدن ... و سردی اطراف با حرارت ... ضعف
نبض ... و صدورت ... سواد زبان و ... سیاه با ...
اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامت ...
ایام بحران و ... تاریک و سواد ... گفتن با سکوت
... سیاه و تیره شدن ناخن و کشیدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش
... نبض ... و اختلاط عقل ... ظاهر با ... باطن ...

ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزد مرگ جمیع ساکن شود و بغتةً فی
ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت از خود نا امید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ
باشد و علامات نکس ساکن شدن تپ بود بی نضج بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان
و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و تغیر بول و علامات طول مرض
استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدا مرض بود خاتمه فی الانذار بالحوادث و انتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل
شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان
دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و
دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه
و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع
و نفرت از روشنی منذر باشد ببرسام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکرهای بد منذر باشد به
مالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و
دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد
بعلل کبد و ثقل کرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع طرف بقولنج
و حکه مقعد که بسبب بهار خوردن باشد منذر بود ببواسیر و حدوث قوبا بسیار منذر بود بسودا
و بهق ابیض منذر بود ببرص و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و
عروق ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزلات بسل و عرق و بول بسیار
بحمیات عفنه و حرقه بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که از
ماده صحیح حادث شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صحیح شود و

رود به اسهال صفراوی زایل گردد و اسهال صفراوی نیز بفصد زایل شود و استسقا باسهال [illegible] زایل
و تشنج رطب بحمی و جنون بدوالی [illegible] و سعال بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زایل گردد و همچنین
دار الثعلب و رمد بکرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل گردد

قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله

مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب

باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل

فصل اول در تدبیر حبالی و مولود باید آنکه هرگاه علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و
حجامت و قی و اسهال و فریح و اصوات هایل و ریاضت و تعب و بوهای تیز احتراز کنند تا
چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بسبب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بهفتم ماه رسد سهل
احترازات مرغوب از [illegible] و سکنجبین و گلنگبین بلطیف غذا و اسقاط شهوت کل نکنند اما مولود باید که در خانه
که معتدل بود بزاید و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و
بر آن نهند و مولود را به آب و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر بجای آن آب سماق
و شاه دانه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از آن به آب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن
او نهند و در قماط پیچیدن هر عضوی را بجای خود نهند و برفق ببندند و در خانه تاریک پرورش
دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و هر چند روز به آب فاتر بشویند اما رضاع باید آنکه شیر مادر بسبب
با طفل مناسبتی تمام دارد اما اگر در صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه شیر دیگری
دهند تا چهل روز بگذرد اگر خواهند دایه بگیرند اختیار زنی کنند خوش شکل نیکو خلق که از بچه او دو ماه گذشته باشد سال
او میان سی و پنج و بیست و پنج بود معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام
باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است چنانکه گفته شد و چهل روز از رضاع و گذشته باشد و غذا
لطیف معتدل تناول کنند و در باب دادن پستان را آنکه چون سیر شد لیس و در دهن طفل نهند

کنند

وازحرکت مفرط وریاضت اجتناب نمایند واو مجامعت نکنند واگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول
مثل سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر ونانخواه وریاضت معتدل مفید بود واگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ
مثل هریسه و شریه تناول کنند واگر شیر بسیار بود چنانچه بیم آن بود که بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان
بزیره و عدس و سرکه واگر امری خارجی عارض شده باشد شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود
ومدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب دهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر
برنج و نان در شیر و عسل آغشته دهند و چون اثر بر آمدن دندانها او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در
لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و دندان او بمالند واگر انگشت بسیار خاید در حین(?) العلاج(?)
نمک بشویند و قطع بیخ سهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن زبان او را می مالند و در امراض که
او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کرد و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر میکنیم
اما در استطلاق شکم او را اکر(?) افیون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان بنافذی(?)
نشود و زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند و پست جو نیز مفید بود و اگر فسادی شود اندکی پنیر یا پنیر غالب(?)
آب سرد بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فودنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت
بر شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام(?)
سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند و الا انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو برند
چنانچه قی بدو رسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا دوا ... و فایده با شیر یا روغن بنفشه بدهند
و در وجع سر و گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش
رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شراب مانی(?) و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن
بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدهند و سعتر در اضمادات طلا کنند و در نفخ
شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم نیز ریزند و روغن زیت بر شکم بمالند و در قلاع(?)

علاج ... که عبارت از ... بود که در دهن ... حادث شود و از آن ... سیاه باشد ... بود باید که دهن

با ... العسل بشویند و بنفشه و گشنیز بسایند و بر آن بپاشند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود

و اگر علت مستولی گشته علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم

با غلبه باد ... بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود خشک

و ... در روغن بجوشانند و اندکی در حلق چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر ... شود

... و خون سیاوشان و انزروت ... و ... بسایند و بر آن بپاشند و در اضطراب و بی‌خوابی

او روغن خشخاش بر سر بمالند و شراب خشخاش دهند تا ... کند و در ... سندی ... شکر

بدهند و در ورم حلق تلیین کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره ...

بکوبند و بعسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از ... است ... سعتر و ...

و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد ... بلوط و گلسرخ و ... و گلنار و ...

... بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر ... بریزند ... بنهند یا ...

با رنگ بر مقعد بمالند و ... که از ... بود و کمون ... با روغن ... و بدهند ...

و ... آن اندازند و بر آن نشانند یا زردی تخم مرغ ... بر ... نهند و ...

نشانند چنانچه زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهای ... در نواحی مقعد ...

و شکر بدهند و شیاف از ... زردالو و ... و ...

... در ... شکم پیدا شود ...

از شیر ... باید ... لطیف ... کنند تا قوت نگیرد ...

و اخلاق ... نگهدارند و چون قوت ... بازی کردن با او آید رها کنند تا ...

شود که آن ... ریاضت ایشان است ...

گرم می‌باشند و بریاضت مشغول نباید شد و تجدی از کار و شغل نیز ملول شود و در تدبیر الامور رعایت کنند تا به

باخلاق حمیده باید شود **فصل دوم در تدبیر فصول** فصل بهار آدمی که در زمستان

افسرده باشد در حرکت آید و منبسط گردد تدبیر آنست که آنرا کم کند بتقلیل و تلطیف غذا و استفراغ و آن بقی

یا فصد یا اسهال کند بحسب عادت و غلبه اخلاط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام

و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کرد و از اشربه مثل شراب حماض لیمو و صندل و ریباس

و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و اشباه آن مناسب بود و در فصل تابستان

باسایش و در فضا نشستن مشغول باید بود و در مکان قریب به بستان که از انجار و دخان و غبار دور باشند سکنی باید و از

حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب طعام و شراب صرف و مسخنات اجتناب باید و به

حمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد خورند و از جامهای

کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامداد و گرمای میانهای روز خود را نگاه

باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام باب سرد اجتناب باید و

اگر بدن ممتلی باشد در ابتدا خریف استفراغ بقی باید کرد و در وسط او استفراغ بمسهل و اگر احتیاج

نباشد بهتر آنکه درین فصل از جمیع استفراغات اجتناب نمایند و استحمام باب سرد نباید کرد و در زمستان خود را

پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه لحوم و شراب درین فصل مفید بود و در

استحمام و استعمال مسخنات شاید کرد و اگر جامه سمور و سنجاب باید پوشید و در وبائیه که هوا از مجری

طبیعت بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات کند بتقلیل غذا و استعمال مجففات

و اصلاح هوا مسکن کنند با بخورات مطیبه مثل ... و بمشمومات مثل صندل و کافور و عنبر

مشک و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سعد ... و لادن ... و ...

پوست انار ... و ... زعفران و باید که خانه را از انقلاب ...

جوشانیده مرتوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و مجامعت و فصد و ریاضت و حمام
احتراز نمایند و در مواضع گشوده ساکن شوند و قطعاً توهم تخم و دل راه ندهند و از شربت ترش انجاص
و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار خورند و گل ارمنی
با شراب ربوبا آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و شرودیطوس پیش از غلبه وبا مفید افتد و
صبر و زعفران و مر کوبیده و با عسل قرص سازند و بامداد یک درم بخورند

فصل سوم

در تدبیر ماکول و مشروب و در او دو بحث است اول در ماکول بهترین غذا آن است که از آن خون نیک خالص متولد شود
و لذیذ باشد چون نان گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه بغذا اقرب باشد انگور
است و انجیر و رطب و اقرب ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بهترین وقت غذا
آن زمان باشد تا که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها نباید خورد و اشتهای کاذب را دفع
نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و اندک هنوز شهوت باقی باشد که ترک
کنند و موافق ترین غذا آن است که نزد الطبع الذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب
تخمه طبیعت شود و یک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نحافت آرد و اعضا
را مضر بود و غذا الثقه موجب کسالت باشد و اشتها برد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند
و بدن گرم گرداند و غذا مالح هزال و خشونت آرد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم
بحامض کنند و بالعکس و تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باحتما کردن دایم مزاج را ضعیف کند
و در زمستان غذای باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود و در تابستان باید که بالفعل بارد
بود و در ربیع و خریف معتدل و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و
جو و حموضات غیر از آن مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و سوداوی مزاج را مرطبی که قابض و
بود مناسب بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را آسمن ملطف مثل گوشت و قلیه و کدو و کشک جو

و نخود و کبک و تیهوج و سوداوی مزاج را مرطبی معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و
زرده بیضه اما حرکت عنیفه نباید کرد و بهترین ترتیب غذا آنست که روزی دو نوبت و روزی
یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند نخورند خصوص بسیار و در عقب غذا
خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب است اما حرکت عنیفه نباید کرد
و شراب و شیرینی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و بیم شده باشد و در عقب غذائی که برودت
غالب باشد ریاضت مناسب بود و اغذیه غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ضعیف را
اغذیه لطیفه باید خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد
بخلاف مرتاض که او را اغذیه غلیظ کثیرت الغذا مناسب بود و کسیکه از غذا احساس حرارت
کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه اعراض باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا
هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و هر روز اگر آروغ کرونی و شهوت زایل
و معده را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ از تبریدات نکند خواب باید کرد و تا روزی ساکن
نمودن و بعد از ان آشامیدن حمام و اصطلاح اغذیه حاره بتسکین کنند و بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء
غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر بچیزهای لطیفه باید کرد مثل آنکه سرکه و کبر و پیاز و
برگ ترب و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات
و ماهی تازه نباید کرد و ماست و ترب و تخم مرغ و مرغ نخورند و بیست با برنج و شیر را با بهیه
گوسپند بریج و کاه و سرکه با برنج نباید خورد و کبه بیجه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با ترا
با قلی و ماست جمع نکنند و آنکه با آلی که بر چوب خرج کرده باشند و آبی که پوشیده باشد
احتراز نماید از سوهات و حموضات که در ظرف مسین باشد اجتناب نماید خصوص که در ان
خشک باشند و در زمستان غذای باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود و در تابستان

تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود **بحث دوم**
مشروب اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند
و بعضی گفته اند که هر گاه که غذا آب طلبد باید خورد خصوص که در میان غذا خوردن عادت بود
و آب ناشتا نباید خورد اما محروران و جوانان را و محروری مزاجان را از آن منع نباید کرد اما در عقب
استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب قطعاً آب نخورند خصوص آب
سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمیع میاه آب
روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صاف کنند
و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب زاجی را بانجیر یا بزرم(?)
و آب تلخ را بانجیر یا بحب شیرین و تریاق همه آبهای مخالف را یا زاست(?) خصوص سیر که پرورده
اما شراب فرشتی(?) در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و
معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا چهارده
سال و بقول افلاطون تا هیژده سال نرسند در شراب شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را
شراب احمر و صفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض ممزوج یا اصفر
مروق اما بدو ساعت پیش از شرب ممزوج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد
بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف
کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس مجوی(?)
شرب و گوشت گاو و دال ماش نخورند و غذای که مناسب آنست ترشک و سماق و انار و
آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم نباید
خورد و اگر برای اعانت هضم بر آن معتاد باشد اندکی شاید و غذا در میان شرب نباید خورد

و بناشتا نخورند و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل کامل بود از کثرت
شرب خوفی نباشد و صداع و امتلاء او آن باشد که انگارند که طالع نشود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا
شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کرد و ترک شرب
و بخواب مشغول شدن و در شراب اندک قی نباید کرد و شرب یکبار سه بار کوچک مناسب تر بود و بسیار
نخورند و کسیکه خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی تلخ
باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسیکه خواهد زود مست شود عود و زعفران و چیزهای بویا در شراب باید
و بیانی نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسیکه بدان معتاد باشد تا نقل و شراب حکما از آن منع کرده
اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محرور مزاج را سیب و به و امرود و انار و زغرور و حماض
و ربوب حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت
حرارت باشد بقرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را نقل بگوارش مصطکی و عود و
و گلقند و فندق و پسته و چیز مناسب بود و مرطوبی را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان که در
نمک تر کرده و یابس مزاج را انگور و رطبات نقل باید کرد و در میان شراب غذا نباید خورد و
در مجلس چراغ روشن و دسته نهاد و کناره جو بها کنند و با اصدقا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد
بنشینند و آداب صحبت آنست که تزیین بدن بکنند و بالکل اندام را از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف
پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار برند و در مجلس از چیزی که موجب
تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و
بعد از قی کردن با مجلس معاودت نمایند و کلمات ظرافت و حکایات لطیف کنند و از حکایتی که باعث
غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بسر آید متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و آنکه هنوز
مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزاحم با حضور طبیعت حاضر باید کرد

و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوق و الوف و تمیز بود و در مستی افراط نباید کرد
و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف عصاب شود اما در شراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی
دو نوبت یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف
دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج یا تصحیح پیاپی یا تناول بخارات و مجففات مثل زعفران و جوز بوا
و قرنفل و بطوء سکر از عکس اینها بود و تناول مسوات و حلوا از عسل جرب به و کبر و کشنیز و نمک و سداب
و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از انجمله است که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شرب پنجاه عدد بادام
تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گلسرخ و تخم کرنب هر یک سه درم و کافور دانگی
بکوبند و حب سازند بمقدار فندقی پیش از شرب یکی از آن بخورد دیر مست شود و شراب با عرق کاوزبان
تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی ضرر صفرا و جگر گرم مناسب
بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی
مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده با خمار
از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف اعضا و هوا و کثرت تشرب و شرب شرابها مختلف نیز بود
و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کند یا تلیین طبیعت کند و مشمومات
بارده و مقویه بویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و
بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب
بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو کاسه شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند
مناسب بود چنانچه اعشی گفته است **شعر** وَكَأْسٍ شَرِبْتُ عَلَى لَذَّةٍ + وَاُخْرَى تَدَاوَيْتُ
مِنْهَا بِهَا + و مجنون بنی عامر گفته **شعر** تَدَاوَيْتُ مِنْ لَيْلَى بِلَيْلَى عَنِ الْهَوَى + كَمَا يَتَدَاوَى شَارِبُ الْخَمْرِ بِالْخَمْرِ
و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش آید و دلک اطراف وای

کنند و آب برف بیاشامند و سردی زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور بویند و آب عدس و غوره و دوغ و
سکنجبین و آب انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع
و شاه چینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه برای پیشتر ایام کنند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرنفل و کبابه
و راسن و حب الملک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و
بیداری بهترین خواب آنست که مستغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید کمتر از هشت
ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب کنند
پس اول بر طرف راست خفتند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا
کبد بجملها بر معده مشتمل گردد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا
انحدار غذا بکبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن بعد هضم باشد و بر
پشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر
بود و خواب افراط نشاید کرد اگر خواب کمتر از معتاد شود ترطیب دماغ باید کرد از تدبیر حمام و مشمومات
و سعوطات و آمدن آب و آواز آسیا نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد فصل
پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر چند وقت طبیعت بجنبش گردد
تا فضلهای بلغمی و بخاری مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفیدباجها با چربی و سفناخ
و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیعت را نرم دارد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیافات
و حقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج مدد بود و اگر طبیعت زیاده
از معتاد مجیب شود بسبب سیلان اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زائل شود و در بستن تعجیل
و اگر بشکنه قلیه سبب حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود
ان شاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا بهضم

هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل باشد و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در
امتلا و باید که آنگاه شروع کند که شهوت منتشره بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان
دارند و مجامعت با عجائز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشد و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع
نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرط و عقب اسهال
و فصد و حجامت مجامعت نباید کرد و کسی که یابس مزاج بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب
او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و باکثرت باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد و باعث
کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر بالای زن درآید و بدترین هیأت آن عکس
این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که پاره منی در ذکر باقی باشد موجب تعفن گردد و تقیح و
قروح احلیل و مثانه شود و شاید که منی زن به احلیل فرو رود و موجب تعفن و ورم و تقضیب گردد و به پهلو خفتن
هم نشاید و بپای ایستاده ضعف آرد و بباید دانست که مدار این فعل بحرارت باشد که فاعل است و برطوبت که
منفعل است پس اگر هر دو نقصان یابند ترک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان
تر باشد و آنچه بواسطه پیری بود تدبیر آن بدتر باشد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال
موجب این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانکه در فطام باشد یا از تخیلات
فاسده و اوهام بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند نفس متأثر گردد و یا وهم
کند او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز باشد که موجب ضعف این فعل شود تدبیر آن دفع این تخیلات بود و
مطالعه کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع کلام نسا و نظر در سفاد حیوانات
موجب هیجان این قوت بود و چون معالجات این قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد

فصل هفتم در حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن
خوش و بنای آن قدیم و بسیار گرم نکرده باشد و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که غذا

هضم شده باشد و بتدریج باندرون باید رفت یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کند پس در خانهٔ دوم پس بخانهٔ
سیوم رود و آب بر زمین ریزد و بنشیند و اگر رطوبی مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود نریزد تا هوای
حمام در وی اثر نکند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و بنشیند
و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوا اثر نکند و کسی
را که ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن
تن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف شده باشد و در خلو معده بحمام رفتن بدن را لاغر و نحیف گرداند
آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کند استحمام معرق باید کرد اما غسل
به آب سرد جوان محرور مزاج را در تابستان مناسب باشد و صبحی شیخ و کسی که ورا اسهال باشد یا
نزله با آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال به آب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل گرداند
و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع دیگر را نافع باشد

هشتم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکتی مناسب
تا مادامی که هضم و انحدار [illegible] وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلهٔ هضم اول بر از دفع شده باشد
و غذا هضم گشته هنوز وقت غذا نیامده و در وقتی که معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت [illegible]
مضر بود تا حرکت در نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده ریاضت مفید بود [illegible]
[illegible] کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و در خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت
نباید کرد و اعضا را وقت [illegible] همچنین ریاضت نباید داد و کسی که او را [illegible] بود ریاضتی باید کرد [illegible]
[illegible] حرکت نباید داد و علیل را ریاضت بعضی [illegible] صحت [illegible] مناسب [illegible]
کشتی گرفتن و [illegible] زدن و پیاده رفتن و شنا کردن و تیر انداختن و دوال به سر گرفتن و گوی
زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی که لطیف و نرم باشند تا [illegible] ضعیف بود

بود چون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن این ریاضت نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه
بعضوی خاص بود چو افکار که ریاضت خاص دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذ که
ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام تنفس و قرائت
بود به آواز ثقیل و حاد و ابتدا ثقیل باید کرد و بتدریج بحاد رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است
و او را تأثیر تمام است و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زایل گرداند و دلک بسیار لاغر
آورد و دلک بچیزهای درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم یا دست نرم صحیح خون کند و پیش از ریاضت خفیف
و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا نباید کشید و دلک از اعالی بنیاد باید کردن و به
اسافل قطع کردن و بعکس آن نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و
اگر غذا غلیظ باشد ریاضت قوی و بسیار باید کرد و در تابستان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان
بیشتر و صبیان را ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود و شبان را ریاضت قوی طویله و کهول و مشایخ را لطیفه
طویله مفید بود و خوب **فصل نهم در تدبیر مشایخ** بدانکه در سن شیخوخیت برودت و یبوست
غالب می شود و تدبیر ایشان مسخنات و مرطبات کند و دلک و ریاضات و استحمام معتدل مناسب
ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال
طلیها مثل شیر و لادن و غالیه و تدهین به روغن نرگس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت
جرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوه با انجیر و رطب و مویز و از شرابها شراب کهنه و
غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند به آب
کرنب و شلاب و شیره خشک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک البطم با
شکر بخورند طبیعت نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل بجوشانند و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج به حقنها
نرم و مسهل بود به کار برند و ایشان را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیاناً

را بسکنجبین اصلاح کنند و آب شستنی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را بسرکه و اگر ممکن باشد گرم کرده
خود مصاحب دارند و آبهای مختلف بیامیزند با گل ملک خود نگاه دارند و با آب بی آمیزند و
صافی کنند بغایت نیکو باشد و کسیکه در کشتی نشیند اگر او را غثیان حادث شود دفع بکنند و قی
کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد بشش سیب و انار و به و شراب اینها منع کنند و سرکه
و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را با اسفیداج یا مالیدن
سفید بود و الله اعلم

باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول

معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب ضروری
تصرف کنند بروجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد از جهت کمیت
تا شش اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر ادویه باشد و غذا از جهت
کمیت او را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحران و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت
بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم
ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا باشد بمقدار اندک و بتغذیه بسیار تا
بواسطه کثرت غذائیه تقویت و تغذیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نباید و وقتیکه
اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا
و تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از ان غذای بسیار حاصل نشود تا موجب
زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده قوی بدان مشغول شود و تسکین اشتها
نا شده و معده ضعیف شود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست
که غذا اگرچه ممد قوت مرض را نیز تقویت دهد پس در امراض آنقدر که از آن لابد باشد
نگاه دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز

تناول از طریق نقل کبیر و نوشادر و ماده الحیات و قرص مصطفی و عود و عنبر و امثال آن کنند **فصل**
دهم در تدبیر مسافران کسیکه بسفر خواهد رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند
از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن
احتیاج میباشد عادت کند و در سفر برفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و باید که
ممتلی نباشد و در دفع تشنگی تخم تورک کنند و یا سرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب
پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه بلعاب بنگو و تخم تورک طلا کنند اگر خواهد که رنگ روی
متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و شراب حماض لیمو و سکنجبین خورند و بعضی که سموم بشده دهن
و پیاز یا دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را آب سرد
یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو در سر کنند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب
نخورند و چون تحمل نماند اندکی مص کنند و تورک کاهو و خیار خورند اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود
و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و باید
طعامی که در آن سیر بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و به آتش عادت نکنند و اگر سرما یابد زود پیش آتش
نرود بلکه بتدریج نزدیک آتش رود و چون خواهند که طعامی خورند با سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود
و اگر سرما سخت رسیده باشد باید مرهم حلتیت با بطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن سیب و یاسمین
و سوسن و شیخ نیز چرب کنند و یا در آب شلغم نهند یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند
و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگرداند و سیاه گردد
در آب گرم نهند تا حرارت از وی برود پس گل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر عضو سیاه شود باید
قطع باید کرد و علاج آن در باب خود گفته می شود و مضرت آبهای مختلف الطبع و تقطیر
کنند و پیاز و سرکه و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف الغایت مفید بود و آب شور را

نمی کنند تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا
وآن موقوف باشد بر معرفت کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند
وبالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند قانون
دوم اختیار کمیت دوا وآن موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد
وتعیین درجه دوا و وزن آن موقوف بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض
مثل سن و فصل و عادت و صناعت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم
معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح عضو معلوم
باشد بحدس دریابد که بچه مقدار ازان مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کنند و چون خلقت
عضو معلوم شود یا آنکه مصمت یا مجوف یا سخیف یا کثیف بر آنکه در عضو مصمت کثیف ادویه
قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بجهت
یکی آنکه داند که عضو بعید را بادویه قویه علاج کنند و قریب را بالعکس دیگر آنکه داند که با دوا چه باید
آمیخت تا بآن عضو رسد چنانچه زعفران با ادویه قلب و مدرات بادویه اعضاء بول مزج کنند
و دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رساند چنانچه در معا اسفلی بحقنه و در معا علیا بمسهل د
دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار
شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالف بجهت چنانچه از بینی بسیار رود از فوق به اسفل جذب
کنند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سیوم مراعات
محاذات چنانچه در علت کبد باسلیق ایمن کشایند و در علت طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات
تبعید کنند یعنی عضوی که ماده ازان جذب می کنند بسیار نزدیک عضو که بدان جذب می کنند
نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر مستقر شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد یا بعضوی که

که قریب بدو باشد نقل باید کرد و شرط او آنست که از عضو شریف بعضو اخس نقل باید کرد لا بالعکس و دیگر آنکه هر گاه ماده بعضو رئیس نازل شود و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را از آن دفعةً استفراغ نکرده باشند و ادویه را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد اقراص کافور آنرا به برودتی شدیده باشد بکار ندارند سیوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضا ذکی الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدید التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید باشد آنرا بادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با ادویه ضعیفه اما اعراض پس آنچه خود ظاهر است که بر مزاج و سن چگونه علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت و اما وقت سیوم در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانچه در ابتدا ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم جمع شود اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل پس مثل جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و ربط که عبارت از شکال است و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطه و امثال آن و الله اعلم و چون معالجه انواع و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفته می شود

فصل در معالجات سوء المزاج

بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه به تبدیل مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را به اشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین مزاج بارد در ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بیکبار

باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند به تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط
در وی بود اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سیوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت
پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد
قروح امعا و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب
بود یعنی سرما بسیار و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعت او شدید التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کنند
اول اخراج الخلط که بدن از آن متاذی می شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را بقی دفع کنند
و مغص را به اسهال سیوم آنکه مخرج ماده مجری مخرج طبیعی بود چنانکه آلات بول نسبت با حدب کبد و اسهال
نسبت با مقعر و چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج استفراغ گردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ
اندیشه نباشد پنجم رعایت وقت و قوت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج
تمام استفراغ کنند و کسیکه محتاج بفصد و اسهال بود اول فصد مقدم دارند و بعد از آن خلطی که غالب بود
استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر مسهل و قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن
مسهل ماده را نضج بدهند و پیش از آن یکروز بحمام روند و بهترین وقت مسهل خوردن در ربیع و
خریف است و کسی را که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید
خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چنان مضر نباشد و پیش از آنکه در عمل آید خواب جایز باشد و بعد از شروع
در عمل قطعا خواب نباید و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بسیار مطبوخ قوت آن زایل
کنند اما اگر شکم بپیچد نباید که اندک آبی گرم بخورند و دست قدمی بنهند و بعد از چهار ساعت نخود آب گرم مفید بود و
کسی را که از شرب مسهل غثیان آید تقویت معده مثل سیب و به و ریباس اندکی تناول کنند کسی را که در
مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل به و رونق قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع
اسهال شربتی از نبات به آب فاتر بیاشامد و مخدرات مزاج را تغییر نیکو بسیار آن کنند و مزور

سرد و در انجم قرص و معتدل مزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند و
نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل آنکه کند بشتابد یا بحقنه نرم تحریک باید کرد و در انتقال مصطکی
را بر سر جلاب تناول کنند و در روزی دو مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض منکر حادث شود بسبب
آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود بسبب آن ضعف معده
یا تخم یا پوست سفل یا کراهیت دوا و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر گردد
و قطع باید کرد یا آنکه اطراف به بندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویه بمشمومات
و تغریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره و برف سرد کنند و بخورند و اگر با رنگ قدری شیر
بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب ارشاد بریان کنند و با دوغ بدهند و تهییج قی
اسهال باز دارد و اگر با افراط اسهال فواق حادث شود شکم بروغن گل چرب کنند و آب سرد
بخورند و عطسه آرند و باید دانست که ادویه مسهله بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی
بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بالخاصیه مثل شحم الحنظل و سقمونیا و بعضی بعصر مثل هلیله و ورق گل
و اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود و قی معده را پاک کند بالذات و دیگر اعضا را بالعرض و
گرانی سر زایل کند و قروح و حصات مثانه را و مفاصل و نقرس و رعشه و مالیخولیا و جذام را سود
دهد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و بهتر قی کردن طعامهای مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف
مقیات مثل مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم ترب و اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را سکنجبین و آب گرم
صفراوی مزاج را و چون قی کردن شکم را و چشم را ببندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را به آب
سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق
شود و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و غرق و انقطاع صوت پیدا شود آب را بعسل
گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود مرقها خورند و اگر فواق حادث

شود آب گرم اندک اندک خورند و سعی کنند تا عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و
قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف
معده و سینه و دماغ و سوء تنفس و اعضا سر بود و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد و انکه
معتاد نباشد و مستعد نفث دم بود قی نباید کرد و ضعیف و سریع القی شاید کردن در شتا و خریف
کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و
قولنج و کسی را که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود
اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه مشروبی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود و
بهتر وضع حقنه آنست که بپشت باز خفتند و سر بر بالین نهند و پاها بر زیر پشت نهند چنانکه میان پشت
بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام نکنند **فصل**
سیوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلیست زیرا که در آن
از هر خلطی چیزی کم می شود و غرض از آن تقلیل کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا
محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمانی معتدل باید که باشد و در نقصان
بود اما وقت مضطر انگاه بود که بجهت حدوث مرضی باشد فصد واجب شود و در آن تاخیر نباید کرد و
واجب آنست که در مرض ورم مثل خناق و ماشرا و ذات الجنب افتد تا آنکه مستعد مرض دموی بود و
یا آنکه او را ضربه و سقطه واقع شود البته فصد باید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستانی که در مرضی
که آنرا بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سالگی فصد نکنند و کسیکه ضعف
معده باشد و خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند
و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر با فراط را فصد نباید کرد و کسیکه خون او غلیظ بود بعد از استحمام
فصد کند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد

فصد شریان سبب ترشح و عود و باطنی از شرایین که بلاغ و سیف مری مناسب بود تا از کشتی ایمن بود و نیز
باید رگ فراخ باید گشود و در زمستان تنگتر و نحیف را در تابستان بعکس این عروق مفصوده اورده و شرایین
باشند اما اورده آنچه مشهورتر در دست شش عرق است ۱ قیفال فصد او عالی بدن را و اعضاء
دماغ را مفید بود ۲ باسلیق فصد او تحت بدن را و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را
مفید بود ۳ اکحل و او را نهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو او مجموع بدن را استفراغ کند ۴
حبل الذراع و او حکم قیفال دارد ۵ ابطی و او حکم باسلیق دارد ۶ اسیلم و او از طرف ایمن وجع کبد را
و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار ورید بود ۱ عرق النسا جهت اوجاع ورک و
و نقرس و عرق النسا ۲ صافن و او برای علل اعضای اسافل و ادرار حیض میگشایند و در امراض
جهت اماله ماده به اسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود ۳ رگ مابض و آن در باطن زانو باشد و فصد
آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجری او بود ۴ عرق عقب و او در همین حکم و اما
و آنچه در سر است یازده است ۱ عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم ۲ عرق یافوخ و آن
برای سعفه و قروح سر گشایند ۳ عرق ماقین برای رمد و سدر و غشاوه و جرب عین ۴ و داجین برای
جذام و خناق و ضیق نفس ۵ عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی ۶ عرق تله که در پس گوش
است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش گشایند ۷ عرقی که در پیشانی بود که در پس گوش
نزدیک نقره کردن جهت سدر و صداع و جای سر که غرض باشد نافع بود ۸ چهار رگ برای قلاع و قروح
دهن و بثور دهن ۹ عرقی که در زیر زبانست در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین ۱۰ عرقی که زیر لفظ زبانست از
زیر لب و برای ثقل زبان مفید بود ۱۱ عرق عنفقه و آن گویند برای بخر گشایند اما شرایین مفصوده
چهار است شریانی که بر ظاهر کف دست میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند ۲ شریان
صدغ و آن برای حبس نزلات عین و شقاق گشایند ۳ شریان پس گوش برای [illegible]

و صداع مزمن کشایند و شریان حلق برای خناق و جذام و این شریان از قلب دور باشد و انچه نزدیک
باشد چون بکشایند خون باز نه ایستد از جهت تعرض آن نشود اما کیفیت فصد قیفال را از عضله
دور باید کرد و فراخ و اکحل بباید کشود و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و فصد اکحل را
باید کرد که زیر او عصبه است که تا سر نیش بدو نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بوریب بکشایند و فصد
باسلیق را بالعرض کشایند و او را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر او هست و باشد که
شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند
زیرا که خون او غلیظ بود و عرق النسا بطول بکشایند از زیر کعب یا بالای آن اگر پشت پای میان
خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود باید که ساق را از فخذ تا کعب به ستاری محکم بپیچید و پای بر
کرده یا سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن بوریب کشایند و بهمین شریط
و عرق جبهه بوریب کشایند و اگر عرق ابیه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضعی که در
ناچخ شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق ماقین و صدغین باید که حلق بگیرند تا ظاهر گردد و در حق نیشتر بسیار فرو
نبرند و عرق زبان و زیر زبان بطول بکشایند و در فصد و دو جبین میل سر بجانب فصد مقصود کنند و
بعضی که سر آن بغایت باریک بود بطول بکشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر به ابهام
و وسطی بگیرد و سبابه از جهت تفحص عرق رها کند و اگر نیشتر بعصب رسد عضو آماس کند صندل
سرخ و سفید شیاف مامیثا به آب گشنیز آماس مالند و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا فصد
بکشایند و اگر نیشتر بر شریان آید علامات او آنست که خون اشقر و رقیق آید و بحرکت نبض جهد بایستی
که در حال کندر و صبر و مر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و بسفیده تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش
یا قز خوچه یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و بر موضع زخم پر کنند و آب سرد بر دست میریزند و
ببندند و بعد سه روز بکشایند و اطراف زخم را بالقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بکشایند

بگشایند خون باز نشود و بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان
دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر بود و اگر زیاده شود از جانبی دیگر مخالف
آن فصد کنند یا حاجت بگشایند اما حجامت با شرط باشد و بی شرط و آنچه بشرط باشد استفراغ
از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار نبود و حجامت مردمان فربه را مناسب
و بهترین وقت آن میانه ماه باشد که ماده در نقصان افتد در شانزدهم و هفدهم و بیست سیوم از روز
و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم بدن حس را مضر بود
و بر نقره کردن که خلیفه اکحل بود جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیر
تر از نقره باشد و میانه شانها خلیفه باسلیق بود خفقان و فسم معده را مضر بود و بهتر آن باشد
که رسل بالاتر کنند و حجامت اخدعین که رگهاء گردنست خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن
بود و بر قمحدوه و ام سر در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود
و بر بطن دیاسیر و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع باشد و حجامت بر فخذ
از قدام ورم خصیتین و جراحات فخذین و از خلف جراحات الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان
زانو و جراحات ساق مناسب افتد و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود
و حجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند یا در غایت امالہ گرداند
یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند و یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح
یا تسکین وجع کند یا برای رد عضو با موضع خود چنانچه در قیله استرخاء کیس نشستن بود و آن سبب
نزول چیزی بود از امعاء و ثرب که اگر حجام محجمه بر پوست شکم نهد آنچه فرود آمده باشد باز گردد
و بعد از آن که شکم بر وعن محجمه کرده باشد و حجامت با شرط از دوازده سالگی تا شصت سال جایز
داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست که در آب میباشد و آنرا زلو می گویند در امراض جلد

آنرا در عضوی می‌نهند و خون می‌مکد و گفته‌اند که خون به جذب می‌کند و آن [illegible] سود دارد جمیع امراض جلدی
سفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی گیرند که در آن ضفدع و طحلب که جامه
آب گویند باشد و آنچه بر پشت او خطها زرد باشد و آنچه شکم سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه
به دنبال موش بود و آنچه سر او خرد و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و سر بزرگ بود و آنچه شبیه به ماهی
بود و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر او خطهای لاژوردی بود یا طاوسی مجموع باشد و باید که چون علق گیرند
بعد از دو روز استعمال کنند و اول او را سرنگون باید کرد تا قی کند و بشویند عضو را به آب و عضو را
به آب دلوه بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر نگیرد پاره خون در آن عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر وی افشانند و چون بیفتد محجمه بنهند بر فوق مص کنند تا اگر نیشی باشد
باشد بیاید پس بشویند اگر خون باز نه ایستد حابسات بر آن افشانند خاتمه در آنکه چون امراض جمع شوند
آنرا معالجه مرض باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد ۱ آنکه برء ثانی موقوف بود بر برء اول مثل ورم و قرحه
که چون جمع شوند ابتدا به علاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تا بعد قرحه باشد ۲ آنکه یکی سبب دیگری بود مثل
سده و تب که سده سبب تب است و ابتدا به معالجه او ضرورت و اگرچه حاجت مستحق افتد که تب را
مضر باشد مثل سل و حمی که علاج سل به مجففات می‌کنند و از تب پاک نمی‌دارند ۳ آنکه یکی از دیگری
خطرناک‌تر بود مثل حمی محرقه و فالج و اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج
را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض
غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته‌اند و از ضرر آن بر قولنج
اندیشه نکرده‌اند و در این مجموع که گفته شد [illegible] باز [illegible] است و باید دانست که غیر این معالجات
که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تشحیذ مریض با اخبار و حکایات [illegible]
و حضار انسان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و [illegible] هوا [illegible]

سکنی بسکنی و تغییر هیئات نیز جایز بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند
و حسب القوه در آئینه چینی نگرد و امثال این بسیار است همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر او صحت
این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زایل گردد بیت او ست قادر بهر چه
خواهد خواست + هر چه خواهد کند که حکم او راست + والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم
در امراض که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب است
باب اول در امراض سر و دماغ از انجمله صداع است و آنرا بپارسی سر درد گویند و سبب آن
سوء المزاج مادی بود یا ساذج انچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداع
که از غلبه دم بود علامات آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود
علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر هر یک پنج درم
خورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمر هندی و آلوچه یا نخود آش و مغز بادام و اگر
تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بوییدن و لعاب [illegible] و خطمی با سرکه بر سر نهادن
و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و انچه از صفرا بود علامات آن شدت حرارت و تلهب و خشکی
منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفای قاروره بود علاج آن جلاب با نقیع
نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر
به آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه خورند و در رب فواکه بارده
و سکنجبین تنقیه کنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه
ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه و تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم
هلیله زرد یک درم بکوبند و به آب رازیانه بسرشند و حب سازند و قرص بنفشه با نیم دانگ سقمونیا بریان
کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل و گلاب و کدو و کاهو و خیار

بوئیدن و پای شوئیدن به آب گرم و سعوط و عطوس و نفث بکنند و آنچه از بلغمی بود علامت آن ثقل سر و نسیان
و کدورت حواس و برودت لمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ بود علاج هر روز جلاب
از بیخ مهک پنج درم و رازیانه سه درم و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکاش خورند
و تنقیه کنند بعد از نضج به حب صبر یا حب اصطمخیقون یا ایارج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر را بدان بشویند
و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کدورت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره
سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و مویز منقی
ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکاش خورند و بعد از نضج تنقیه به مطبوخ افتیمون یا به
اسطوخودوس کنند یا حب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس یا بادام و روغن کدو بر سر مالند
و آنچه از ریاح غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود علاج
آن تحلیل و تلطیف به گلقند و رازیانه باید کرد و از میوه و اغذیه نفاخ احتراز باید کرد و حمام و آب
نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بوئیده یا آب در بینی بچکانند یا روغن آن بر سر
بمالند نافع افتد اما صداع که از سوء المزاج ساذج بود یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد اگر از
اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت مس
و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره و یا شراب انار
با آب سرد و عرق گل و بید یا شانند و شیره تخم خرفه و اسپغول کرده با سکنجبین نیز مفید بود
بوئیدن شمامه مغز بادام و سفرجل یا تمر هندی خورد و در جای خنک آرام گیرد و مشمومات بارده بوئید
و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره علاج همین کنند و
[illegible] از ماء الشعیر و تسکین مناسب بود و آنچه از سوء مزاج بارد بود علامت آن ثقل سر
بود [illegible] مثل صداع بلغمی بود علاج آن تناول جلابی از بیخ مهک و رازیانه

زرنباد و گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان با بالنگو و گلقند و زرنباد و اطریفل کبیر و جوارش شهریاران
حار تناول کنند و غذا نخودآب با کشنیز و زیره و دارچینی خورند و مشروبات و نقولات و عطریات
استعمال کنند و صداع بیشتر که معده نیز باشد اگر از سوء المزاج معده باشد علامت آن اشتداد
وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود
و اگر سبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج
آن تنقیه معده باشد بدانکه تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و قدری عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند
و قی کنند و بعد از قی گلقند و زرنباد بخورند و بعد از آن تقویت دماغ کنند و غذا نخودآب با سعتر
خورند و اگر بقی ساکن نشود احتقان کنند و اگر سبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن
و تشنگی و قلق و سوزش معده بود در حالت گرسنگی نیز باشد علاج [illegible] آب گرم و سکنجبین قی کنند و
بعد از آن شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار با تمر هندی خورند و اگر سبب اخلاط سوداوی بود که
در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیه معده
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو بلیسند و نرجس و یاسمین و غالیه و مرزنجوش بویند
و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود
و از طعوم نفاخه زاید شود و علاج تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از
ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامدادان و در خلو معده
علاج شربت سیب غوره و آب ریباس ناشتا خورند و اگر حموضات مفید نشود شربتی خورند و اگر صداع
از سبب خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود عقب استفراغ یا جماع یا ریاضت
یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطبه جیده الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت
و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن [illegible]

سببی مثل بخار غذا حادث شود و انصباب بدماغ بنوبت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظ باشد
مثل هریسه و کله پاچه و صداع مشترک که بدرد طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود علاج آن علاج
آن اعضا بود بیضه صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات
بود که در زیر غشا محلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که بادنی سببی اشتداد کند و چشم نور را
نتواند دید و از کلام و صوت متاذی شوند و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کنند
بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهای حاده و سداب بشود در روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی
علاج آن بعینه صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مفسد و نزول آب بود شقیقه
درد شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج
آن بعینه علاج صداع بود و تناول حب الملک نیز مفید باشد و اگر صمغ و افیون تخم کاهو و کتیرا بگشنیز
طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب آن حادث
شود و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تپ مطبقه و ثقل سر و
هذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن
ابتدا از فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلو سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر
بنفشه هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا
کشکاب یا نیلوفر و عناب خورند و در مرض ترقت ناید شود و حجامت نقرین باید کرد و این مطبوخ
[illegible] آن سنا مکی ده درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی شش درم آلو سیاه سپستان
هر یک بیست دانه عناب ده دانه شیر خشت و ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات
بارده کنند و اشربه گرم و بنفشه و خشخاش [illegible] کنند و تعلیل بشراب اجاص کنند و اگر بحران
باشد شراب خشخاش و سبانار و شربتی از نبات و عرق گل [illegible] مناسب بود و اگر

از زیادهٔ صفراوی بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و تخزین و صفرت لون و زبان
و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و تاریکی قاروره بود علاج بر رود جلابی از تخم کاسنی دو درم
و آلو سیاه ده عدد و بنفشه پنج درم و عناب ده درم و ترنجبین تمر هندی ده درم تناول کنند و بشراب
بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش تعلل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و حقنه
نیز مفید است صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یکی کفی عناب سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر
چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کنند
و ده درم روغن بنفشه بسیار آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب شعال
و لعاب بهکو و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت سیاه روز
چنانچه گفته شد بیاشامند تعلل به آلو مربی کنند و در هر دو نوع تسکین حرارت به آب خیار کدو و شیره تخم
خرفه و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و
خیار و بنفشه بو کنند و سرسام از زیاده سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار و ترس
گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و تخزین بود و بتدریج تغیر عقل ظاهر شود و نبض ضعیف و
بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم
بیخ مهک سه درم نبات ده درم باشد و غذا جو و نخود با شیر خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحبها
و حقنها کنند که مسهل سودا بود مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث
هر یک شش درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هلیله
هر یک چهار درم ورق گل پنج درم بالنگو گاوزبان هر یک دو درم خیارشنبر ده درم ترنجبین یازده درم تنقیه نمایند
و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر بریزند و روغن بادام و شیره خرفه
و میان آنها روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم خشخاش مغز تناول کنند

کاذبان تعقل کنند **لیثرغس** سرسام بلغمی بود علامات آن ثقل و سبات و کسل و نوم و تبلد و نقل
و حیرت و اختلاط عقل و سکوت و نسیان بود علاج هر روز جلابی از بانکلو و بیخ مهک هر یک پنج درم
و نبات ده درم تناول کنند و غذا آب جو و نخود خورند و بعد از نضج تنقیه به حب ایارج و حب صبر کنند و حقنه‌های
حاره استعمال کنند **شیاف** زهره گاو و کندر و شحم حنظل نیم درم بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و بجوشانند
تا منعقد شود و بدان بسرشند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند
و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و مشک با کندش با شونیز عطسه آرند **ماشرا**
ورمی دموی بود که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سرخ و زرد گردد و سبب آن غلیان دم و شرب باشد علامت
آن انتفاخ و حمرت و ضربان و صداع و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند و جلابی
از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلو سیاه ده عدد نبات ده درم تناول
کنند و تلیین به مطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق به صندل و اقاقیا و خرفه
و مامیثا طلا کنند تا ماده به عضو قبول نکند و بعد از تنقیه آب خیار و کدو و شیره تخم کاهو با سکنجبین و شراب نیلوفر
و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند **دوار** مرضی بود که چنان تخیل کنند که چیزها می‌گردد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد
روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این حالت به ظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت
آن بلادت حواس و طنین و دوی بود علامات بلغمی ظاهر باشد علاج جلابی از افسنتین و بانکلو و گاوزبان
و بیخ مهک هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و شیر و خشکه با زیره و دارصینی
خورند و بعد از نضج تنقیه به حب ایارج و حب شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل با عسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه بندند و می‌بویند و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر در آن فرو آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس و

وکثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب ضعیف و قاروره کدر باشد علاج سر برود جلابی از بالنگو و بیخ مهک
و کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج فیقرا
و مطبوخ آن مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه کنند مثل عنبر و نرگس و غیره و
فطول مذکوره مناسب بود و در صاحب دوار بلغمی و سوداوی اطریفل هلیله پرورده و اطریفل کوچک و کلنگبین با افتیمون
و مصطکی مفید باشد اما دواری که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان بود و جشاء ترش و سوء هضم و ضعف معده
و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و امتلا علاج بیخ مهک و تخم ترب
و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندک عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد
از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند بحسب مزاج و تقویت معده به جوارش مصطکی و عود
کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند چغندر
سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرگ حلبه خطمی سبوس بنفشه هر یکی کفی بجوشانند و صافی
کنند و بوره نمک هر یک یک درم و روغن شیرج ده درم به آن ضم کرده استعمال کنند اگر دوار بسبب
ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف معده حادث شود علاج آن تقویت بشراب
حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار
بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و
بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک با نبات تناول کنند و غذا نخوداب
با مغز بادام و بعد از نضج اسهال صفرا کنند بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار
دموی حمرت لون و عینین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و
حجامت ساق مناسب بود و شراب تمر هندی و نبات و یا آب انار یا نبات یا شربت
عناب و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب ریاح

اگر بسر زده عارض شود تسخین دماغ بنطولات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه گرم که در آن بزور گرم بود و اگر بمشارکت عضو دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سعد در مرضی باشد اگر چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد می‌شود و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اگر سودا بود علامت آن تبلد حواس و تحیر و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیا سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک گاوزبان هر یک سه درم بالنگو دو درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب هلیله سیاه و انیسون و مصطکی هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید هشت درم کوفته بروغن بادام چرب کنند یک درم اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات بگرم بیاشامند و علاج آن بعلاج دوار بلغمی و آن چنانکه ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقوط حادث شود فصد کنند و سر از بخار و آفتاب نگهدارند و بموم و روغن گل و بنفشه و کثیرا طلا کنند

سبات خواب طویل مفرط بود چنانچه بدشوار بیدار شود و سبب آن سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و بستن چشم وارد و صوت انتباه از خواب علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و انیسون و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو لعق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه کنند شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک بزر رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم حلبه پنج درم اسپند مقل هر یک پنج درم سکبینج دانگی و شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صاف کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و انگاه [illegible] عسل و روغن زیت هر یکی ده درم با آن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و سعتر و مرزنجوش و تمام [illegible] در روغن گل

نرگس و زنبق و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود یا بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل یا
خارج استعمال کنند یا سهری که بدماغ رسد علامت آن سبق اسباب مذکوره و برودت ملمس باشد و کمودت
لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بمصروع علاج آن بمعالجات مذکوره باشد اما در تنقیه احتیاج
نباشد و تدهین سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و تناول شرود لطیف مناسب افتد اگر سبات
بواسطه بخارات معده باشد علامت آن سبق امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت
جوع بود علاج تنقیه معده کنند بقی و اسهال بحبها و حقنها و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع
شود رادعات و مقویات مثل ماش و سماق و گل ارمنی و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه
کنند و در سبات ریحی ترکیب زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود و مویز و جوز و نارجیل و قلیا که در زوال
بود نافع بود **سهر** بیداری و بیخوابی بافراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده صفراوی
علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن
بنفشه و کدو و غذا شوربای ماش با شیر خشخاش و اسفاناخ خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن نیز
مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و استحمام مرطب
و آواز باد و آب موجب خواب بود و اگر افیون و شبت و زعفران و شاهسفرم در زیر بالین
نهند بخاصیت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا و بعد از آن استعمال
سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او آن
است که گاهی خواب طویل باشد و گاهی سهر مفرط و دروی برآمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی
آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال مشمومات و سعوطات کنند
مفید بود بنفشه ده درم ... یک درم هلیله یک درم تخم رازیانه و کرفس ... هر یک نیم درم
کرده بعد از آنکه نیکو ... آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده ... کنند ... که مفید باشد

سنا پنج درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه نیلوفر هریک سه درم حلبکی عناب ده عدد سپستان
بست عدد بابونه اکلیل الملک هریک هفت درم مغز خیارشنبر ده درم عسل و روغن کنجد پانزده درم نمک هندی دو درم
ارمنی هریک نیم درم **شخوص** علتی است که مردم ناگاه بر یک حال بماند مثل آنکه اگر استاده باشد
همچنان استاده بماند و اگر خفته و نشسته همچنین بدین سبب اخذه نیز ش گویند و سبب آن سده باشد که در بطون
دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن شخوص عدم فساد حرکات بود و هرچه در نفس آن گویند
جواب ندهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند یا حجامت ساق کنند و حب ایارج با انگور و انیسون
هریک دو درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکه خورند و بعد
نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و استعمال حقنه‌ها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال
نطولات محلله مفید افتد **حقنه** آب سلق و خطمی و شیره سبوس یک رطل حاصل کنند و با آن یک درم بوره
و دانگی و نیم شحم حنظل ده درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ نیم گرم با هم استعمال کنند **کابوس**
آنست که چون در خواب رود چنان خیال کند که در زیر چیزی ثقیل یا دیوی باشد یا کسی او را میفشارد
و نفس او تنگ شود و آواز نگیرد و سبب این بخاری باشد که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه
خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا سودا تنقیه باید کرد چنانکه
در مراکز مذکور شد و تغافل نباید کرد چه مقدمه صرع است **صرع** سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ
و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب آن
خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت براق و نجاست
زیاده و عالمت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و کثرت نفس [illegible]
[illegible] بود علاج آن [illegible] جلابی [illegible] و انیسون با انگور هریک سه درم گلقند ده درم تناول
کنند و غذا نخود آب و شیره خشکه بادام [illegible] خورند و [illegible]

تنقیه کنند بحب ایارج و اسطوخودوس و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنها قویه کنند و این حب مفید افتد ایارج فیقرا
تربد و صبر از هر یک نیم مثقال افتیمون و حب النیل هر یک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مثقال کثیرا
مصطگی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر
در آب روان و نشستن در مهب باد و جای بلند و بسیار حرکت در حمام و تناول نفخات مثل سیر و پیاز و کرفس
اجتناب باید کرد و هیجان از مستی و سوداء خصوص آب جوشانیدن و دود و ملامت و چیزهای براق نظر کردن
احتراز کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کنند و حلتیت در ماء العسل بخورانند و در وقت صرع
حلق بینه و مثرودیطوس تریاک اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود **صفت آن**
سیسالیوس قردما استوخودوس هر یک پنج درم خارالقیون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند هر
هر یک ده درم بکوبند و سکنجبین عنصلی بسرشند و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان
و افکار فاسده و حموضت طعم زبان بود علاج آن تنقیه دماغ کند بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ
بوییدن نرگس مرزنجوش بابونه و مشک عنبر و شونیز و بابونه و اکلیل الملک شبت و مرزنجوش بجوشانند
و بر سر ریزند و شراب انگور با تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و عود و فاوانیا بیند و در بینی دمند
بسرکه عنصل و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون
بود در حالت صرع و داجین ممتلی شود و روی سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد
صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ بوییدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و تناول رب فواکه
و اگر از ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج
تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب به تناول کنند و پای در آب گرم
و خطمی و سبوس کنند و آنچه اطفال را حادث شود و آنرا ام الصبیان گویند اکثر قبلیه باشد و اگر
صرع بیشتر که معده حادث شود علامت آن غثیان بود و اختلاج لب و رعشه در حالت

سعوط و کثرت لعاب و اشتداد صرع و امتلاء و صفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ
شبت و ترب اندکی عسل و نمک و تلیین بچون خیارشنبر و شیرخشت کنند و بعد از تقویت معده
بجوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوة کنند و غذا نخود آب با شیر و خشکنانه و دارچینی و کروبا و کبابه
تیهو خورند و اگر سبب که عضوی دیگر بود مثل قدمین و ساقین و یدین و جسم بواسطه کیفیتی غلیظ بود که از
عضو متصاعد شود و علامت او آن باشد که احساس حرکتی کنند بچیزی ببخارات مثل ذباب یا نمل از آن عضو مرتفع
شود و بدماغ رسد و بدان تمطی و شخوص عین و تثاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب
قوقایا و ایارج کنند و تقویت و تسخین سر به ادویه حاره و اصلاح حال آن عضو کنند به دلک و محجمه نهادن بر
بسته و صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو و حیات متصاعد شود حادث گردد و علامت آن
کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن بتصعید بخار بود و علاج آن قتل و اخراج کرم بود چنانچه
گفته خواهد شد و اگر بسبب لسع عقرب و گزیدن حشرات حادث شود رازیانه دو درم و گلنگبین ده درم را
بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز شبیه
صرع است و علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی و جالینوس گفته است که صرع در اکثر
اوقات بعلاج انجامد و بیرون آن دشوار بود و اگر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند بلوغ
زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید بر توان داشت و تریاق
ثمانیه مصروع را عظیم نافع باشد صفت آن زراوند طویل عود صینی پوست بیخ کبر حب الغار
جنطیانا قسط مر عروق عصفر سادج بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و استعمال از آن شربتی مثقال
سکته سده تام باشد که در بطون دماغ واقع شود و جمیع اعضا از حس و حرکت باز دارد
بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا
و اکثر صرفا واقع شود و سبب آن سده باشد بلغمی یا ... و علاج آن تنقیه بدن و باطن ...

بود و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود
و آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر دماغ اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که
معلوم گردد که زنده است یا نه پاره پشم باریک واخیده بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیات باشد
یا ظرفی آب پر کنند و بر سینه او نهند و تفحص تنفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که آنجا شریانی است که
باقی باشد و متحرک باشد یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود علاج اولا سر او بتراشند
و پاره نمد گرم کنند و بر سر مکوت نهند یا حجر گرم کرده بر بالای آن نهند و کندس و خردل و قرنفل و
جندبیدستر در دهن دمند یا بعضی بکوبند و در بینی مکوت نهند و اطراف او را بحجرهای درشت سخت
بمالند و پر مرغی بروغن یا پاره خمیره بیالایند و در حلق او فرو کنند و می جنبانند تا قی کند
و از فربیون و جندبیدستر و کندس و بنجنکشت و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و کمتال مثرود بطریق
تریاق کبیر با ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند و
با کلکله مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت روز تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز
حقنه از انیسون و زیره و گاوزبان بر یکی ده درم و کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با کبک
و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و میان چهار روز ماء العسل بیاشامند و بعد از تنقیه تام
سعوط پاره روغنها یا کنند و در هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و حال تا
چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر به لقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلای
نیز حادث شود و علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق
دم بحسب قوت و حالت و از شراب عناب و عنقه و نیلوفر خورند و غذا نخود و ... با
و تنقیه بحسب نقصه و مرض آن کنند و حقنهای لینه و اگر سکته از ضربه یا سقطه
واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بشمومات بارده مقوی کنند ... که سکته بلغمی

ورق غافث اسطوخودوس حلبه خشک اکلیل الملک ورق بید انجیر زرد تا سداب کرفس بزر کتم
هر یک ده درم شحم الحنظل انیسون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند و صافی کرده عسل
بست درم و انگامه یازده درم و ده دانگ سندی و مقل هر یک نیم درم کوفته بسرشته آن کنند و بکار
دارند **مالیخولیا** تغیر ظنون و افکار بود و از مجری طبیعی بسبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در
دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و بشرکت مراق نیز بود علامت آنچه از امتلاء بدن باشد
بود نحافت بدن باشد و سواد لون و لطیر و صلابت و اختلاف نبض و مضادت و ... روده نهایی
دارند و نظر در زمین یا و چیزی کنند و تحسین کنند و کثرت فکر و غم و سکوت و خوف نیز باشد علاج فصد صافن
کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک ده درم عناب پانزده درم سپستان بست دانه نبات
ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ ملینه کنند و نخود آب با مغز
بادام و اسفناج خورند و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب ریحان و تیق
اودمان حمام و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو مفید باشد و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالح و حامض
احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و استمالی این مرض طول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و
اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت و ترطیب و سیلان لعاب و برودت و کسل و سکون
و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبو و نیلوفر و زنیان و بیخ بهک گلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با زیره و باشیره ... خورند و بعد از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند سنا مکی ده درم
و نیلوفر هر یک ده درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال تا هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم سقمونیا یک درم ایارج فیقرا هر یک ... درم
غاریقون یک درم نمک سندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم بکوبند و به آب ... بسرشند و حب بسازند
و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع باشد صفت آن بادام ... قرنفل

قرنفل سنبل الطیب قرفه دارچینی جوزبوا قاقلانا رشک بهمن سفید بهمن سرخ درنباد و درونج عقرب بی زعفران
تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک خالص دانگی شیوع سحق بلیله کابلی حبل عدد وانه سی عدد
در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرود گیرند و ادویه
ریزند و بهم برزنند و احیاناً مثقالی ازان تناول کنند و اگر احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و هذیان و
اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون
نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر دوشند و تشاء و سماع ملحات
و نغمات و تخصیص با این مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و به خطمی و بنفشه و برگ بید سفیدار نیم
بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار آن فرو آرند و بر سر ریزند
و اگر از احتراق سودا بود دلیل آن سخت تر و معالجه آن مشکل تر بود علامت آن کثرت فکر و گریه و فزع و
تخیلات فاسده و ارزو و دوستی خلوت بود علاج هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم
و بالنگو دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود و نخود آب و ماش با اسفناج و مغز بادام خورند و این
از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و معجون نجاح کنند و بالجمله تنقیه مفید بود
صفت نقیع شیر رطلی بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرود گیرند و یک وقیه سکنجبین و افتیمون
بران ریزند و بهم زنند پس صافی کنند و از بیر شب نمایند و احیاناً این مفرح خورند صفت ورق گل
سرخ سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دو دانگی کوفته بیخته
بشراب سیب سرشند یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دواءالمسک حلو نیز نافع بود و انجا
بشر که مراق بود و او معطور هر آن باشد یا سده آن باشد از خلط سوداوی که بدان سبب بخارات
متصاعد گردد و افکار بسیار شود علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق
و جشاء و وجع بود و حس بخارات کند که متصاعد شود علاج هر روز جلابی از بالنگو و گاوزبان و از انار

و کاهد تناول کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج سنا چهار درم شکر ده درم مسهل سازند معجون خیار شنبر نیز
مثقال در آن حل کنند و یا قاصد خصباء [illegible] استعمال کنند و اگر این حرارتی باشد جلاب نیلوفر
و تخم کاسنی در روباه ترکیب و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا جو
[illegible] کشک خورند با مغز بادام و استعمال نکنند و ترطیب دماغ به روغن بنفشه و شیر زنان [illegible] سرد [illegible]
بنفشه مفید بود و استحمام آب گرم بر اطراف نیز مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا [illegible] بود و آن [illegible]
سبعی بود و علامت آن غضب و قصد ایذا بود و از آنجمله **داء الکلب** و آن نیز از احتراق [illegible]
شود علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم باشد مجون طبیعت کلاب و از آنجمله **قطرب**
باشد علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و وحشت [illegible] و در ساق ایشان [illegible]
قروحی چند باشد و علاج آن مثل علاج مالیخولیا است **عشق** نیز از مالیخولیا شمرده اند و سبب [illegible]
مردم از بر فکر صورتی خوب دارد و علامت آن صفرت لون و غلبت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و نحول [illegible]
و سرعت و ضعف و صلابت نبض بود و دایما آه سرد کشد علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر [illegible]
اشتغال نمایند و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب تفاح و صندل و [illegible]
یا قوتی و غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب [illegible] کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج بود
الا نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش امثال آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب
نیز مفید بود **نسیان** فراموشی بود و آن فساد ذکر یا ذکر و تخیل باشد و سبب آن استیلاء بلغم باشد
بر اجزاء دماغ علامت آن کثرت خواب و تیرگی [illegible] چشم و [illegible] کدورت حواس بود و علاج آن
[illegible] جلاب با انگور و بیخ [illegible] هر یکی یک درم و [illegible] دو درم و [illegible] دو درم تناول کنند و غذا نخود
با [illegible] خورند و [illegible] کنند بعد از نضج [illegible] یا [illegible] کنند
[illegible] خردل [illegible] غرغره کنند و [illegible] و قصد [illegible]

و مرزنجوش بر سر مالند و چند بیدستر و فودنه و مشک بویند یا بویند و مرزنجوش بجوشانند و بر بخار آن
فرو آرند و احیانا تا مادة الحیوات و وج و زنجبیل پرورده و سرکه عنصلی سکنجبین آن تناول کنند و مصطکی و کندر
بخایند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی
خورند بهتر باشد و بحث و درس و محادثه و استماع آوازهای بلند مفید بود و اطریفل فلفل و دار فلفل و وج
و دارچینی و زنجبیل هر یک ده درم سنا پنج درم جوز بوا سه درم زعفران عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته بیخته
با عسل بسرشند و یک مثقال از آن تناول کنند دیگر کندر و وج و سعد هر یک ده درم فلفل و زنجبیل هر یک پنج درم
کوفته با دو چندان عسل بسرشند و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود علامات آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و
بطوء تکلم بود علاج آن سهر و صلاء نیلوفر و گاوزبان با انگور و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون
و مطبوخ آن کنند و غذا شوربا ماش و نخود با مغز بادام خورند و استعمال دهن بر دهن بنفشه و نرگس مفید بود
و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامات خشکی منخرین و دهن با گرمی ملمس سر و تخیل آتش
و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر یا عرق گل و بید با آب سرد بیاشامند و غذا شوربا
با مغز بادام و اسفاناخ یا حریره از شیره سبوس و نبات خورند و دهن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و نطولهای
بارده مفید بود **فالج** استرخائی بود که در شقی از بدن حادث شود بسبب آن خلطی بلغمی شود که مسالک
روح نفسانی را مسدود گرداند علامات آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید
باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده و فسرده نگردد امید بر توان داشت علاج او آنست
که چهار روز تا تواند تقلیل غذا کند و از ادویه قویه هیچ ندهند و به اندکی آب گوشت با زیره و دارچینی
بسازند و بجای آب ماء العسل خورند بعد از چهار روز جلاب از رازیانه و بالنگو و انیسون هم مسهل گلنگبین خورند
و غذا نخود آب با شیره خشخاش و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج ایارج و حب قوقایا خورند و صبر سقوطری
یک مثقال با زیت یا ماء زهره بدهند و اسپیده کوفته بروغن بادام چرب کرده هر یک نیم درم با زیتون

انیسون و شحم الحنظل هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم مقل دانگی کوفته بیخته به آب رازیانه بسرشند و حب سازند
و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند برگ چغندر برگ سلق شبت نانخواه مرزنجوش خشک اکلیل الملک
حلبه حرمل هر یک هفت درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل الکامه هر یک ده درم در آن حل کنند
با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب باشد و تریاق
کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادر هر کدام که باشد استعمالی احیاناً تناول کنند یا شراب با لنگو و فلفل و دار فلفل
و بیخ اذخر و عاقرقرحا خایند و چون ... ریزه شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و
امثال آن در اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس
یا سمین بویند و این ... را الاصول ... نمایند صفت بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم
تخم رازیانه و کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم در ده من آب بجوشانند
تا بیکمن آید عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب با مبدأ خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و از
آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود عصب و عضل را ممتلی کرده باشد و طول آن
نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شود و آنرا تشنج رطب یا امتلائی نیز گویند و این نقصان واقع شود
علامات آن علامات استرخا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچو علاج فالج باشد و اگر بسبب یبستی یا سرده ک...
اعضا را عارض شود و آنرا تشنج یابس گویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن ... استفراغ بسیار
یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث
شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود و علاج آن ترطیب بدن کنند
با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر ... و امثال آن و از اشربه
شربت بنفشه و خشخاش و اما غذا و آب جو ... خیار ... کدو با باد ... شراب ... سفید بود
... نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن نشینند و عضو

در عضو بمیرند و بعد از آن بموم روغنی از روغن بنفشه و موم کثیرا در بدن بمالند و روغن بنفشه و شیر زنان را استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قطع عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج کرم بود

کزاز و قفه ما کزاز تشنجی بود که عضلات ترقوه را حادث شود و تمدد تشنج عصب را بود از جهت سدد و از جهت سبب و از جهت خلاف چنانکه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو بعینه علاج تشنج باشد

لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از وی بجهتی غیر طبیعی منجذب گردد و از هیات خود دیگر گردد و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی و قلت براق بود و از جانب صحیح چشم برهم نتوان نهاد و علاج آن علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرود آمده باشد و جلد نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب و نان نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از آن حلاوی از رازیانه و انیسون و بالنگو و گلقند تناول می کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند و گوشت اسپ و شتر بچه و کبک و تیهو مفید است و تنقیه بحب صبر و حبهای حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر و جند بیدستر بجوشانند و بخار آن فرو آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند

رعشه علتی که در اعضای ارادی [illegible] شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بسبب اتصال حرکات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب عرض سوء المزاج بارد بود یا مادی که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد و افراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج همین حلاوی از انیسون و رازیانه و گلقند تناول کنند

و غذا نخود آب با فلفل و زعفران گوشت اسپ و کبک و تذرو خورند و تنقیه بحب ایاره کنند و بعد از آن
روغن قسط و زنبق و نرجس بر سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و آفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول
نارجیل و مغز گردو و گوشت نافع بود و آنچه از سوء المزاج سادج بود و سبب ملاقات ضربی داخلی یا خارجی
بود علاج آن حلتیت یا ماء العسل با گلنگبین تناول کنند و ادویه حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد
ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و رب فواکه مفید و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب
و خجالت بود ازاله آن سبب بود و باید کردن بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات عارض شود شراب با انگور یا
تریاق تناول کنند و ازاله سبب کوشند و گاه باشد که غشی بسبب یبوست بدن باشد بواسطه استفراغ یا
تحلیل یا افراط و این قسم مشکل باشد و علاج آن ترطیب بدن بود به تناول شوربا [illegible] غذا
بود ماست با مغز بادام و اسفناج و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و [illegible]
بنفشه و بادام **اختلاج** جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم و روی و لب بمقدار قوه باشد و سبب
ریحی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل یابد و بخار کند و بسبب غلظ از مسام برون نتواند شد
و قوت دافعه خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان دافعه حاصل شود و موجب اختلاج گردد علاج
آن تریاق اربعه باشد با شراب با انگور تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج
باشد تنقیه بحب ایارج که مسهل بلغم باشد بکنند **خدر** آفتی است که اعضا تیره شود و بخواب رود
آن عرضیت که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود یا بسبب
خلطی غلیظ که مانع نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه بلغم بود تنقیه کنند و معالجات فالج
کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن همچو علامات تشنج یابس بود علاجش نیز همان باشد اگر بسبب ضغط
دری باشد یا سخت بستن عضو یا دراز نشستن علاج آن منع تضاغط بود و تقویت نماید **زکام**
و نزله عبارت از انصبابی بود که از دماغ فرود آید اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب

و سبب این مرض اگر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء
حاره حریفه علامت آن حرارت و حرقت چشم و خار بدن بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و اگر سن و
مزاج را مقتضی بود و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا ماش مقشر و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از
نبجات و گوشت و شیرینی احتراز کنند و اگر علامات امتلاء باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند
یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت با خیار شنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحکام کنند و بروغن بنفشه سعوط
کنند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود بسبوس و سرکه با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد
که بسببی داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تیرگی منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوا گرم آرام
کنند علاج سر را بستار و پشمین و غیره گرم دارند و جلاب از بیخ مهک و پرسیاوشان و بانکو و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا مکی درم بنفشه و نیلوفر و
پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم شکر سرخ و خیار شنبر هر یک ده درم جوشانیده بیاشامند و شبت و بابونه
و کاه و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک در مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخاران فرود آرند و اگر حمام روند بر سر
نیز ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و
نمک به آتش گرم کنند و بر سر نهند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود کندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و
در زکام خواب بسیار نکنند و بر پشت باز نخسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غده در حلق کنند
بیخ آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بدان ریزند و بینی بر آن فرود آرند اما در نزلات خصوصاً
در حیز تا رشو و تیز اجتناب باید و جلاب از خمیره بنفشه یا شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و آب باقلی
یا روغن بادام و حریره از خمیره سبوس و نبات و روغن بادام و تخم خشخاش سفید مناسب بود و اگر با
آن سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شد **باب دوم در امراض چشم** حافظ صحت عین بیاید
که از حمام و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامها ...

بفصل باد و آفتاب تنها احتراز کنند و چشم از غبار سرد و گرم و دود و غبار نگاه دارند و از دیدن کتابت و چیزهای
ریز محتجب باشد و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و تقطیر سر به روغن بنفشه و کدو کنند و
روشنائی کحل الجواهر احیاناً در چشم کشند **ضعف بصر** اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن
ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب ترنجبین حل ساخته
و غذا شوربا باشد با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کحل کشند
و اگر از ماده بارد رطب بود علامات آن دمع و رمص بود بی حمرت و وجع و در عقب خواب اکثر پیدا بود
علاج آن [illegible] جلاب از [illegible] و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه به ایارج فیقرا یا قرص
بنفشه یا [illegible] بیان کرده و [illegible] بکار [illegible] زیانه کنند و روشنائی کبیر و باسلیقون در چشم
کشند **رمد** در [illegible] حار بود که در چشم حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامات آن [illegible] حمرت [illegible]
چشم و ضربان صداع [illegible] و کثرت [illegible] و دمعه و رمص ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
به مطبوخ فواکه [illegible] آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامات آن شدت
وجع و خارش [illegible] دمع و رمص باشد علاج آن آب انار [illegible] با تمر هندی با نبات تناول کنند یا
بنفشه و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه به مطبوخ [illegible] کنند و قرص بنفشه و در [illegible]
شیر زنان و سفیده تخم مرغ برزند و در چشم چکانند صندل و [illegible] گلاب و لعاب [illegible] قطونا
و ماء [illegible] ضماد کنند و شیاف ابیض کافوری افیون در چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامات
آن ثقل چشم بود و کثرت رمص [illegible] و التصاق جفن و ثقل با حمرت نباشد علاج تنقیه [illegible]
[illegible] و ایارج [illegible] و اگر سوداوی بود علامات آن صداع [illegible] چشم بود [illegible] چشم
علاج [illegible] شراب بنفشه و نیلوفر [illegible] تناول کنند و غذا شوربا [illegible] با مغز بادام خورند و ضماد
و [illegible] استعمال کنند و [illegible] عظیم [illegible] چشم [illegible]

بیج

شوند گرفتن و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال
علق مفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند طرفه نقطه خون باشد
که در طبقه ملتحم حادث شود سبب آن یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده علاج آن فصد و حجامت
کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون
بال کبوتر یا بط تنها یا با کحل ارمنی و شیر دختران در چشم بچکانند و روغن گل و سفیده بیضه نیمبرشت
شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک بیخ مهک
و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر طرفه بسبب ماده حادث شود
از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا بمطبوخ
بلیله کنند و شیاف ابیض کشند صفت اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته و کتیرا
هر یک ده درم افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت به آب بسایند و در چشم کشند ظفره
زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال
باشد و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات مولدات بلغم احتراز کنند
و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط
باشد سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج زاید شود و سبب آن امتلاء
عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق
بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ متاذی باشد علاج آن فصد عرق پیشانی و عرق
صافن کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول نگاه کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و
عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این
مطبوخ بیاشامند صفت سنا گلسرخ بنفشه هر یک نیم درم هلیله زرد چهار درم بلیله [illegible]

و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده ده درم خیار شنبر ترنجبین هر یک
ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه دیگر ادویه را بجوشانند در مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف
قلقطار و اسلیقون و دینارجون و روشنائی در چشم کشند **ص** شیاف قلقطار مس
سوخته پنج درم زنجار دو درم نوشادر بوره زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند
و وقت حاجت بآب رازیانه بسایند و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض قطع باید کرد **جرب**
عین خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارش بود علاج فصد قیفال کنند و شیاف
احمر و اخضر و روشنائی بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود ادویه حاده استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ اهلیلج
یا حب افتیمون کنند و جفن باز گردانند و بازبد بحر سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند و اگر
مزمن شود و جفن غلیظ باشد بامداد و شب جفن را باز می گردانند و بشکر حک می کنند تا خون آید بعد از آن
ادویه حاده بران افشانند و شیاف ابیض و شیاف اخضر در چشم کشند **قروح عین** سبب آن
ماده تیز باشد علامت آن وجع و ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب
بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام خورند و اگر حرارت
باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند و شیح سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند
حرقت عین سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتقای بخارات بود اگر علامات
امتلا ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه کحل را بکشند فلفل دار فلفل هر یک درمی
زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند و استعمال کنند و اگر علامات
امتلا نباشد توتیا را بآب غوره بکشند و کاسنی تر کوبیده بر چشم ضماد کنند **نزول آب**
عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه بریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا
ضربه و سقطه که عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث گردد علامت آن در ابتدا

ابتدا اکحیل مثل اشیه و موی و دود و شعاعات مختلف کند علاج آب روز جلاجلی از رازیانه و یا انگور بیخ مهک گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایارج بحب قوقایا کنند و اطریفل بارده بقول و فواکه
و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و با شیافات [illegible] ابتدا کنند و این شیاف نیز مفید بود شحم حنظل یک
مثقال فرفیون نیم درم نوشادر سکبینج یک درم ذیم زهره بز ده درم همه با هم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد
از آن آب رازیانه و سداب شیاف سازند و خشک کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب
چون مستحکم شود منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاجی نباشد **جهر** آن باشد که بروز نبیند و سبب آن
قلت روح باصره و رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه
لیه مثل هریسه و پاچه و از میوها انجیر و انگور مناسب بود و مرود و حصرم در چشم کشند **عشا**
آن بود که شب نبیند و سبب آن بخارات غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ
گرداند و در روز بواسطه حرارت [illegible] ضوء آفتاب آن بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج
جلاجلی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل
و دارچینی در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و شطری از زیره بوییدن کنند [illegible] و حنظل سبز
و فلفل با [illegible] و از رازیانه و خشک بجوشانند و سر بر بخار آن فرو آرند و این شیاف در چشم کشند ص
[illegible] زعفران زهره کلنگ و زهره [illegible] متساوی سحق کنند به آب رازیانه شیاف سازند و بوقت
حاجت به آب بسایند و در چشم چکانند **بیاض** سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از
قرحه و [illegible] بود علاج تنقیه دماغ بحب ایارج و حب سنبل و ایارج جالینوس کنند و زبان [illegible]
مالیدن در حمام و بعد از حمام مفید بود **ذرور** زبد البحر انزروت نبات هر یکی چهار درم بوره یک درم
کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشد ص سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر
بوره نمک تازه هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یک درمی کوفته و سحق کرده به آب رازیانه

یا با سفیداب شیاف سازند و در وقت حاجت در چشم چکانند و شیاف را در آن حل کرده در چشم چکانند
و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن بر ملتحم سواد چشم حادث شود و سبب عدم تحلیل شود
و آنرا بدین شیاف علاج کنند **ص** کندر و عنزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کحل و اقلیمیا و قضه
شادنج بکوبند و به آب رازیانه شیاف سازند **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ شود
بواسطه ماده غلیظ اکاله که بدان ریزد و بسیار کرفره ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث گردد و علاج اول
تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب ... بجوشانند تا
مهرا شود و ضماد با زیت یا سفیده بیضه ورد و حنظل بهم بزنند و بر آن نهند و آنچه در مزمن باشد فصد عرق
پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران و فلفل هر یک درمی بسایند
و به شراب بسرشند و ضماد سازند **شرناق** شحمی زاید باشد که در جفن اعلی حادث شود و آنرا ...
بیشتر صبیان و مرطوبی مزاج را حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره در آن
ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بر آن نهند تا الصقی که باشد بگدازد و بعد از آن باید که ... علاج کنند **برده**
رطوبتی باشد که در باطن جفن منجمد شود و آنرا با زروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد
شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار اجفان منصب شود
حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و توتیا کنند موی را که زائد شده باشد بکنند
و شیر انجیر و خون ضفدع با خون قراد شتر یا قراد سگ موضع نتف را طلا کنند و زرنیخ و خاکستر
کبوتر یا ضد بیشتر نیز مفید بود یا موی بر کنند و سوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی
یا دو موی بیش نباشد بدو موی با مصطکی یا ... بچسبانند یا سوزن باریک در جفن فرو برند و آن
در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند اگر موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست و آن
باشد که بعضی از پوست جفن بکنند و بعد از آن بسوزنند تا پوست کشیده شود و موی باز

دارت خارج آید بعد از آن صندل سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف
و باسلیقون و روشنائی مفید بود **انتثار اشعار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در ابدا
جمع شود علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند و بعد از آن ته بن سر و روغن بنفشه
و کدو و اغذیه مرطبه مثل نیمبرشت و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض حاده و استفراغ
بسیار واقع شود استفراغ نباید کرد و بجز امنی الکحال مناسب بود **دوائی** که نبت اشعار بود بیخ
نی و پشیز و اشنه و خرما کنند ریشه یک دو درم سنبل و حب بلسان هر یکی درمی بجز لاثر و دهاو و سحق
کنند و بمیل در اشعار کشند **قمل اشعار** جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشعار حادث شود
علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را به آب نمک بشویند و روغن اسپند زردالو تلخ
در آن بمالند و صبر و میویزج طلا کنند و بوره و شب یمانی با زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلاء و غذا
شب احتراز و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد **خیالات** اشکال و الوان مختلف بیند
که احساس کند شاید که آن بسبب قوت حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا را احساس کند علامت این
سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه از دود کند که پیش
چشم پیدا آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود بحب
ایارج و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزی سفید از زیر
بالا میرود یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند علاج تنقیه معده کنند بقی و تنقیه
دماغ بحب قوقایا و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود **حول**
گشتن چشم اگر خلقی باشد علاج نپذیرد و اگر عارضی بود سبب آن تشنجی بود که در اعصاب دماغ حادث
شود و طبقه صلبیه جذب کند و ان اگر بود اسطریخت که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض
حاده و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یا ظاهر شود

علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود آب و شیر مغز بادام و اسفاناخ و کدو خورند و روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از
امتلا و غشیه دماغ بود علامات آن علامات تشنج امتلائی بود و علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و غرغره
بابونه و شبت و نرگس در سر بمالند اگر در طفولیت از نزلات شیر دادن و خوابانیدن واقع شده باشد
تکلیف بطفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از ادویه مسهله و مخففه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند
در اوّل تعیین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا بحال خود در رود

باب سوم

در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از غذا غلیظ و مبخرات و باد سرد و گرم و آواز
عظیم مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید و احیانا روغن نسرین یا زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی
نشف کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که [illegible] شود و هر سال تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات
مناسب بود

وجع اذن اگر از غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب
بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند و آب برگ [illegible] و شیر زنان
و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندل
و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و لسان الحمل طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر بود استعمال
مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت بود حب افیون در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند
و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره سکنجبین
عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش
نیز شاید و گلقند و انیسون و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات سودا ظاهر بود تنقیه بحب افتیمون
کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این وجع از ضربه
یا او می باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان [illegible] بود

بود علاج فصد کنند و شیر بنفشه و نیلوفر و عناب بادوی کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه کنند و بعد از آن با ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض با شیر دختران بسایند و در گوش
بچکانند و روغن گل و آب کشنیز در حوالی گوش طلا کنند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم
و آرد جو و آرد باقلی هر یک ده درم با هم بسایند و به آب برگ کشنیز و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر
تحلیل نرود و علامات جمع شدن ریم و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و تخم کتان و مرزنجوش و شیر دختران در گوش بچکانند تا نضج
یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله ای که از پنبه با عسل و عنزروت بیالایند در گوش نهند تا مده پاک شود و اگر سبب
طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن احساس حرکت و خارش بود و آب درمنه و مرزنجوش
و آب برگ شفتالو یا بوره و سرکه با شحم حنظل تر در گوش بچکانند و بعد از آن فتیله از پشم بسازند و در گوش
بگذارند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر از مشارکت معده بود علامت آن غثیان
و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده به قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و دهان حاره در
گوش بچکانند و اگر از مشارکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج
و اطریفل کوچک و در وقت خواب و ... سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن بدارند و بعد از آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که در سر ریزند روغن مرزنجوش و بابونه در
گوش بچکانند و سر گرم دارند و گوش به بخار شلغم پخته دهند و بابونه و حشایش پخته کرده فرو آید
صمم گرانی گوش اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه یا سقطه بود که موجب تنگی عصب مفروش شود
علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا بود چنانچه در حمیات حاده حادث شود علاج هم ... تنقیه با
بنفشه مربی با ترنجبین و جلاب بنوشند یا عناب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه سه درم و ترنجبین ده درم
و غذا تمر هندی با آلو خورند اگر تپ باشد و آب ... اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
یا نمک اندک سقمونیا بریان کرده و روغن گل بچکانند در گوش با آب انار ترش ... بجوشانند

و بچکانند و اگر بسبب غلبهٔ بلغم بود علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج برود
از انیسون و بسبایج و مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و بعد از تنقیه بحب ایارج
و قوقایا کنند و روغن مغز زرد آلوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش
و شحم الحنظل یا انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ بود علامت آن
شدن روی بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن
دماغ بود ببرود روغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل نخود آش و کدو و گوشت بزغاله و روغن
کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود و آنرا بآفتاب توان دید علاج و آنست
که برای انکار است پاک کنند بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش چکانند یا شبه و روغن [illegible]
و بامداد به حمام روند و گوش تر با گرم نهند تا بیرون آید طنین و دوی آواز گوش را گویند و آنچه
باریک و حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب بخار غلیظ باشد علامت آن ثقل
و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند اگر بسبب امتلائی بود که بگوش میرود بواسطه استیلا در دماغ
بود علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج جلاب از ارز یا نیم مهکی انیسون و گلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب
پیاز و سیر و عنبر بید ستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و ورق غار و تربد بجوشانند و بخار
در گوش بخار آن بگیرند و دادن حمام مفید بود و آنرا که از امتلا در دماغ بود اول تنقیه بایارج و
اصطخیقون باید کرد بعد از آن استعمال قطورات و بخورات اگر بسبب یبوست و خلو بدن باشد علامت
آنست که در گرسنگی [illegible] شود و [illegible] ساکن گردد علاج [illegible] بود و دادن حمام و تناول
مرطبه و آب [illegible] و روغن بنفشه [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد و واقع می شود [illegible]
[illegible] شافی [illegible]

دود و ثقل گوش زایل کند شحم حنظل یک درم بوره نان یک درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر یک ربع درم
نیم درم عصاره افسنتین و قسط و مر و فرفیون هر یک دانگی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته و شیاف سازند
و بوقت احتیاج مقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **قروح اذن**
اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون
استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطران بچکانند **دخول** هوام و آب اگر جنبنده در گوش رود
علامت آن احساس حرکت بود علاج آب ورق شفتالو یا مر با آب گرم حل کرده یا آب پودنه و کبر
افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند بعطسه آوردن یا به آله
مخصوصه و اگر آب در گوش رود علامت او آنست که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن خفیفی
باشد پس اگر بجز یک سو جستن بیرون نیاید چوب ثبت یا از زبانه یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش
باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه بر آن بپیچند و بروغن چرب کنند و بر افروزند تا آب بیرون
آید یا فتیله از پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در گوش می گردانند تا آب بر می چیند و اگر آب
گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند **انفجار دم** اگر خون
بطریق بحران از گوش روانه شود حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود
یا از صدمه یا ضربه باشد اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند با آب لسان الحمل یا مثال
یا اقاقیا یا آب انار مر جوشانند یا آب گندنا و سرکه و اندکی کافور در گوش چکانند **حکۀ**
اذن اگر گوش خارد آب افسنتین یا روغن گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند
والله اعلم بالصواب **باب چهارم در امراض بینی** خشم بطلان یا نقصان قوت
شم باشد سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج هر بامداد جلاب
از انیسون و تخم مهک و گلقند تناول کند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه

بحسب اماره و حسب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات کنند مثل کندش و فلفل و شونیز و
واگر در سرکه بحجم باشند و در شیشه کنند و بینی بدان فرو آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند
و در بینی کشند بعد از آن که دهن در آب کرده باشند مفید باشد و اگر از بیمار حمی و حرقتی حادث شود
و روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و قطوره خشم را نافع باشد **نتن**
الانف بسبب عفونت اخلاطی بود که در مصفات جمع شده باشد علاج اول تنقیه بدن کنند بعد
فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و قطوره و بادرنج بکوبند و در بینی دمند و قطوره و بول شتر نیز مفید
و شراب ریحان را استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب قطوره یا
مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند **قروح الانف** اگر ریش تر بود نخست تنقیه کنند و تنقیه
بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و مرهم اسفیداج استعمال کنند اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول
کنند و فتیله از موم بروغنی از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث کنند و در بینی نهند
و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نماید و اگر قرحه کهنه بود بینی به سرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند
و در بینی دمند **بواسیر الانف** گوشتی زاید باشد که در منخرین بروید و منفذ را تنگ کند
علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و املاء و استعمال مرهم زنجار کنند با پوست انار ترش
بسایند و با آب بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دود و دم و زنجار نیز سحق کنند و فتیله
ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند **جفاف الانف** خشکی بینی گردد
حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج که به سبب حرارت خشک شود
و این علامات بدان باشند که اشیاء ناقع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از جمیع
و منبوات احتراز کنند **رعاف** اگر خون از بینی بسبب بحران بود و فعلی یا حمی
قطع نباید کرد مگر چون از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید و یا اورا

آفت است که اندکی اندک آید و تنگ بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و اسفناخ و
آب ... کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج و کشنیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب
سرگین خر نیز مفید بود ... تر کنند و مازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده ...
بینی نهند و کهربا و کافور و قصد ... و شاخ گاو کوهی ... سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف از غلبه
خون باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار
سنگ آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کنند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس مقشر و گل و صندل و
گلنار و اوراق انگور سفید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و
قلقطار محرق با کحل خر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو را سخت بندند و انگشتان را ... کشند فتیله افیون ... بغبار
آسیا و گلنار و عفص هر یک یک درم بکوبند و به آب سرگین خر سرشته و نسج خانه عنکبوت بیامیزند و در بینی
نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر جبهه
طلا کنند

باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان

از آن جمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرارت و
برآمدن آن بود علاج فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار یا ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ماش با
روغن بادام یا آلو گیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز بسرکه
و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گلسرخ و عدس مقشر و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند
یا گلنار و سماق و گلسرخ و نشاسته و تخم ترک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم و کافور
نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود
علامت آن سفیدی زبان و قلت عطش و وجع بود علاج گلقند و رازیانه و بیخ ... جلاب ... زند و تنقیه
بحب صبر و ایارج و مطبوخ ... کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب و سکر ... بکوبند و ...

مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ
سودا بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب
آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا از رفع بگمار
و سماق و ماز و در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر
این تیزابه متعفن شود و از آن نتنی حادث گردد اهلیلج و جوز بویا و فوفل در سرکه و گلاب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنج و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان اسنان
بنجمر کنند و دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو
معده زیاده بود علاج آب انار یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار کرده یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول
کنند و غذا اسفاناخ با غوره یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه های زردآلو و شفتالو را مرود و خیار
دکرده مفید بود **حب نافع** سعد و خرسنبل و عود و گلنار و صندل سفید و پوست ترنج را بکوبند و قاقلهٔ و دارچینی
بکوبند و بگلاب و نبات سرشته حب سازند بمقدار نخودی که در دهن گیرند و اگر بسبب بلغم باشد که در معده
متعفن شده علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج تنقیه دوات
قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند و انیسون بخورند یا سکنجبین عنصلی
و اگر احتیاج باشد حب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات و حلوا اجتناب نمایند **اطریفل
صغیر** یا کبیر زنجبیل یا بلیلهٔ پروده را خورند و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل
سعد و نانخواه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب ... دندان باشد فصد و حجامت
یا تنقیه کنند و عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بعد از آن
مطبوخ بلیله تلیین کنند و مورد و ماز و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل
و گلنار و گلسرخ و سعد و زاج و زرنباد و مصطکی و عود و فوفل و سک و قرنفل و بلیله زرد و پوست ترنج ...

پنجدرم و مشک و کافور هریک ... انگشتی گویند و در بن دندان میریزند و اگر سبب تاکل اسنان بود علاج آن کنند اکله بجه
قلاع باشد الا فساد او بیشتر و انتشار زودتر بود و اورا اکله گویند باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ
افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب نمک کنند تا زائد شود و بعد از آن قلقیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی
علاج او همچو علاج قلاع بود **سیلان اللعاب** رفتن آب از دهن در خواب یا غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود
علامات او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و ریباس تناول کنند و آب
برگ سیب مضمضه سازند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر
بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج تنقیه معده بقی کنند از معده و اطریفل و
گلقند از زیاده و گوارش مصطکی و عود تناول و قلایا و اغذیه که در او رطوبتی چندان نباشد یا توابل خورند و نان
و عسل سفید و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقاقیا بایند و در دهن
بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود او دلیل کرم بود و علاج او گفته شود در امراض امعا انشاء الله
اورام اللسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد
قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با فلوس فواکه با ترنجبین و شیرخشت یا لعابهای نرم و اگر صفراوی
بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرة لون باشد علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب
انار با آب ترنجبین و آب خیار کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنجدرم اجاص بیست عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر تخم کاسنی هریک سه درم پوست هلیله زرد
هفت درم ورق گل رو بادیان هریک پنجدرم تمر هندی یازده درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم
حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هریک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد و سبوس خطمی
جو مقشر نیلوفر هریک کفی ورق چغندر دسته خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن گنجد
و آنگاه هریک ده درم نمک و بوره هریک ... درم و در ... مضمضه آب سماق و توت و انار ...

با عناب ده عدد و عدس دو درم با ترنگبین یک درم بجوشانند و با آب کشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه
کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و سپیدی زبان و قلت عطش بود علاج به روده تنقیه از ارزیانه و بیخ بیهک و
گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و غرغرهای حاده کنند و شبت و بابونه و برگ و بادیان و عسل بجوشانند
و مضمضه کنند یا سعتر و فودنه و انجیر بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب
علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز یا روغن کنند و با لعاب بزرگ و حلبه و آب انجیر کنند
و سپیطه و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب ریح باشد علاج آن بادکردن **ثقل و استرخاء**
لسان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه به آب غوره و فقاح
اذخر و اگر بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد
و لعاب فرود آید و بغتةً حادث شود علاج آن تنقیه بدن با حب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه
بمویج در سرکه عنصل جوشانیده یا کبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبر چینی بر
گرد زبان با عسل و نمک بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود و یا باطل گردد
چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان ریزد علاج آن
تنقیه دماغ با غرغره ایارج فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا و گاه باشد
که حس ذوق فاسد گردد چنانچه که جمیع طعمها را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین
احساس کند علامت بر غلبه دم یا بلغم کند یا شور یا ترش و این دلالت بر بلغم کند علاج آن تنقیه بدن
باشد از آن خلط و غرغره بچیزهای که مناسب بود **جفاف لسان** اگر خشکی لب و زبان بسبب حرارت
و یبوست بود و لعاب بنگو و بهدانه بمالند و مضمضه آب تربک و خیار کدو و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لزج
باشد سکنجبین لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریف زبان خشک متقشر شود چنانچه چون
بمالند از آن پوستی سفید تنک همچو پوست پیاز جدا شود و آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد

فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ بلیله بود و مضمضه بسرکه که دران مورد و برگ گل و گلنار جوشانیده باشد کنند و
لسان علاج تشقیق زبان آنست که بنکو و بهیدانه و کتیرا در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل آش جو با
هریسه خورند **اورام شفت** علاج آن فصد قیفال و جهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا بلیله و رب به تریک و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز سرو با سرکه و گلاب طلا کنند و از
شراب و گوشت و شیرینی احتراز کنند **قروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
و مرهم اسفیداج بران نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم روغن بیامیزند و بنهند **بواسیر شفه**
آنست که لب سطبر شود و در میان لب شقی ظاهر بود و گاه بود که بران بثرات بحجم توت پیدا شود علاج آن
فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند به نشتر
بزنند تا خون بیاید و نمک بمالند و بعد از ان محللات یا قابضات طلا کنند **انشقاق شفه** لب را قیروطی
لعاب کتیرا و بهدانه و سنگ طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر می شود چون قطع می کنند در بیاض مصفاة بود و روغن بنفشه
و سپیده گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند و پوست تنک که بر بیضه کشیده بران نهند

باب ششم در امراض اسنان و لثه

بر حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد
طعام و شراب در معده اجتناب نمایند و کثرت قی و خاییدن چیزها دوسنده مثل حلوا و انجیر و شکر
سکنجبین احتراز کنند و آب سرد از عقب طعام گرم نخورند و از چیزهای سخت و ترش و از گندنا احتراز کنند و
سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک است و چون
و در وقت خواب جا آرد خشک یا بادرنجبویه مزاج در دندان ایستد گاه گاه بعسل ترکیب دندان را بمالند

ورم لثه بیشتر از ماده حار باشد علامات آن حرارت و لهیب ضربان بود علاج آن فصد قیفال و جهار
رگ کنند و شراب بنفشه و عناب با شراب اجاص آب انار یا نبات تمر هندی تناول کنند و غذا
تمر هندی یا آلوی کیل خورند و مطبوخ فواکه با ... کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق غرغره

کنند و گلنار و جوز سرو و قشر انار ترش و تباشیر و ورق گل و طراثیث و خرنوب نبطی مساوی کوفته
و بر قلاع ریزند و از گوشت و شیر و شیرینی احتراز کنند و با رب امرود و رب حب الآس و سیب و شفتالو تعلل کنند
قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلدفیون بر آن ریزند تا گوشت فاسد
شود و لثه را نیک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر نافع نگردد
گردد به تشقق داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سکر بر آن ریزند و یک درم از آن با دو درم
و سه درم تخم گل بکوبند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و
کرسنه و بیخ مهک بکوبند و با سرکه عفص بسرشند و بر آن نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم باشد
علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و حجامت و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بایارج دستر اعجاب ترهندی و نبات خورند و غذا حصرمیه یا زیره با ماش
مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سکر و گلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود
کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار کدو و برگ کشنیز بگیرند و با حب افیون مضمضه کنند
و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم علاج گلقند
و ازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و سعتر و پودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ کنند
و عاقرقرحا و بیخ کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج
در دهن گیرند و دندان بدان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه
متورم نباشد قلع کنند اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بر دندان
نهند یا قردمانا یا ... و شیر انجیر یا یتوع با هم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه
بر آن ریزند و یک هفته در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پایه عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه
... بر آن نهند از بن برود یا منقلع شود الا مدد که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن

آن بدندان گزند رسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آفت که بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء
معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء
و غذاء شب احتراز نمایند و اگر بسبب کرم باشد که در او متولد شود دندان را بخار سیر گیرند تا تخم تره بدارند
و بینیر بدندان بدارند که کرم بیرون آید **ضرس** خدری بود که عارض دندان شود و اگر بسبب مضغ
چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان بخاییدن و مالیدن صعتر و بادروج و نمک و عسل
و تحلیل آن بخاییدن تورک و مغز بادام شیرین و شمع و اگر بسبب اخلاط حامض باشد بود که در فم معده
جمع شده باشد علاج آن تنقیه باشد **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر سن باشد علاج
نپذیر باشد و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط
و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و آملج و هلیله زرد و دانه مورد مجموع
یا بعضی بکوبند و بشب بر بن دندان ریزند و بامدادان بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی
در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند **اکال و تفتت دندان** پوسیده شدن
و ریزیدن یا بسبب خلطی ردیه باشد که دندان متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلای
یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و گلنار و مورد و شب و گلنار در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سنگ و مصطکی بکوبند و بدان نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ
بود بدهن و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بکو و شیر خر و روغن بنفشه یا سفیده تخم مرغ نیز
و بدان نهند **تغیر لون اسنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در
جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر را بآب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو
کوهی و بیخ نی و پوست شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر یک درم و دو درم سنباده مجموع بسایند
دو دندان بمالند و مضمضه بسرکه و روباه ترک کنند **حفر اسنان** چیزی باشد شبیه سفال

که در بن دندان متحجر شود و این بسبب بخارات معده باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین مطبوخ
فواکه یا ملینه و بحلات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک میالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد که بر
از دندان جدا برگیرد **حکه اسنان** خارش بن دندان بسبب بخار مختلف یا تناول اشیاء حریف
حادث می شود علاج آب تورک با شیره تخم آن یا آب خیار که و با سکنجبین یا شربت نارنج تناول
کنند و نبو ماش با مرغ و برنج غذا خورند یا حلوای از عناب و جاص تخم کاسنی و نبات تناول کنند و
تنقیه مطبوخ فواکه یا ملینه بکنند و لسرکه و گلاب سکنجبین عسلی مضمضه کنند **صریر اسنان**
آنست که در خواب دندان سایند و اکثر صبیان را مشایخ و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج
وقتا یا کنند و کردن بروغن زنبق و خیری سعوط کنند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند
اما صبیان را متعرض نباید شد **رفتن آب دندان** چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتوان
کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج گلقند و رازیانه تناول
کنند یا حلوا از رازیانه و بیخ مهک و گلنکبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز با زرده
بیضه یا عصفر بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شعیر را و ذنکو بر دندان مالند
گاه باشد که بسبب حرارت باشد و علاج او آنست که مس دندان و لثه غایت گرم بود و گوشت
بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل و بیرنج و صندل و اندک کافور
و نقل الجمل تجانید **باب هفتم در امراض حلق** از آنجمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس و بلع
شود و سبب آن ورم بود در عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت
آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی
و زبان و لهیب و ضربان و امتلاء عروق و حلاوت دهن بود علاج دموی فصد قیفال و عروق
زیر زبان و حجامت ساق و بیا باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند

کنند یا غرغره با عناب اجاص بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات جلاب سازند و غذا ازجو آب با نیلوفر و عناب خورند
و غرغره بعناب و بادرنگ و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین
حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی کیل و سیاه هریک پانزده درم سپستان بیست عدد
عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم سبوس هریک کفی ورق چقندر دسته خیارشنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم
روغن کنجد و اکامه هریک ده درم نمک نیم درم و پای شوربا آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون [illegible]
در حلق چسبانند و بیسمانی که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
وجع و تهیج رگ و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا کنند و غرغره به اکامه و عسل بکنند
یا انجیر و تخم شبت و مویز و سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند یا سکنجبین عنصلی آب ترب و اگر
سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق نیز
کنند و غرغره بشبت و انجیر و مرداسنگ و صلابت و غذا اسفاناخ و آنچه در بلغمی گفته شد و پای شوربا مکرر کنند و استعمال
این حقنه نافع بود **حقنه** سنا هفت درم رازیانه و مغز تخم شبت و بیخ مهک هریک سه درم بابونه هشت درم حلبه
و اکلیل الملک هریک ده درم قنطوریون باریک ترید هریک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر پانزده درم اکامه روغن زیت هریک ده درم
بوره نیم درم مغز حنظل دانگی **ذبحه** ورمی حار بود که در عضلات بین حلقوم حادث شود بسبب امتلا و علامت خون
و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از گوشت تا گوش ظاهر شود
یا نبض و آواز شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت کنند اگر قوت باشد اسهال و فصد
کنند و از خوردن بسیار احتیاط کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت
بکنند و غرغره بشراب توت و کشنیز یا رب و بادرنگ و عدس بجوشانند و خیارچنبر و دندان حلق

بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرزنگوش کنند و چون منفجر شود بلبن لعوق خوا[ر]
یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند **بثور حلق** از زیاده دم صفراوی یا صفرا
حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حلق بخصوص بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب و لعاب بهدانه با نبات تناول نمایند و غذا کشکاب با روغن بادام و قند
و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند **سقوط لهاة** افتادن ملازه بسبب خلطی حار باشد که بحلق
و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال
طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار و سرکه و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم
وجع و حرارت زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره به انگبین و عاقرقرحا
یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند **بحة صوت** تغیر و گرفتگی آواز اگر
بسبب غلبه خون بود علامت آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند و حلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول
کنند و غذا آش جو یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغ علامت
آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج آن شراب خشخاش و بنفشه و عناب تناول کنند
یا حلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد
از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم کدو یا تخم خیارین یا آب خیار کدو با شراب بنفشه و
نیلوفر تناول کنند و غذا آش ماش با مغز بادام و اسفاناخ و برگ خبازی خورند و اگر بسبب [illegible]
سرد حادث شود علاجی از سپستان و بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل
بریان کرده بکوبند و بادام تلخ و نانخواه و دار فلفل و فلفل و انیسون هریک یک درم و زعفران نیم درم بکوبند با
با عسل بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب [illegible] بود که عارض شود و علامت
آن احساس ثقل بود و عدم خشونت والا علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند [illegible]

رازیانه و بیخ مهک و بنفشه و انیسون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل مربی خورده نخورند و اگر
بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت وجع و صلابت و صغر نبض و صفار قاروره باشد و اگر
از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهدانه تناول کنند
و غذا شیره گندم و ثرید شیر خورند و روغن بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب آن حادث شود که بعد
از حرکت و مشی جامه لباس بیرون کنند و هوا سرد شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود آش با
مغز بادام و باقلی خورند و بحمام روند و اگر بسبب آن صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و
خبازی و بنفشه و سپستان و نبات بجلاب سازند و غذا باقلا یا حسو از شیره سبوس [illegible] سازند
یا نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام و موم روغن سازند و در سینه می مالند
و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیره تخم کدو [illegible] با نبات یا شراب انار [illegible] تناول
کنند و غذا نخود آش با اسفناج و یا چه زرغاله خورند **نفث دم** خونی که از دهن بیرون آید
یا سینه بود یا ریه یا حنجره یا قی یا انقطاع از لثات یا از حنک لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود
بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل یا [illegible] آن باشد که از دماغ بحلق فرود
آید اگر حمرت وجه و ثقل سر و علامت غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض
اما [illegible] قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص گلنار
و کهربا تناول کنند و غرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق
عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی علاج فصد قیفال کنند یا باسلیق و شراب خشخاش با
صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار یا آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود
تخم حماض با رنگ هر یک سه درم گل قریشی شاد نه طباشیر لولو ناسفته هر یک چهار درم کهربا
[illegible] یمانی شاخ گاو کوهی سوخته [illegible] کتیرا هر یک دو درم بکوبند با آب لسان الحمل [illegible]

بکوبند و بسرشند و قرص سازند شربتی مثقالی بود الا آنچه تقیبی بیرون آید از مری که معده بود و در جای خود گفته

نشوب شوک و علق و عظام در حلق

گر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان بدیدن ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند ریسمان دو تا کرده فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسو و پالوده و چیزهای مزلق مثل الیه بخورند و سر ریسمان نگهدارند تا باشد که در آن پیچد و بیرون آید یا لقمه بزرگ در ریسمان بندند و بخورند و قی کنند اما علق که می چسپد گرد آب بیخ و اگر به آب فرو برد در حلق آویزد غرغره کنند به سرکه و نمک یا به سرکه و خردل و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین یا سرکه بیاشامند یا بکام گرم روند و بچسبد چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهان گیرند چنانچه آب آن فرو برد باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و خونی که بعد از ابها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و سماق جوشانیده یا گلنار و پوست بسته [illegible] بکوبند و در حلق دمند

باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس

از انجمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن باشد که اگر خشونتی در حلق ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شیر خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا نرم باشد با مغز بادام و سفاناخ خورند یا حریره از شیره مغز بادام و نبات سعد و نعناع [illegible] و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک عنبر و فا هر یک دو درم و بنفشه و سیاوشان هر یک یک درم و سپستان ده عدد نبات ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث بود و شدید آن در شب بعد از خواب علاج خشخاش تناول کنند و کتیرا و رب السوس و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج آن [illegible] بیخ مهک و گاو زبان هر یک یک درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند [illegible]

زوفا ده مثقال به آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین کنند با این مطبوخ سنا پنج درم انجیر
ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین پر سیاوشان تخم کاسنی بیخ مهک
نیلوفر هر یک سه درم خیارچنبر و ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل
قردمانا حلبیت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل منزوع بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب
حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بکو و بهدانه
شیرین از نبات بیاشامند با شیره تخم کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز در سینه
بمالند و سپستان بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و
نفث بود و سعال در سرما و استراحت به استنشاق هوای گرم بود و به آشام ساکن شود علاج جلاب از زوفا انجیر
و انجیر ده عدد پر سیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند
و سینه به روغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر از یبوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض
و نفث اندک بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول
کنند یا لعاب بکو و بهدانه با نبات و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفناج بخورند و گوشت و پاچه بزغاله
مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کند یا پیاده برود نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن
خلطی بود که در ریه یا در قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث دم بود علاج
روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و پر سیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب
زوفا و سکنجبین عنصلی لعق کنند و غذا نخود آب یا باقلا با مغز بادام و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه
بدن از خلطی که غالب باشد بکنند و لعوق عنصلی مفید بود و لعوق از عسل و بزرک و روغن بادام و تخم خشخاش و
مغز بادام و فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آرند و همه را با هم
بیامیزند و لعق کنند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامت سوداء

بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب کاوزبان و شراب انار و عناب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین
حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه شد علامت آن عدم نفث بود و تشنگی و دقت صوت
باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و کاوزبان و تبرید بشیره و شیره جو

ذات الریه

ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع
و حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و خرخرین و نبض عظیم و موجی بود علاج در اول بار روز سیوم
فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلاب با نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا
کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان خورند و بیانه روز شربتی از نبات و لعاب بهدانه
و روغن بنفشه تشرب کنند و در پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم
هریک سه درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم خطمی تخم خبازی هریک سه درم ترنجبین شیرخشت
هریک ده درم خیارچنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم باز تحریک کنند بدین مطبوخ یا استعمال حقنه
کنند اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن هم
علاج دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد

سل

قرحه که در ریه حادث شود بسبب نزله که از
دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دقی بود که با
آن سعال و نفث با حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست که در
آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون
در آتش نهند آن نتنی نباشد علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هریک ده درم جلاب سازند
و سرطان ریا یا بهار به تعلیق کنند و شکم بشکافند و آب تاب تشوبند و در کشکاب با شیره جو طبخ کنند و بخورند
و اگر از ان کراهتی باشد بجای آن با چیزی غذا خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم
بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که شیر عادت باید نمود و حمام نیز مناسب بود و شرط آنکه سخت

سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و در این مرض گلنگبین تازه
آورده اند که با نان بخورند و شیره تخم ترک با شراب انار عذب بخورند و اگر با این نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته
و بیخ مهک و رب السوس هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه
بسرشند و دو درم از آن تناول کنند **لعوقی** که این مرض را مفید بود باقلا مقشر تخم خیارین و خربزه و کدو
هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون
کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا با نیم من آید و با قند
نیم من بقوام آرند و شربتی ده درم باشد **قرص** که از این بیخ مهک کثیرا صمغ نشاسته گل ارمنی
هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز تخم خیار کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم
کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یک مثقال بخورند **شرابی** نافع آب انار عذب یک من آب
سیب شیرین چهار یک آب شکر نیم من باهم بر آتش نرم بقوام آرند و ده درم از آن تناول می کنند و
در این مرض چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی
کشیده شود و موی بریزد و اسهال ذوبانی بسیار شود و تف مده با فراط بود علامت مرگ باشد **ذات الصدر**
ورمی باشد که در حجابی که فاصل سینه است حادث شود و از جانب قص باشد و آنرا برسام گویند و علامت
آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا ثقبه نحر وجعی ناخوش احساس
کند و نظر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت **ذات الخلف** ورمی باشد که در همین حجاب
از جانب فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض وجعی در میان کتفها احساس کند و بر پشت
باز نتواند خفت **ذات الجنب** ورمی باشد که در غشاء مستبطن اضلاع و در حجابی که حاجز است میان
قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب می گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
و این نهایت بد باشد علامت آن تب دایم و ضیق نفس متواتر و نبض سریع متواتر می بود

شو و صلابت ورمی بود که در حجابی که بر اضلاع خلف است و علامت آن ابتدا زیر حجاب حاجز واقع
شود و اعراض وجع او شدید بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ طرف حرکت نتواند
بهیچ طرف نتواند خفت و علاج این امراض قریب بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن
حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض
و صفرت نفث بود و علاج بر دو فصد باسلیق باشد از اول تا روز سیوم اگر ماده دموی از جانب مخالف وجع
کنند و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعاده کنند و در صفراوی از جانب باسلیق و مزاج
جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات بخورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با ترنجبین
و کشکاب غذا سازند با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و شیره خشخاش خورند یا شراب بنفشه و عناب تلیین کنند و بعد
از نضج با این مطبوخ سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم کاسنی
سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم
در میان نهار دو شربتی از نبات با لعاب بهدانه و عرق گل و بید مشک شرب کنند و در ربع اول اضماد
حقنه اولی‌تر بود از سبل حقنه‌های لینه استعمال باید کرد و موم روغنی از روغن بادام و بنفشه و کتیرا
و موم و خطمی در موضع بمالند حقنه سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم سپوس خطمی چهار
با کوفته هر یک کفی ورق چقندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارچنبر ترنجبین هر یک پانزده
درم آنکه روغن کنجد هر یک ده درم نمک طعام یک درم و بعد از تنقیه و انحطاط مرض ترطیب
و تبرید باید کرد شیره تخم کدو و آب خیار کرد با نبات و ترنجبین و تعلل بشراب انار غذا کاهو
شاید و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفناج خورند و در این امراض آب سرد نباید خوردن و اگر ماده
بلغمی بود این مرض کم واقع می‌شود علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض
و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج فصد باسلیق کنند و جلا آن از بیشاف و نضج

بیخ سهمک و روباه تربک نبات و ترنجبین خورند و غذا نخود و جو و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
سنا پنج درم بیخ سهمک پنج درم بیخ کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم
انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارچنبر پانزده درم و میانهای روز شربتی از نبات و عرق
گل و تخم ریحان یا شاهتره بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط
عقل و هذیان و اضطراب علاج آن همچو علاج بلغمی بود و در اوایل استعمال حقنها نرم باید کرد و جلاب
از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند والله اعلم بالصواب **باب ششم** در امراض
قلب و غشی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت حرارت و
تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لمیت قلق و غضب و غم و کرب
باشد علاج شربت نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی شرب کنند و شراب صندل
و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا آش انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم
گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در روی و سینه بمالند
و در مواضع بارده نزول کنند و مفرح بارده اگر تناول کنند و این مفرح نیز مفید **صفته** ورق
گل سرخ طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم کاهو تخم خیارین مقشر هر یک چهار درم
زرشک پنج درم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته **اخری** تخم
کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم کاهو سه درم لؤلؤ بسد کهربا یک مثقال قاقله صغار طباشیر
هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عود هر یک دانگی بکوبند و با شیر و قند
بسرشند و شربتی از آن یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود قلب را علامت آن سپیدی قاروره و صغر و بطوء نبض
و فتور قوت و کسل و کثرت خواب و بدی فرح و وسواس و مواضع گرم راحت یابد علاج او شربت [illegible] با گاوزبان
و [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با گوشت تیهو و کبک و دراج و قلیا که در آن توابل باشد بخورند و زعفران [illegible] اطعمها

با بهر بحث و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند **معجون مفرح** مصطگی
عود دارچینی هیل قرنفل سک عصاره آمله سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هریک مثقالی مشک دانگی
کوفته بشیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس علامات آن هزال و نحافت و صغر و تواتر نبض
باشد علاج شراب انگور و شراب نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند و بعد تناول مفرحات معتدل
کنند **معجون مفید** به کهربا لولو فرنجمشک سک پوست ترنج هریک شش درم ابریشم خام با انگور هریک
ده درم بادرنجبویه گشنیز خشک هریک دو درم بهمنین هریک پنج درم بکوبند مشک و عود عنبر هریک دو درمی
با هم بیامیزند و بعسل گل گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامات آن قلت اشتها و کسل
انفعال و نبض بطی و قار درد سینه و غلیظ بود و علاج آن شراب انگور و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با کباب تیهو و فلفل زعفران خورند و اگر علامات آن امتلا باشد تنقیه بحب ایاره و حب افتیمون معنید
استعمال یافت معتدل نافع بود **معجون مفید** مصطگی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوز بوا
کبابه چینی قاقله پوست ترنج هیل هریک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی
با شراب لیمو یا شراب حماض بخورند **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب
می شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و شراب
سیب و شراب ریباس لیمو و حماض با عرق گل بید تناول کنند و غذا زرشک و لیمو و انار دانه با گوشت
مرغ و بزغاله بخورند و اگر علامات آن صفرا بود اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و
صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و بسبب دایم ورود [illegible] تعلل کنند و تخم کاهو
و مغز تخم کدو و زرشک از هریک پنج درم تخم خرفه تخم کاسنی دانه حماض گشنیز خشک طباشیر
صندل سفید هریک سه درم با هم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و هیجا مثقالی از آن تناول کنند و اگر
خفقان بسبب غلبه سودا بود و علامات آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای رد بود و علاج آن

آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دوا المسک حلو تناول کنند
و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ
و ترک دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل به آسایش و تنعم و استحمام کنند و لبنیات
استعمال نمایند **سمن** نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک شصت درم تخم خشخاش مغز بادام
و مغز فندق و فستق هر یک بیست درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو
درهم حلوا سازند و هر بامداد بیست درم از آن بخورند و هریسه و عصیده و شکر و شیر و امثال اینها بخورند
و خفقان بیشتر که معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع
شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش عود و مصطگی و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب
صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلاب از پوست بیخ کاسنی و تخمک و نبات تناول کنند و بعد
از نضج تنقیه با این حب کنند **صفته** افتیمون شاهتره سنا هر یک درمی هلیله زرد و ورق گل و
لاژورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و به آب بالنگو سرشته و حب کنند و ناهار روز شربتی از بادرنجبویه
و عرق گل گاوزبان تشربت کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی بر آرند علاج آن جلاب
از بالنگو و تخمک گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه با این حب کنند **صفته** سفید افتیمون حاشا تخم حنظل
غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ ملح نفطی و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس
نیم درم بکوبند و با آب بادیان حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول کنند **غشی**
حالتی باشد که مجموع حواس از آن معطل مانند و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح و راد یا استفراغ
و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خانق روح بود چنانکه در ابتدا حمیات و امثال آن عروض نماید از
اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود یا سبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن
شود چنانکه در استفراغ و اوجاع و اعراض نفسانی حادث می شود و علامات غشی برودت و

اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر و ضعیف و صفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد
و گلاب بر روی زنند و بویهای خوش بویانند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود
شراب حماض و لیمو و صندل بدهند اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم باشد یا بسبب
تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند
ضغطه قلب علتی باشد که چنان احساس کنند که دل را می فشارند و در عقب آن غشی خفیف
نیز حادث شود و از دهان لعاب بسیار آید علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن
بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات و تریاقات کنند **امراض ثدی** ورم پستان
اگر از مواد بسته باشد علاج آن در باب اورام گفته می شود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان
بسته باشد علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه در گلاب
و سرکه تر کنند و بر آن نهند تا تسکین یابد و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و مغاث با آب
کشنیز و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود
منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت
دم و اکل باشد تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کردن و اگر بسبب فساد شیر باشد یا که خلطی بر وی غالب شود اگر
صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض
و مائیت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کدورت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه
باشد از خلط و غالب و تبدیل مزاج باشربه و اغذیه که متضاد آن خلط باشد والله اعلم بالصواب
کثرت لبن بسیاری شیر ریختن آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند
پستان را بگل و مرداسنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند نافع باشد و گفته شود **باب**
دهم در امراض معده سوء المزاج که عارض معده می شود و یا مادی باشد یا ساذج و یا مادی

مادی باشد اگر صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهن بود علاج تنقیه معده
کنند به تنها سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و تخم بکاهی بجوشانند و اندکی عسل و نمک دران
حل کرده بیاشامند و بعد از ان قی کنند و دیگر هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و تخم کاهو و ترنجبین و نبات تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از تنقیه و تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین و بیدانه کنند
و این سفوف مفید بود صندل سفید ورق گل ده درم طباشیر یکدرم هلیله زرد سماق هریک سه درم مصطکی یکدرم
زرانک نیم درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغم باشد
علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق
و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل به اغذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج
آن اولا قی کنند و معده را پاک گردانند بعد از ان هر روز جلابی از انیسون و تخم کرفس بالنگو و گلقند و غذا نخود آب
با شیره خشکه خورند و طعام را از جمعی و زعفران تیار کنند و قلیه یا مزوره متوله نیز مفید بود و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس و امثال آن کنند یا ضماد حار بر معده و معده را بروغن زنبق و خیری و روغن
مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا باشد علامت
آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر
نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند
بعد از ان معده را بقی پاک گردانیده باشند و اطریفل صغیر از ملینه و گلقند و گوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج
ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و تفه معده و جشاء دخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزها
سرد بود علاج آن شربت ریباس و لیمو و غوره و سکنجبین و امثال آن تناول کنند با گلاب و آب برف و غذا از تنک و تمر و انار دانه و غوره
خورند و دوغ با برف نیز مفید بود و اگر سوء المزاج حار یابس باشد علامت آن هزال و شدت
تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت باشد علاج آن شیره

تخم کوک یا آب خیار کدو و انابات و ترنجبین تناول کنند و غذا خورش مقشر با مغز بادام و اسفاناخ
با کدو و گوشت بزغاله خورند و زرشک بهفت درم و گل ارمنی چهار درم و صندل و مغز تخم کدو و
طباشیر و تخم کوک و ورق گلسرخ هر یک پنج درم بکوبند و بعرق بید مشک بسرشته و یک مثقال با شراب [illegible]
تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف هضم و لین و انتفاخ بطن و دیر هضم
شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش باشد علاج گلقند و زرباد و شراب با انگور تناول کنند
و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش عود و عنبر و مصطکی
تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و دار فلفل و حب الغار و عود هر یک سه درم بکوبند و با عسل
طالیسفر بست درم بسرشته دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد یابس بود علامت آن قلت عطش و کثرت
اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج گلقند و زرباد و گلنگبین و بلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و
مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و آب به و سعده طلا کنند و روغن
و خیری بمالند نافع بود **شرابی** که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل
به آتش نرم بجوشانند تا بنیم آید پس شکر و قند بر آن بریزند بقدر ترشی آن و می جوشانند تا بقوام
آید و در آخر طبخ دو درم مصطکی و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هر یک درمی بکوبند و در
کنند و دیگ چند تا بجوشد باز پس بمانند و بعد از آن چون بقوام آید و از آتش فرو گیرند و شربتی
از آن ده درم باشد اگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش
و تاذی از آب سرد و میوه ها و تره های بارده و تضرر از سومات و اغذیه رطبه و غثیان بود علاج
[illegible] جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلیه با توابل باشد و
اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن بلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید
هر یک ده درم سنبل و اذخر و سعد [illegible] نانخواه [illegible] هر یک [illegible] درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید

نعنا الحدید سحق کرده و شسته یک هفته در سرکه نجیسانند پس خشک کنند و دیگر ادویه بسایند و با دو چند
ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج ساذج یابس بود علامت آن تجافت و زیادتی
عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب نیلوفر و بنفشه تناول کنند با شیره تخم خرفه و آب خیار کرده
با نبات تبرید کنند و غذا شوربا ماش و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه بخورند **وجع معده**
اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت
آن تمدد شراسیف و قراقر و فواق و جشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج گلقند
و رازیانه و گلنگبین و حب الگبین و گرانگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول کنند
و مصطکی و کندر و کرویا زنجبیل بخایند و این سفوف مفید باشد رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه و کرویا
تخم کرفس هر یک درمی بکوبند و با دو مثقال آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن ناشتا بخورند
و اگر وجع بسبب طعامی موذی باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش
عود یا مصطکی خورند اگر بسبب ضعف معده بود علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو
معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد تنقیه بقی و اسهال تنقیه کنند نانخواه
کندر زنجبیل سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض
و آب سیب یک رطل را بجوشانند تا به نیمه آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب آن ضم کرده
تا بقوام جوشانند پس زعفران و فلفل و مصطکی و دارچینی و قرنفل هر یک درمی و بالنگو سه درم
و عود ده درم بکوبند و بسر آن بریزند و با هم بزنند پس از آتش فرود گیرند و در ظرف چینی یا زجاج
کنند و با حیاتی سه درم تناول کنند **اورام معده** اگر ورم حار بود علامت آن تپ و التهاب
و حرقت معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج او فصد کنند
و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انار ترش یا ترنجبین و

نبات بیاشامند و غذا اسفیدباج با اسفناج و خبازی خورند و در تقلیل غذا بکوشند و چون ابتدا
نضج بود جلاب از روباه تربک و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارچنبر چهار درم تناول
کنند و اگر حرارتی چندان باشد دو درم رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند
و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب بستان افروز و روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز
آرد جو و خطمی و زرورد و گلاب با آب کاسنی و بعد از ان خطمی و حلبه و برگ بابونه و زبده و سنبل و سعد و آرد جو
و چون ورم خراج گردد و تقیح شود علامتش شدت وجع و تب و ضربان باشد آنزمان برگ مرزنجوش و تخم
خطمی از هر یکی درمی بکوبند و با شیر بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر
شراب عناب و شراب خشخاش و روغن بادام و قند با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن
بادام و قند کنند و علامات انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده کم شود [illegible] از نبات با تخم [illegible]
بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد
کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی کهربا خون سیاوشان از هر یک درمی بکوبند
با هم چندان قند یا مثل و شقاقل از ان می خورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد باشد
اگر از ماده بلغمی بود علامت آن تخمه لینه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج
روی بود و ورم رخو باشد علاج ما ارا اصول تناول کنند و تریاق اربعه و شرودیطوس نیز مفید
یا جلاب از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و [illegible] هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم و گلقند ده درم
بیاشامند و غذا نخود آب با شیر خشکار و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن زیت در دخن سداب
بر سر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید افتد و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم بپزند و
بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قرنفل و مصطکی و افسنتین هر یکی درمی بکوبند
با روغن بلسان یا روغن زیت یا روغن [illegible] ضماد سازند و مسهلات لینه استعمال کنند

کنند و اگر از ماده سودا باشد و ورم صلب بود با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه
و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه انداز و روغن بیدانجیر خورند و معده را بحلبه
و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هریک دو درم و سنبل سعد و اذخر هریک نیم شمع سه درم روغن بابونه پانزده
درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی هریک سه درم و صبر و سعد هریک چهار درم حلبه و برگ هریک پنج درم زعفران
دو درم هریک درمی کوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط یا سیر زده و مالند و این جوارش الاصول تناول کنند و
پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه هریک ده درم انیسون و رازیانه هریک سه درم بیخ مهک بابونه هریک
هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا رطلی
آید پس صاف کنند و مثقالی از آن با سه درم مغز خیارشنبر و یک مثقال روغن بیدانجیر تناول کنند و تلیین طبیعت
به ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس بکنند **قراقر و نفخ** بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول
اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب ناریه معده باشد که احداث نفخ و بخار کند علاج هر بامداد گلقند و
رازیانه با انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء
نفاخ و حموضات احتراز کنند و سبوس گاورس و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و سفوف کنند از رازیانه بابونه
سه درم نوشند سداب خشک و زنجبیل و کرویا هریک دو درم و صعتر و نانخواه و مصطکی هریک درمی بکوبند
با دو مثل آن قند یا میزند و پنج درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ قبض طبیعت
نرم بود حب ارشاد بریان و زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هریک سه درم بکوبند و با هم چند آن
قند سه نوبت بخورند **جشا** ریحی بود که بطریق فم مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم
باشد و تثاوب که آنرا دهن دره میگویند از بخارات غیر منهضم باشد که در عضلات فک اسفل حاصل شود
و غلیظ گردد و تمدد در عضلات پیدا شود **تمطی** که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم از بخارات
باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت بر ضعف هضم و قصور آن کنند علاج مجموع تنقیه

وتقویت معده باشد **شهوت کلبی** اشتداد شهوت طعام و حرص بر ماکولات بود بحدی که سیر نگردد
سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت عطش و تمدد معده
و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند بگلقند و ارد با شراب انگوری و جلاب یا زردچوبه و مربی آن
مهلک و با انگور و گلنگبین یا شاهد و غذا نخود آب با شیره خشکه اند و توابل گرم خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج
کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطگی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطگی می خایند و شراب
احمر مفید باشد و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش
و جشاء ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه جید خورند و از مولدات سودا
اجتناب نمایند و اگر شدت از خلاء بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت
مفرط و هوای گرم و حمام و مرضهای کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن تناول اغذیه غلیظ
مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه کرده در روز سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندکی باید خورد و بطن
را بروغن بنفشه و بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن
احیانا علاج قتل و اخراج باشد چنانچه گفته شود و اگر سبب اخلاط حامض تلخی بود که در معده جمع شود
علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده کنند بقی و گلقند و انیسون
و مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل دار و یا مصطگی و دارچینی خورند و اگر احتیاج باشد بحب صبر
ایارج اسهال کنند **جوع البقری** آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و نزد ابولیوس گفته
سبب آن برودت مفرط باشد که فم معده را حادث شود و قوت حس جذب از وی فوت شود و
عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد باشد و کسی که در سرما سخت سفر کند واقع شود
علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و درد معده باشد و احیانا غشی نیز حادث
شود علاج تسخین معده و شیره خشخاش و شراب انگور و شراب ملح و آن گلقند و انیسون و زنجبیل

اگر گرم باشد دو مثقال بخورند و غذا نخود آب با کباب تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحان
و افسنتین و جوارش کمونی و عود و مصطکی و نانخواه و بسباسه و مشک را مثل تمام بکوبند و بر معده طلا کنند و این
علت به سبب ضعف معده یا حرارت تمام بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و التهاب و عطش و یبوست طبع
بود و چون گرسنه شوند و غذا نخورند غشی کنند و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب
انار و سیب یا گلاب تناول کنند و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که غذا
اشتها پیدا شود چیزی باید خورد و تاخیر نباید نمود **عطش کاذب** تشنگی بسیار اگر به سبب حرارت قلب و جگر
باشد علامت آن کرب و التهاب احتراق صدر بود و راحت به هوای سرد علاج شراب حماض و صندل
و لیمو هر کدام که باشد با عرق گل بید و کاسنی به آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله
خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب بو بکنند و این قرص مفید بود
صفته صندل سفید مغز تخم خیارین و کدو و تخم کوک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک
نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و با لعاب اسبغول سرشته و سه مثقال از آن با سکنجبین تناول کنند و اگر
به سبب حرارت و یبوست معده باشد یا به واسطه تناول چیزهای شور و چیزهای حریف و حار و شیرینیها
به افراط یا به واسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل بید بیاشامند یا آب انار یا آب غوره
یا شیره تخم کوک با نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار و کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود
و غذا حموضات باشد که با آب خورند و اگر به سبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن باشد که به آب
خوردن زایل نشود و اگر مسهل کنند و بخورند زایل گردد علاج آن به آب گرم و سکنجبین نمکین قی کنند و شراب
غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیرباج کنند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود دلیل استفراغ
اشیا به افراط بود علاج آن شربت غوره و آش غوره خورند و حمام معتدل روند و سر و سینه به روغن نیلوفر طلا
کنند و اگر بعد از شرب خمر تشنگی شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید افتد

از حد گذرد دیگر طلی آب خیار کدو با نیم درم طباشیر بیاشامند **سوء الهضم و تخمه** سوء الهضم آن بود
که طعام نیک هضم نشود و علامت آن نفخ جشا و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم
آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر که جشا آید بوی طعام احساس کنند
و تخمه آن باشد که معده در غذا تصرف نکند و هضم نگرداند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط
فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شده و اگر سبب تناول اغذیه کثیره
یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در حفظ
بر گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل نیم مثقال در آب نیمگرم حل کنند و نخود
در روغن مصطگی و ناردین بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید باشد **هیضه**
عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و طافی باشد بقی
دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را باب گرم و روغن کنجد مدد
کنند تا زود و تمام پاک شود و چون پاک شود قی و اسهال باقی باشد و موجب ضعف شود شراب انار یا نعناع
یا شراب انار ترش با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه نیم مثقال یا قرص طباشیر یک مثقال
با رب به ده مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند یا شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور
و اقاقیا و گل ارمنی و آب بید بر معده طلا کنند و در موضع سرد خواب کنند و دو پا بسنگ یا آجر گرم
کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کباب بخورند اگر گرم
مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** قی حرکتی
باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در او باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی
دفع شود و غثیان تقاضای قی باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است اگر اخلاط در جوف
معده باشد قی حادث شود و اگر در اغشیه جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردی باشد غثیان

غثیان و قی منع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا بود علامت تلخی
دهن و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و قی صفراوی بود علاج آن سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی
کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند
و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را به آب سیب به و صندل و کافور تضمید کنند **سفوف**
ورق گل و طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود و پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک انار دانه
هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول کنند اگر خلط بلغمی یا سوداوی بود علامت
آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و قی بلغم یا قراقر بود علاج به آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت
و تخم ترب و اندکی عسل و نمک قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و زنجبیل پرورده یا
هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بجوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی
مفید و صفت آن کندر و مصطکی و سنبل و سک هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله
جوزبوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج فلنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو چند
او قند سپید بیامیزند و هفت درم یا ده درم تناول کنند قرصی که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد پوست پسته ورق
گل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و به آب سیب سرشته و یک مثقال تناول کنند
و اگر غثیان به سبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات
معده تناول کنند **قی الدم** سبب خون که به قی بیرون آید انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد
باسلیق بکنند و گل ارمنی و صمغ عربی و [illegible] و بارتنگ هر یک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با آب
سیب سرشته و بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند و این قرص نیز
مفید افتد کندر تخم حماض هر یک سه درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا
کهربا هر یک درمی بکوبند و به آب سماق یا گلاب سرشته و یک مثقال از آن با شیره تخم خرفه بریان کرده

و معده را الصندل و اقاقیا و سک در رگ و گلاب و آب غوره و سرکه ضمید کنند و غذا از زرشک و سماق و انار
بخورند اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع را بدهن الاس نعنا و اقاقیا و گل ارمنی
و صبر و مر بآب مورد طلا کنند و قرص کهربا مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده بخورند و اگر با قی نفث
و سعال باشد با زنگ و صمغ عربی هر یک درمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب ... بخورند
و لؤلؤ و سفید سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و نشاسته و تخم خرفه و خون سیاوشان
هر یک پنج درم صمغ عربی ده درم طباشیر دو درم بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل سرشته قرصها سازند ... مثقال با شربت
عناب بخورند و از حمام و صیاح و امور نفسانی احتراز کنند و اگر قی بسبب ضعف معده باشد علاج آن با جمع میان
شرابها از ریحانی باشد و رقیق ... باشد چون ... باشد ... بخورند و چیز زیاده شود علاج او
از ترشیها و مالحات احتراز کنند ... بخورند ... تخم مرغ بخورند و این قرص مفید بود تخم خرفه
با زنگ هر یک شش درم طباشیر لؤلؤ کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم
در لعاب اسپغول یا لعاب بهدانه بسرشند و قرص کنند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون از عضو دیگر بمعده ریزد
مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود علاج آن عضو باید کرد و اگر خون
در معده بسیار شود علامت آن با نفض و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بوره ...
... درم ... با نمک بیاشامند یا جوارش دو درم با آب گرم یا نقوع چرکوش آب
انگور یا ترنجبین بیاشامند یا سرگین خرگوش با عسل آب گرم بیاشامند **فواق** حرکتی باشد
از طبیعت داخل معده بر دفع موذی و این موذی یا خلط حاد ... بود یا طعام حریف علامت
حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با عسل یا سکنجبین ... گرم
بیاشامند و قی کنند یا اسهال پاک شود و بعد از آن شربتی از نشاسته و عرق گل و بید با لعاب بهدانه
بیاشامند و در عرق بنفشه و بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر کودکان را افتد

حادث شود و بعد از تخمه نیز بود علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی و عود تناول کنند
اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید افتد اگر سبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و
تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته بیخته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات
نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار
حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بهی و بعد از آن تناول کنند و
غذا شیره جو با کدو و روغن گل بنفشه خورند و موم روغنی از کدو و لبستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی
در روغن بنفشه سازند و بر معده بمالند و این بد ترین فواق بود چنانچه گفته اند و هذا فواق الامر فواق و
ورم کبد فواق نیز باشد و آن بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان
کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر سبب
سوء المزاج معده باشد علامت و علاج آن گفته شده است و اگر سبب خلطی حاری یا خلطی مالح بود که در معده
جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن
تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و سیب پرورده و شراب سیب و محللات مثل کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر سبب خلط
بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی بود و میل باشتهای حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند
و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک نیم درم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک
دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند دو مثقال تناول کنند و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شود
علامت آن تجربه غثیان و بر آشفتن بود علاج تنقیه بدن باشد بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده
و اگر سبب آن باشد که سودا بمعده نریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها نشود
لیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیز ترش و قابض بخورند اشتها پیدا شود علاج آن تنقیه
صلاح طحال بود یا سکنجبین بزوری و زیرباج و ادکامه و کبر و زیتون و سرکه و محللات و اگر سبب

بطلان حس فم معده بود علامت او آن باشد که احساس شدت (؟) ول اشتها ضعیف و با لحجه نکند و از فواد غثیان حادث نشود علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ مهک و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از نضج بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن گوارش و معجونات حاره تقویت معده کنند

باب یازدهم در امراض کبد

سوء المزاج که عارض شود بکبد اگر حار بود علامت او شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که به آن قی صفراوی و اسهال صفرا نیز باشد علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین با سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک یا انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم هر یک مثقالی با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا باشد این مطبوخ باشامند سناء مکی بنفشه هلیله زرد ورق گل هلیله کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آرد جو بنفشه ورق گل هر یک سه درم کافور نیم دانگ بکوبند و به آب کشنیز یا کاسنی یا لسان الثور و با بقلة الحمقا طلا کنند و اگر اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج رو و اخضان (؟) و بطوء نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج بر بادام جلاب از رازیانه و بادیان هر یک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مشک (؟) و کباب و تیهو خورند و این قرص تناول کنند

صفت

سنبل مصطکی تخم کرفس تخم کرفس (؟) انیسون بادام تلخ ابهل و مر و قسط هر یک دو درم عصاره غافت نیم درم فلفل و زنجبیل هر یک درمی بکوبند و به آب رازیانه قرص سازند و یک مثقالی از این با ماء الاصول بخورند

قرص

تخم کرفس پنج درم و رازیانه کا

کاسنی تخم رازیانه سه درم و تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر … حاشا چهار درم برگ پنج درم مویز طائفی بیست درم

در شش رطل آب بجوشانند تا با رطلی بیاید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید بود و افسنتین

ورد هر یک سه درم گلسرخ چهار درم سنبل اسارون الک مغسول هر یک سه درم بکوبند و به آب کرفس قرص سازند شربتی یک مثقال

بود و اسارون تمام بجوشانند و جگر را به آب تحلیل و … آن تضمید کنند و بابونه و اکلیل الملک قسط و سلیخه کوفته بار …

شود نیز طلا کنند و اگر اسهال با افراط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب … کنند

و … بدهند … تیهو بریان کنند و سماق با زرشک ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامات آن کثرت لعاب

و قلت عطش و تهیج … کثرت خواب … بیاض قاروره و سوء هضم بود علاج … از رازیانه

و تخم کرفس … گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیرباج با کباب تیهو و زیره و دراج … خورند و اطریفل کبیر و

گلقند و جوارشات گرم مفید بود **قرص مفید** خرنوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل چهار درم بکوبند و به آب

رازیانه و کرفس سرشته … مثقالی یا دو مثقال سکنجبین … اگر سوء المزاج یابس بود علامات آن نحافت بدن و قلت دم و

تشنگی و … و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم کدو با شربت نیلوفر و بنفشه تناول کنند و غذا

… با گوشت بزغاله خورند … شیره سبوس و نبات و روغن بادام … تازه نیز شاید و موم روغن از روغن

… کرده … با کاسنی و آب کدو ترتیب کنند و بر جگر طلا زنند **ضعف کبد** یا بسبب سوء المزاج بود و

علامات آن گفته شد یا بسبب … باشد که بکبد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و

اسهال … الحم و … الاضلاع … و این … اگر … کبد باشد علامات او …

… علاج … از تخم کاسنی … هر یک سه درم رازیانه یک درم و نبات …

مثقال … تخم کرفس … کاسنی رازیانه و نبات … با قرص زرشک یا سکنجبین

… غذا … احتراز کنند و اگر … باشد …

… علاج آن … تخم کاسنی سه درم بجوشانند و رازیانه و نبات تناول …

و غذا نخود آب و تلیین طبیعت کنند بایین سنا پنج درم و تخم کاسنی سه درم مطبوخ ساخته و صاف کنند و ده مثقال شکر سرخ
و پنج مثقال مغز خیار چنبر در آن حل کرده بیاشامند و بادرنجبویه پنج درم تخم کرفس و سنبل الطیب از هر یک دو درم
و به آب سرد ابرنجگ بنهند و معجون که کم فیه صورت نافع باشد قرص تخم کرفس از زیانه ابهل بخیه از هر یک نیم درم سنبل
روناس عصاره غافت سیر بری بادام تلخ هر یک یکدرم راوند چینی رب السوس هر یک سه درم زعفران یکدرم
مجموع کوفته بیخته با شیره قند یا عسل بسرشند و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند و ورم کبد در پی [illegible]
اگر دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب [illegible] موضع کبد و ثقل آن [illegible] سیلان و قواق و احتباس بطن
و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز بود علاج اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت و بعد [illegible]
از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی و ریوند ترکی هر یک سه درم و نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا
کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین نسخه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یکدرم
نیلوفر سپستان خطمی هر یک [illegible] خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و الکامه هر یک پنج درم
بر معده [illegible] باشد [illegible] اول [illegible] بلغم باید کرد [illegible] شیره تخم و آب کاسنی و سکنجبین [illegible] قرص [illegible] تناول
تخم کاسنی تخم خرفه [illegible] تخم کشوث هر یک [illegible] طباشیر یک مثقال ریوند [illegible] گل مغسول [illegible] آب کاسنی
بسرشند و مثقال [illegible] و ابتدا [illegible] درم ریوند ترکی [illegible] گل [illegible] بنفشه [illegible] آب [illegible]
بکار [illegible] و سازند و چون [illegible] استعمال ضمادات کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت تب و تشنگی [illegible]
[illegible] تب [illegible] قی و اسهال [illegible] علاج [illegible] تخم کاسنی [illegible] بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول [illegible]
و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه [illegible] یا [illegible] با شیرخشت و ترنجبین و خیار چنبر [illegible] کشکاب با شیره تخم [illegible]
خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن [illegible] عطش [illegible] تب [illegible] حاده [illegible] بلغمی [illegible] قاروره [illegible] بود و احتباس [illegible] کنند [illegible]
[illegible] باقراط باشد علاج [illegible] از ریوند ترکی [illegible] زیانه [illegible] نبات تناول کنند و غذا نخود و [illegible]
با [illegible] تلیین طبیعت [illegible] درم کنند [illegible] سنا [illegible] درم [illegible] زیانه [illegible] انیسون [illegible]

سر تخم کرده ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارشنبر یا هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و بعد از هضم

اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند اگر ورم سوداوی باشد و آن بعد استحاله شده باشد که بیان کرده طحال

واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز صباحی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات

تناول کنند و شراب بنفشه با نیلوفر و گاوزبان لعوق کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا بقدر

و بالنگو و بیخ مهک و تخم کاسنی هر یک ده درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال

در آن حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب شیره خشکه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ماء الاصول و قرص

کبیر تناول کنند و کبد را بجلد و برگ شبت و پیه و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و حنا ضماد کنند و اگر ورم جگر از

ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک درم و مومیایی دو درم و روغن بنفشه بگدازند و با آنچه علاج کنند

دبیله اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب و دیگر امراض اشتداد کنند و مریض بر پشت با

نتواند خسپیدن و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده با چیزی شبیه بزردی بود و مریض را خفت و راحت حاصل

و باشد که مده باقی یا او را دفع شود علاج آن پیش از انفجار منضجات تضمید کنند و شیر بز با برگ مورد و سنگ تناول

کنند و چون منفجر شود اگر تب باشد جلاب از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب نباشد شیره تخم

یا شراب عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند **نفخ کبد** علامت آن ثقل نباشد و وجع با تمدد بود

و تب حرارت نباشد علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید کنند

سده کبد بسبب اخلاط غلیظ لزجه حادث می شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامات

اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب باشد علاج آن که در مقعر بود منضج

استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشتا را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند

علاج آنچه در محدب کبد بود تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم

کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک زیرباج

و امارت آن کماج خورند سوء القنیه سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود علاج آن تنقیه [illegible]
و بیاض لون هم در علامتش آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود و آب زیره و دارچینی
و کماج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شده و اسهال درین باب ننمایند که این مقدمهٔ استسقاست
اما استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که در جمیع اعضا پراکنده شود و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج آن بود و این برودت یا بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گردد
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از هضم آن عاجز شود و اعضا
جذب کنند چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض شود علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض
و رقت قاروره و چون انگشت بر عضو نهند فرو رود و زمانی بحال خود باز نیاید علاج آن [illegible] جلاب از تخم کاسنی [illegible] یک درم
و بیخ کاسنی [illegible] از بادیان هر یک یک درم و نبات ده درم و غذا زیره باج با کبک و تیهو [illegible] نخود [illegible] و ادرار
در ادرار کنند و آب [illegible] که آفتاب سرد شده باشد [illegible] بخورند و حمام [illegible] آب [illegible] مفید بود و در آب حمام
و در ریگ نشستن و در پشت آفتاب کرده نشستن نافع بود و در مرض [illegible] ادرار بول [illegible] کردن [illegible] سکنجبین بزوری
و قرص زرشک و کماد [illegible] انیسون [illegible] تخم کرفس [illegible] سنبل [illegible] بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین
تناول کنند و [illegible] و زیره و سعد بکوبند [illegible] کنند و اگر طبع محتبس شود [illegible] تلیین کنند و اگر
این علت از ضعف و برودت معده باشد [illegible] کنند و گلنگبین و انیسون بخورند [illegible] تلیین [illegible] کنند و معجون کرکم
تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که آب میان صفاق و [illegible] با احشا [illegible] حادث شود و این نوع بدترین
استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگی شکم و نحافت و لاغری [illegible] باشد و شکم [illegible] مانند مشک پر آب [illegible] و چون دست
بر زنند آواز آب [illegible] علاج آن [illegible] جلاب از تخم کاسنی [illegible] بیخ کاسنی و گل
تناول کنند [illegible] حرارت [illegible] باشد آب کاسنی [illegible]

مطبوخ سنا ملیله زرد و پوست بیخ ... و تخم کاسنی در آب رازیانه و قرص پنج انگشت و شکوفه کبر و با سکنجبین ...
بزوری سه درم ... و غاریقون ... یعنی پانزده درم ... شاهتره ... سکنجبین ... ده درم و ...
قرص ... سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر درم سوداوی بود سکنجبین عنصلی ... و هزال ... استسقا طحال خرج ...
خویش و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم ... نبض بود علاج فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلیین
... افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا زیرباج ... با کبک و فروج خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری ... قرص کبر خورند
پنج انگشت و بیخ ... هر یک ده درم ... و شونیز و تخم سپندان هر یک ... از عنصل هفت درم ... بکوبند
... و قرص ... طحال تناول کنند و خردل ... کبر ... و عاقر
بکوبند و با سرکه ... طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی ... بر آن
و بر طحال نهند و اگر ورم طحال متفتح شود و منفجر گردد به معده ریزد و ... قی یا اسهال ... شود در این ... ادرار

نفخ طحال

... سعی باید کرد که طبیعت ... نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حاصل
شود علامت آن ... طحال ... آن باشد و چون دست بر آن نهند ... بلغزد باشد که ... قراقر
بود علاج آن ... الاصول و سکنجبین بزوری ... آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک ... درم

سده طحال

... طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب ... غلیظ باشد که در طحال جمع شود و علامت
آن ثقل طحال بود بی علامات ورم علاج آن ... از رازیانه و بادیان ... ترکیب ... افسنتین و نبات تناول کنند
و سکنجبین بزوری ... قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کرفس ... هر یک ... دو درم و نیم بکوبند ...

یرقان اسود

با سکنجبین بزوری تناول کنند ... معالجات سوء المزاج ... یرقان اسود ... تغیر لون بین باشد ...
و سبب آن سده باشد که میان کبد و طحال ... عادت شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و
... شهوت و نحافت بدن ... عادت شود علاج آن فصد
اسلیم کنند ... و ... از ... تخم کاسنی ... تناول کنند

و بعد از ایارج خورند و بعد از تنقیه سنا بقدر دو درم ایستیخ کاسنی شش درم بیشکرده درم بجوشانند و صافی کنند و بخورند
شهال مسهل بجوشانند و در آن حل کرده تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک شش درم افتیمون یک درم غاریقون
بسفایج هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با رطلی از آب نبات باشد و اگر از مرض ضعیف تر باشد بابا
شحال بود علامات آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت بود علاج آن حب از افسنتین رقیق
سکنجبین تناول کنند و طحال بورق گل و فلفل و افسنتین و مقل مصطکی ضماد کنند

باب سیزدهم

امراض امعاء انحلال و قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و قی و
و وجع کلیه مشتبه می شود و فرق بدان باشد که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جایی بجایی کند
سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثقل مختلط شود علامات آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود
و پیش از حدوث قولنج بلغم یا براز بیرون آمده باشد علاج جلابی از بالنگو و رازیانه و انیسون
و گلقند و گلنگبین تناول کنند و بعد از آن حب ایارج یا حب ... بکار برند
حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق ... بکوبند و حب سازند
حقنه استعمال کنند سنا بقدر درم انجیر ده عدد و عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی هر یک ده درم
بابونه اکلیل الملک ... هر یک کفی برگ چغندر دسته روغن کنجد ... ده درم شکر سرخ بیست درم
بوره نیم درم و اگر قولنج سبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامات آن تمدد و نفخ و قراقر و ... آن
نفاخ و انتقال وجع بود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و ...
و حب مسهل بخورند یا تخم کرفس انیسون و نانخواه هر یک ... بکوبند و آب ... از آن
حب سازند مثقالی تناول کنند و شیاف استعمال کنند حنظل ... هر یک ده درم تخم حنظل
... بکوبند و با شکر ... شیاف سازند ... تخم حنظل
هر یک ... شیاف سازند و با آن حقنه استعمال کنند سنا بقدر

هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طائفی پانزده درم خیارشنبر پوست [illegible] اکلیل الملک
بنفشه خطمی سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آنگاه [illegible] روغن زیت هر یک ده درم
[illegible] نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم بمالند یا ورق سداب کرنب هر یک
ده درم و تخم کرفس سداب هر یک نیم درم در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آن روغن در شکم بمالند و اگر قولنج بسبب حمیات که در موضع امعا
واقع شود علامت آن تب و وجع شدید و اضطراب و عطش و قی مراری و علامت قولنج صفراوی حاصل شود علاج آن فصد
کنند و حقنه از روباه ترب هر یک و تخم کاسنی و ترنجبین [illegible] کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و غذا ماش و مغز بادام خورند
تا [illegible] مطبوخ کنند سنا نیم درم عناب [illegible] درم سپستان بیست عدد تخم خطمی [illegible] روباه ترب هر یک
[illegible] درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم با این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک [illegible] درم
[illegible] و خطمی سبوس هر یک کفی و ورق سداب و ورق خبازی و ورق سلق دسته [illegible] خیارشنبر [illegible]
و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع حرارت شدید و لذع [illegible] باشد این حقنه [illegible]
بود عناب ده عدد سپستان بیست عدد و خطمی سه درم بجوشانند و صافی کنند و آب خیار [illegible] و خبازی [illegible] شیره
و لعاب [illegible] هر یک پانزده درم و روغن بنفشه ده درم با [illegible] بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب
التوا امعا و نزول آن [illegible] حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا [illegible] جستن
از بلندی بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای علیل را بر [illegible] ببندند و بر بالا کشند و [illegible] تحریک
کنند تا امعا بموضع خود رود و حقنه از روباه ترب [illegible] بنفشه [illegible] و غذا نخود آب [illegible]
[illegible] بخورد و اگر [illegible] نشود یک درم یا یک مثقال زیبق [illegible] و ترددی کنند در شکم
[illegible] و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و [illegible] آن باشد علامت آن [illegible]
بود علاج او [illegible] از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]

قرص بجوشند با بنفشه چهار درم و سپستان بیست عدد و زرشک و حلبه و حب الآس تا و هلیله ده درم ترنجبین
بجای آب بدهند و اگر سبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و درد و التهاب بود و علاج آن جلاب
از بنفشه و ده درم ترنجبین یک درم تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار گرد یا شیره تخم خیار یا تخم کاهو
بنفشه نیلوفر کنند بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خیاری بابونه اکلیل الملک سبوس جو ... لیلان یا سپستان
بنفشه درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب اسبغول بگیرند و ... ماء الشعیر
و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیره گندم ... حسو ای ... شکر
بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا با لبنا ایلاوس نوعی از قولنج است و آنچنان باشد که ثقل در امعا ...
دارد و ... بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او ... فلونیا رومی ...
... ساکن شود در ان معاودت نکند و جوارش سفرجل یا جوارش فلافلی یا شهریاران ...
بنفشه را استعمال کنند یا بابونه شبت تخم کرفس را ... هر یک دو درم انجیر ده عدد ... سکنجبین
چهار درم شیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و ... هر یک پانزده درم ...
هر یک ... درم و باید که دو روز غذا نخورند و اگر ... استعمال ... روغن بابونه و شبت ...
در حمام ... و شراب ... گرم کنند ... بابونه و شبت و اکلیل الملک و تمام ...
... و ... ده درم هر یک بجوشانند ... و ... سکنجبین ...
ترتیب کنند و ... مغص وجعی باشد که در امعا حادث شود ... آن ...
باشد علامت آن ... و ... سکنجبین ... شود علاج آن ... افیون ...
... هر یک و ... دو درم از ... اگر ... اسهال باشد علاج
آن ... شود و اگر طبیعت ... تخم ... هر یک ... درم ...
... درم ... از آن ... کنند ... گرم ...

کرده باشد و اگر بواسطه تناول اطعمه حاده حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مره صفرا بود
علاج آن آب انار یا آب انار با نبات بیاشامند یا لعاب اسبغول با نبات بیاشامند یا شیره تخم
کدو و نیم درم ... با شیر ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی بلغمی باشد علامت آن ثقل
و تشنگی بود و با بلغم برآید بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا باین مطبوخ سنا نیم درم بنفشه ...
بادیانه تخم کاسنی روباه ترب برابر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تربد دو درم خیارشنبر پانزده
درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت
عطش و کثرت بصاق بود و وجع از یک موضع منتقل شود و علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنهای که
در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و ارایانه تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش
خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و صعتر در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کمون و مصطکی تناول کنند و آب سرد
کم خورند یا بسبب کرم باشد و علاج آن می آید یا بسبب ورم و احتباس ثفل بود علامت آن علامات قولنج
ثفلی باشد و علاج آنکه گفته شد ذکر کرمهای که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا ماند و بطول مکث
متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند کرم شود و این کرم اگر دراز باشد حیات گویند و او در امعا دقاق متولد شود
علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و بهم سائیدن دندان در
خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند غذا نخود آب با شیره خشخاش و
صعتر و دارچینی خورند و رفته رفته درمنه ترکی و برنج کابلی سعتر و تربد و قسط و مرو ترمس یکی ... حب الفیل
نیم درم بکوبند و در سیر شیر ریزند و بیاشامند و اگر از آن نفعی نماند و عمل تمام نکند آنگاه ده مثقال با آب ...
و تخم حنظل دانگی و نیم قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو بسرشند شیاف سازند و بردارند و در آخر ...
باشیر تمام بخورند و از تناول اغذیه غلیظ بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد از حب القرع
گویند و او در امعا غلاظ متولد شود علامت آن صفرت لون و خروج آن احیانا در هر چند که چیزی خورند

سبز شوند علاج آن فصد و سبوس کابلی مقشر هریک یک مثقال و نمک هندی و انگی نیم ... بدهند تخم حنظل
بکوبند و بر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیهٔ لزجه احتراز کنند و اگر صفرا غالب باشد شبیه بکرم سبز
سرخ علامت آن حکه مقعد و تب و غرغر آن بود و علاج آن حقنه کنند بابونه و بابونه اکلیل الملک و سنبل
هریک کفی و برگ سداب و برگ شفتالو هریک ده درم و برگ چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن
مغز هسته زردالو تلخ و آبکامه هریک ده درم شحم حنظل و انگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن
هسته زردالو تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهرهٔ گاو و شحم الحنظل و هستهٔ زردالو شیاف سازند و بر دارند
اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال و صبر اسقوطری نیم درم بکوبند و آب برگ شفتالو بر ناف
طلا کنند زحیر حرکتی است از معا مستقیم جهت دفع فضله و آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و
شاید که آن خونی بود و سبب زحیر اگر خلطی مراری باشد یا بلغمی لزج که بمعا مستقیم آید و در غلظت
علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوفات است یا سفوف گل ارمنی
پنج درم تناول کنند و غذا کاردرس بریان کرده با مغز بادام و شیرهٔ خشخاش خورند و این شیافات استعمال
کنند صفت شیاف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هریک سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب بارتنگ بسرشند و
شیاف سازند و اگر سبب ثقل خشک باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن دشوار بود و موجب زحیر گردد
علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل لعاب
خطمی و سپستان و خیارشنبر و اگر سبب سردی بود که بمقعد رسد علاج آن خرقه بر مقعد کنند و بر روغن گاو
گرم کرده و بابونه و شبت و برگ اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر آجر گرم کرده نشستن
مفید بود والله اعلم بالصواب باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال
بسبب بحران و دفع فضله موذی بود آن را حبس نباید کرد و اگر بحد افراط رسد و موجب ضعف شود بستن
باید و کلات تناول کنند مانند جو سویق کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با سماق سازند و بخورند

بخورند یا قرص طباشیر ممسک با رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه و سماق
خورند و اگر اسهال بسبب اختلاط مراری بود که به معده و امعا ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و شوق
براز و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به یا یک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند و یا سه درم گل ارمنی
با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر سه درم
انار دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشک و سماق و لب کهربا و سنبوسه هر یک ده درم بکوبند همه را بهم ساییده
قدری از آن بخورند و اگر اسهال با افراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا و آب به و [illegible] طلا
کنند و غذا سماق یا انار دانه یا [illegible] بخورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و [illegible] بلغم [illegible]
بی‌صنع بود علاج آن حب ارشاد یا حرف دو درم [illegible] نیم گرم از نبات باشامند تا اخلاط بلغمی دفع شود
و چون دانند که تمام دفع شده آن سفوف مقلیا تا پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان
هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و سرد [illegible] یا دام [illegible] کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال
کنند برنج و عدس هر یک کفی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم مازو و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند
و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقال بسایند و در آن ریزند و استعمال کنند [illegible]
و این قرص بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار و اقاقیا هر یک [illegible] بکوبند
و [illegible] بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید باشد زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و
انار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی و کرویا و خرنوب هر یک ده درم [illegible] تخم کرفس
هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقه و لذع معده
و خشکی آن و کثرت اشتهای بی‌هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ براز مایل بسواد باشد علاج اولا تنقیه باید کرد
بحقنهای نرم و بعد از آن که تنقیه تام کرده باشد قرص طباشیر بیست و قرص کهربا و سفوف مقلیا تا
سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و [illegible] و نارنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و [illegible]

مثقالی بریان کنند و بکوبند و یک مثقال از آن با گلاب بخورند و از ترشیها و شیرینیها احتراز کنند و مرغ و دراج
خورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید **اسهال دموی** اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود اگر امعاء دقاق بود
علامت او آنست که اول غایط بیرون آید بعد از آن خون رقیق با بلغم و اگر بقرحه خارج شود و اگر در امعاء غلاظ
بود علامت او آنست که اول غایط با خون بیرون آید بعد از آن بی خون با آن علامت بواسیر نباشد علاج اگر علامت
غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند و بکو باتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی
سه مثقال بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند غذا کاردوش با شیره مغز بادام خورند و قرص
طباشیر بسیت و قرص کهربا نیز مفید بود سفوف نشاسته بمثقال بروغن گل چرب کنند بخورند و اگر این
اسهال بسبب سحج آن باشد که بواسطه اخلاط حاده و حریفه که بامعا رسیده باشد اسهال بسیار امعا جراحت
شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول
کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یک دو مثقال بریان کرده با شیر اغ کرده بیاشامند غذا کاهی
بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پنیر یا چربی گوشت یا مغز بادام خورند و این حقنه مسک استعمال کنند برنج
و جو نیم کوفته و زیره هر یک کفی بریان کنند لسان الحمل پوست خشخاش گلنار زرده گل و گل خطمی و ورق مورد
بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند
و زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند **دوسنطاریا**
اسهال کبدی باشد و آن چرک خون بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع د
و پای واقع شود یا صعود کبد بود سبب آن احتراق دم بود یا شبیه بود و سبب آن احتراق باشد یا دبیله
که منفجر بود یا قی یا اسهال بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی باشد اگر تقدم امتلاء و احتباس
خونی که بسیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود با آن علامات سحج نباشد علاج او آ
در ابتدا غذا نخورند و جسد مطلق نکنند و ادام که قوت باقی باشد ضعف با فراط نرود علاج حسب

بشیره تخم کدو بریان با شراب صندل یا سکنجبین یا با نارنگ بریان کرده و کدو بریان با غذا بار دهند و عرق کاسنی تنقیه

دهند یا با قرص کافور و قرص کهربا و شراب سیب تجویز نموده و شراب انجبار لبنی کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش

بریان کرده خورند و انار دانه یا زیرباج و غوره و کبد را به صندل و گلاب و آب سیب و آب غوره طلا کنند اما آنچه

وصفیه و در عمود و علاج اوآنست که بر او زخلط بود و از دفع آن حقنه و تنقیه حاصل شود و با آن تجدید

در جوف معده تنها باشد تغیر بود علاج او آنست که جیب گلی نکنند و اگر که مقوی باشد دور و قرصی زیاده نباشد

کنند مثل شراب انار و صندل و نشک و سیب و از قابضات صرف چیزی بجیری نکنند و معالجات

بجا آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر قلت کبد کند و علاج آن گفته شده است

درب اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده باشد و واسطه سوء مزاج رطب که عارض

شود و علامت آن سستی تشنگی بود و طعام در معده تغیری نپذیرد و حرکت نکند و با آن قی و براز بلغمی باشد علاج

آن تسخین معده باشد بجوارشات حاره و سفوف مقلیا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک

زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر سبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و

غثیان بود و علاج آن تنقیه معده کنند بقی و جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کنند و

پستهای قابض مفید افتد و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و

دافع آن را دفع کند علامت او آنست که بعد از اکل وجعی باشد خصوصا اکل شورها و دیر از صدید

رقیق باشد و حرارت در معده محسوس شود و باشد که درد و نیز حرارت بود علاج آن قرص طباشیر و سفوف

انار دانه تناول کنند و غذا از رشتک انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت

از او دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این اسهال دماغی گویند علامت آن آن باشد که بعد از خواب بیشتر بود

و بعد از آن تحلیل شود و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ باشد و تبدیل

مزاج او دفع نزله شراب عناب و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته آید

و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامتش آن اسهال سفید و سبز و تشنگی بود [illegible]
دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده باشد و آن
خلطی اکال باشد و از [illegible] بواسطه [illegible] و علامت او آنست که طعام منهضم ناشده خارج شود
لوع و وجع و مغص و آن را [illegible] باشد علاج آن تضمید معده باشد بقرص [illegible] و سماق [illegible]
و شیر تازه سفید تناول کنند که خمل بر وی بروید و بیمار را تا [illegible] و مقویات معده خورند **زلق امعا**
اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امساک نکند و سریع [illegible] آید و
علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء قابضه باشد شربت سنجد و کنار
و کلیر و به و سیب و سفوف مقلیا با سفید بود و این سفوف نیز نافع بود بسیار مصطکی سک عود هر یک
درمی [illegible] بلوط بریان کرده [illegible] تخم حماض خرنوب [illegible] طراثیث سماق
گلنار هر یک پنج درم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب ثقل یا قرحه باشد که [illegible] حادث شود
و چون [illegible] زود دفع کنند علامت او آنست که [illegible] وجع [illegible] باشد
قرص [illegible] یا قرص گلنار با رب سیب یا تخم [illegible] یا [illegible] صمغ
هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام [illegible] بریان کرده
مغز بادام خورند و [illegible] صمغ عربی [illegible] تخم حماض بکوبند [illegible]
[illegible] تناول کنند **باب پانزدهم در [illegible]** [illegible] آن [illegible]
[illegible] و کثرت شهوت [illegible] نبض و [illegible] باشد علاج آن [illegible]
با شیر و تخم [illegible] یا قرص [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] یا [illegible] خورند
[illegible] و [illegible] کنند و صندل و گلنار و سماق [illegible]
[illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

و آب کاسنی با تخم کرفس بسرشند و قرص سازند و شیافی با آب انار یا شراب غوره یا شیره تخم خیار بدهند و صندل
و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء مزاج بارد باشد علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت
باه بود علاج آن گلقند و وارزیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب با گنجشک و کبوتر بچه با فلفل و
دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از تخم
و فواکه بارده احتراز کنند **اورام کلیه** اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب
و صداع و بی خوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و طلای از لعاب تخم کاسنی و روباه تربک
نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب
بهدانه و موضع کلیه را بصندل و صمغ و نشاسته [illegible] کاسنی و آب روباه ترباک تضمید کنند یا با آب
کاسنی [illegible] و آب شیره و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم
نضج یابد علامت آن شدت وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و
حلبه و بنفشه و برگ کرنب بسایند و بخار گرم بر کلیه نهند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل
باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با آن ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده
با بول بیرون آید شیره تخم خشخاش با شراب عناب بنفشه بخورند و اگر خروج مده متمادی
شود مغز تخم کدو هر یک ۵ درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خیارین هر یک ۲ درم کاکنج
بجوشانند و بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت
آن ثقل موضع کلیه و تب التهاب بی شدت وجع بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه
مفید نبود بلکه زیادت کند بخلاف قولنج علاج آن بطلای از بیخ کبر و تخم کاسنی و وارزیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با گوشت مرغ [illegible] باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا [illegible] درم تخم کرفس و وارزیانه
و کاسنی و ورق گل با انگور و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بیخ کبر چهار درم ترنجبین ده درم مویز [illegible]

ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و انجیر ده عدد مغز خیار سبز پانزده درم ترنجبین خشخاش

پنج درم تخم خیار چهار درم بادرنگبویه تخم کاسنی و رازیانه هریک سه درم بجوشانند و صافی کرده ده مثقال

معجون خارخسک در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه شربت و بابونه هریک چهار درم و برگ [illegible]

پنج درم تخم خطمی خبازی هریک ده درم بکوبند و به آب رازیانه سرشته ضماد سازند یا [illegible] آب

گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاج آن گفته شد

و اگر از حصات و ریح بود علاجش گفته شود و اگر از ریح بود علامت وجع و تمدد بود و با آن ثقل نبود و علامت حصاة

نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن

قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند **هزال کلیه** گاه باشد که کلیه لاغر شود و بیشتر بعد کثرت

جماع یا استفراغ بسیار علامات آن [illegible] و کثرت بول و [illegible] و نحافت بدن و قلت شهوت باه

بود علاج تناول اغذیه مسمنه باشد مثل هریسه کله و شیر میش یا شیر برنج و بعد طعام کنند مغز

بادام و فستق و فندق و نارجیل با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنهای مسمنه استعمال کنند هر

رطلی شیر میش با پانزده مثقال ترنجبین بر آتش نرم نهند تا غلیظ شود تناول کنند مغز بادام و فندق

فستق و [illegible] و حب الصنوبر و حب [illegible] هریک سه درم ترنجبین و [illegible] نارجیل هریک [illegible]

بکوبند و با فانید سرشته هر روز مثقالی تناول کنند **ضعف کلیه** سبب سوء المزاج یا هزال بود یا

اتساع مجاری و تحلل [illegible] و بسبب کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا [illegible]

علاج آن [illegible] سبب بود و تناول مسمنات و شیر میش و شکر و آش [illegible] بایه کرده [illegible]

و [illegible] ربتا [illegible] معجون [illegible] مقوی باه باشد مفید بود [illegible]

فربه [illegible] تخم [illegible] هریک یک [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

و مثانه آنگاه بعد از آنکه ادرار کرده باشد اول آب چغندر و خطمی و اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود
و بعد از آن این حقنه استعمال کنند و برگ چغندر و بنفشه و شبت پاپای این حقنه کنند که مفید بود **اورام مثانه**
اگر دموی یا صفراوی بود علامات آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و
انتفاخ زیر ناف بود و باشد که با آن احتباس بول و برز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و [illegible] از بنفشه
و تخم کاسنی و عناب و سکنجبین تناول کنند و غذا آش کشکاب با شیره تخم خشخاش سازند و در آب نشیند
و بر عانه [illegible] و [illegible] آن [illegible] و صندل و گلاب [illegible] [illegible] ضماد
کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم کاسنی [illegible] و بادام و نبات با [illegible] تخم خیار و تخم کدو
هر یک چهار درم تخم خرفه سه درم تخم خطمی و خبازی و سپستان هر یک ده درم [illegible] چهار درم از آن با
بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق [illegible] با [illegible] ضماد سازند و چون ورم
نضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه با لعاب [illegible] بخورند و غذا [illegible] و بنفشه و خطمی و خبازی
و سپستان [illegible] در آن نشیند **وجع مثانه** بسبب ریح
یا حصات بود و آن گفته شود یا بسبب سوء المزاج گرم که او را عارض شود و علامات آن وجع و لهیب و [illegible]
و تشنگی بود علاج آن شیره تخم [illegible] با آب خیار [illegible] تناول کنند و روغن بنفشه در آن [illegible]
و در احلیل چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آنست که بعد از تناول اطعمه [illegible] بارده
[illegible] حادث شود [illegible] تناول کنند و [illegible] آب با شیره [illegible]
و فلفل و دارچینی [illegible] روغن نرگس و زنبق و قسط [illegible] و تقطیر با احلیل کنند و اگر وجع بسبب
ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود با آن ثقلی نباشد علاج آن [illegible] الاصول بارد و [illegible] تناول
کنند و مثانه را [illegible] بشبت و روغنهای گرم تکمید کنند **قروح کلیه و مثانه**
آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار [illegible] علامات آن [illegible]

فرق بول بسبب ذبول قشوری مع حقیقت بیان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه بسیل بول آید شود و در قرحه
مثانه عسر بول و قشوری که از کلیه آید سرخ باشد و از مثانه سفید بود علاج آن باید دادن کمشتعال قرص کاکنج یا خشخاش
تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر ماده صلبیا بود ماء العسل یا مرو ترشک تناول کنند و اگر رطوبت
بخصوص باشد جلاب از روناه ترنگ و گلاب [illegible] تخم [illegible] بنفشه چهار درم و تخم [illegible] ده درم مغز خیارین پانزده درم
یا نشاسته و نشاسته چهار درم و کتیرا و صمغ عربی و تخم کدو هر یک ده درم بکوبند و کمشتعال با دو درم از آن [illegible]
شراب خشخاش [illegible] یا حب الصنوبر ده عدد تخم خیار ده درم نشاسته کمشتعال اسبغول [illegible] هر یک سه درم
بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض باید و در احلیل چکانند و از حقنه [illegible]
[illegible] و از جماع احتراز نماید **جرب کلیه و مثانه** علامات حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید
و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلاب و شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند غذا [illegible] ده عدد [illegible] بنفشه [illegible]
و نبات ده درم بجوشانند و با لعاب [illegible] بیاشامند و غذا ماش مغز بادام با حریره [illegible]
[illegible] و نبات و روغن بادام خورند در جرب کلیه [illegible] فصد و اسهال طبیعت مفید بود و در جرب مثانه [illegible]
[illegible] و شیر زنان و روغن بادام بریزند در احلیل کنند **حرقة مثانه** اگر بسبب [illegible] ادویه لاذع یا قرحه بود گفته
شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و نارنجیت قاروره و تشنگی باشد علاج شیرابنفشه
و شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره تخم [illegible] تناول کنند و غذا ماء الشعیر با روغن بادام یا نخود آب
با روغن بنفشه و مغز بادام خورند مغز تخم کدو و [illegible] تخم [illegible] هر یک سه درم و تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم
و مغز بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو یا شیره تخم [illegible] تناول کنند و شیر
زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض در احلیل چکانند **حصاة و رمل** در کلیه و مثانه
تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا [illegible] کند و بمرور زمان متحجر کند و اگر ماده [illegible] بسیار
بود [illegible] از جهت حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر [illegible] حادث شود

شود و حصات مثانه خفیف او [illegible] حصات وجع در موضع کلیه باشد و ثقل [illegible]
و سوزش بود و ریگی که از کلیه آید سرخ بود و زرد و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج [illegible]
آنست که هر روز جلاب از تخم کاسنی و ریشه و بیخ مهک و نبات تناول کنند یا شیره سه تخم با نبات یا ریشه
و انیسون بجوشانند و با ده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب و شیره [illegible] با
نمک و بهو خورند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل نمودن [illegible]
قی کردن مفید بود و از میوه ها سفید انگور و خربزه شیرین شاید خورد و اگر درد شدید زایل نشود [illegible]
تلیین کنند سنا [illegible] خشک [illegible] هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خبازی و ریشه [illegible] هر یک [illegible] درم
تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر یازده عدد [illegible]
پنج درم ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم [illegible] را با روغن شبت و بابونه [illegible] بمالند و روغن [illegible] و روغن
[illegible] در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت و [illegible] و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس [illegible]
کوفته در سپاوستان خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر این علت مستحکم شود [illegible]
حصات باشد استعمال باید کرد **دوای مفتت** بیخ کاکنج ده درم [illegible]
دار فلفل عاقرقرحه هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه [illegible]
بخورند و اگر حرارت غالب باشد سه تخم و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس [illegible]
و انیسون هر یک دو درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین ساذج یا [illegible] تناول کنند [illegible]
حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را به روغن بابونه و [illegible]
بمالند **صفت روغن عقرب** بیخ کبر بیخ کرفس زراوند مدحرج [illegible] هر یک [illegible] درم
نیم کوفته کنند و با روغن [illegible] در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا بر آتش نرم بجوشانند
پس صاف کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند [illegible]

در پشت کنند و نگاه دارند و اگر حصات در عضو باشد و قطعا فرو نیاید جلاب از تخم خربزه و تخم کرفس
و انیسون و نبات تناول کنند و فطراساليون و فلفل سفید و سیاه هر یک ... درم زنجبیل سنبل ...
جعده اسارون هر یک چهار درم جندبیدستر فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند ...
و یک درم تناول کنند و از ادویه مفرده عقرب سوخته خفاش خشک کرده و زجاج مسحوق و سنگ ...
و سنگی است که آنرا یونانیان لطاعو گویند و آن سنگی است که در جبال ... دارد و چون شکسته ...
پر ... و آنرا اقاصیا و ابوالفضل و عصفور و خون ... گویند و آنرا ... خام ... مفتت است
گویند اگر تیغ آنرا ... بود در ان ... که انگور ... بگیرند و اول خون ... و اخراج ...
در ریخته شود و میان ... نگاه دارند تا ... گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا اعمال نگاه دارند ...
کنند و قدری از آن ... آب ترب یا آب کرفس یا شاهتره مفید بود و اگر حصات در مجری قضیب باشد
و بیرون نیاید باید شکافتن و حصات بیرون ... ادویه قوی استعمال کنند ... ادویه قوی
نباشد **جمود دم** اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن ... و غشی ... و برودت اطراف
بود علاج آن سکنجبین عنصلی و زهره ... تناول کنند و جگر خرگوش خشک کرده ... خرگوش
و ... نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر با نخود و سداب ... آب ... احلیل ...
نافع بود و اگر سبب ... بود علاج آن گفته شد و اگر سبب ... باشد ...
بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظ ... و ثقل ... بول ...
خام بیرون آید علاج آن جلاب از انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس ... تناول کنند ...
انیسون و تخم کرفس ... هندی و نانخواه هر یک ... درم از آن تناول کنند
و ... مثانه بروغن بابونه ... کنند و گاه باشد که ... صغری ...
باشد که در مجاری بول ... آید و علامت آن ... مجری بول ... بول ... علاج

علاج آن لعاب بنگو ده درم و روغن بنفشه پنج درم سرشیر تازه با نبات بیاشامند و از غذاهای حار احتراز کنند و
غذا نخود آش با اسفناج و روغن بادام با خربزه از شیره پوست خشخاش با نبات و روغن بنفشه بخورند و اگر بسبب احتقان بول
عسر البول حادث شود خربزه شیرین تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیره تخم خیار و تخم کدو
و مدرات غیر قویه استعمال کنند **سلس البول** آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج آن با دو
گوارش کندر با اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه قلایا که در آن توابل باشد بخورند و کندر و سعد و خولنجان و
کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهدانه بکوبند و مثقالی از آن سحر غذا کنند و کندر و حب الآس و بلیله کابلی
و بلیله و آمله هر یک سه درم و سعد پنج درم و بلوط و دیگر خبیثه چهار درم بکوبند و بعسل سرشته مثقالی
تناول کنند و اگر فرستی معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش کند
نوره و خردل و حب الرشاد هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل سرشته مثقالی تناول کنند
و از فواکه خصوص خربزه و خیار که دو احتراز کنند و خیره خروس بسوزانند و بشراب و اکلی تا دو دانگ
بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و جوز سیاه و شاه و قرنفل و خولنجان و ورد هر یکی پنج درم
و بعسل سرشته و قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در میان
عسل ریزند و احیانا خورند مفید بود **دیابیطس** بلغت یونان دولاب باشد و آنچنان بود که او را
تشنه باشد و چون آب بیاشامد به اندک زمانی بی تغیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه است
او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد بکند و چون ضعیف بود قوت امساک و تحلیل
نباشد و لا تزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامات آن
تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور با
سکنجبین و شراب زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند
بصندل و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و سکنجبین ساده بخورند

گاه باشد یا بسبب برودت که حادث شود و علامت آن عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد

علاج آن تنقیه باشد بحقنهای و حقنهای نرم و تناول شوربا و بیض نیمبرشت و مساویقهای ساده و تدبیر قطع بول بسرد و نعناع گرم

تقطیر البول حالتی بود میان عشر و هشتر سال و سبب آن اگر احتراق بول بود با تعطیش ... و علاج آن حصر بول

و حرقت آن علامات غلبه حراره بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم کرفس با نبات تناول کنند یا لعاب

بنگو و بهدانه ده درم و روغن بادام یک درم سه مثقال ازنبات و عرق بید با شاه‌سفرم و غذا بنوشند و مغز

بادام با کدو یا فروج خورند و مغز تخم کدو و تخم خیارین ... هر یک بیست درم و مغز بادام یک درم و صمغ

و کثیرا هر یک ده درم بکوبند و سه درم ازان با شیره تخم کرفس یا آب خیار تناول کنند و اگر این مرض

بسبب ضعف مثانه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و اوراست وقت و صبح باشد علاج آن

اطریفل تناول کنند و بعد از خوردن آب با شیره خسکدانه خورند و انجیر و مویز و جوز تنقل کنند و حب السلاطین

و جوارش کنند هر یک پنج درم و مغز جوز ده درم و سعد سه درم بکوبند و بعسل سرشته و نگهدارند

و اگر بسبب انفتاح عرقی بود اندک اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بیشتر بسیار آید و خون

مرده تازه بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه تیز حادث شود علاج آن فصد

باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شراب بی‌بیست تناول کنند با بنگو و صمغ

عربی و ارزنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا سماق

یا ... باشد و مغز بادام بریان کرده ... و از اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از

جماع و حرکات عنیفه و ... پرهیز کنند و ... صمغ عربی و گلنار و تخم ...

هر یک ده درم ... بکوبند ... درم بکوبند ... از ... شیره ... ده درم ...

تناول کنند ... و گل ارمنی ... هر یک ... درم کهربا ... تخم ... از تخم ...

... هر یک چهار درم بکوبند ... تناول کنند ...

باشد علامت آن وجع شدید و بول اندک اندک آید و با آن منی باشد و علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه بود

باب شانزدهم در امراض اعضاء تناسل اورام انثیین

اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تپش و حمرت لون ورم و حرارت والتهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا جو با نوشش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس با قلا و آب کشنیز و روباه تربک و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه بسرکه و گلاب تر می کنند و بر آن می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا شراب نفشه و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند واگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلابی از رازیانه و بیخ مهک و کاکنج با گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ کرد و تربد و انیسون باشد و یا تی کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلا و کندر در روغن زیت یا حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و تخم و شبت و اکلیل الملک بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو در روغن زیت و مقل با هم بگدازند و در آن بمالند

عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن بادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا خرد شود مثل گل ارمنی و سرکه و تبریز البهق و شوکران و خورده آهن و آب سیر و خورده سنگ آسیا و سنگ استره واگر خصیه کوچک شود بسیار جهد علاج آن مداومت حمام و آب تنک و استعمال ادهان و ادویه مسخنه باشد

اورام قضیب علامات و علاج آن همچو علامات و علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بود و آنکه ورم حادث شد گلنار و ورق گل و پوست انار و ... ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک ... نام

سطبی و سعد خرما و روغن بادام **قروح قضیب و خصیه** آنچه طری باشد صبر و کندر و سنگ و توتیا و شادنج
و گلنار و سبوس سوخته و اقلیمیا شسته مرهم سازند و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته
و پوست بیخ سرو سوخته در مراهم استعمال کنند و اگر متآکل شود قلقدیس و ادویه اکاله نهند تا آنچه متعفن است
زایل گردد و بعد از آن مرهمهای لحم نهند **حکه قضیب و خصیه** بسبب ماده حاده باشد که در آن
حوالی ریزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را به آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن
طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب کرفس یا شیاف طلا کنند و اگر ساکن نشود اسهال عامل کنند و ادویه حب
استعمال کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند **شقاق** مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در آن
مجری حادث شود علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم کدو
با نبات بیاشامند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که
در مجری باز علامت آن عسر بول بی حرقت و وجع باشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن
تناول مدرات باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج آن اگر
ریاضت بود و تناول اغذیه جید الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه بط
و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب حلبه و زوفا و روغن بنفشه و موم روغن بسازند و در این مالند
انتصاب دائم اگر بسبب بخار حار باشد علاج آن بر قضیب طلاهای سرد نهند و کاهو تناول کنند و غذا
نخود آب و شیره خشخاش خورند و کسب ... تنقیه کنند و روغن قسط و خیری ... بر عضو مالند
و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود ... از نبات عرق گل و گاوزبان ...
... و سفیده تناول کنند و غذا نخود آب گوشت بره و کبک و تیهو ... گوشت بره و ...
و حلوا ... تناول کنند و اگر بسبب ضعف ... باشد علاج آن ...
منی بود و علاج آن ... گاوزبان با عرق ... تناول کنند و ... گوشت بره

بره و مرغ و کبک و قلیه گزر و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی
مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی بود علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی
بود علاج آن بر غذاهای گوشتهای فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلواها از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق
و بن و قسطا از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلافلی سفید خورند و این معجون نیز مفید بود و صفت
ستقنقور نخاع خصی الثعلب بهمنک سه درم شقاقل مغز چلغوزه دانه باقلا هر یک هفت درم تخم گزر تخم شلغم و ترب
و بلبوس هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات
منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب انگور و زنجبیل مربی و شقاقل
مربی و زردک مربی تناول کنند و غذا نخود و آب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند
لسان العصافیر تخم جرجیر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم قرنفل چهار درم
مغز چلغوزه ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم با دو شقاقل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن
سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم کدو و سکنجبین و شراب صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیرین
نیز مفید بود و غذا از زرشک و کدو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت منی باشد
و بیاض و غلظ قاروره علاج آن سفوفی از تخم گزر و تخم شلغم هر یک سه درم و گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا با فلفل
یا نخود خورند و فلفل دار فلفل و زنجبیل هر یک سه درم و بهمن سفید پنج درم تخم پیاز و بلبوس هر یک چهار درم تخم جرجیر
سفید ده درم مغز چلغوزه هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند با حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم
بکوبند و بعسل و شقاقل تناول کنند اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه با تناول
کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایای جرز و پیاز و کبک خورند و قضیب
نازنین بمالند با فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز فندق دانه دو درم بوره نیم مثقال
بکوبند و با روغن بادام بیست درم در هاون بسایند تا نیک بهم آمیخته شود و در قضیب خاصه

و نظر در تماشای حیوانات مهیج منی بود و اگر قوت ضعیف باشد این معجون استعمال کنند بزر جزر و حلبه و بزر
شلغم پاره کرده هر یک بیست درم نخود و گزر نکوفته هر یک پانزده درم شقاقل حب الصنوبر هر یک ... تخم پیاز
و ملیون هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند و روغن ... و یک ... شیر تازه هر یک
ده درم بسرشند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعیف قلب نیز بود علامت خفقان و غشی و ضعف نبض و قلت
حرارت بدن بود علاج تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و بحلاب عرق گاوزبان
و مفرحات معتدل و اگر بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن کنند چنانکه گفته شد و اگر بسبب قلت
نفخ باشد علامت آن سستی اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باه نفاخ مثل
نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و پسته و فستق بود و گوشت ماهی و مرغابی و کبک و گنجشک و اگر
بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و حرارت بود و قلت منی و بطوء انزال
باشد علاج آن شیر ... رطلی شیر با ده درم ترنجبین ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله
با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال کنند گوشت بره یا
بزغاله بیست درم ملیون و سبوس هر یک ده درم بجوشانند و صاف کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط
هر یک ده درم بسرشند کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد از
برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب انگور کهنه تناول
کنند و غذا نخود آب با گوشت کبک و تیهو و گنجشک خورند و بر پشت و قطن ... زیره ... و معجون جوارش ... تناول
کنند و روغن زنبق و نرگس بمالند و در حضیض ... بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت
و لذع منی بود وقت خروج علاج آن شیره تخم ... و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار کدو تناول
کنند و از ... احتراز نمایند درد و قرح مذاکیر اگر منی بسبب احتلام و غیر آن بسیار دفع شود
و اگر بسبب کثرت آن بود علامت خروج منی بسیار بود بی آنکه ضعف ... علاج آن فصد یا مسهل کنند

کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس مسور
خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو و بادام بر اینها و قطع مباشرت نمایند و اگر بسبب
ضعف کلیه باشد علامت آن علامات سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک
سه درم تناول کنند غذا غوره و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طباشیر بابند و با گلاب بر قطن
طلا کنند و سیب به و سفرجل و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و تخم انگشت هر یک سه درم و سفید و شهدانه
و اسپغول هر یک دو درم و گلنار و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم از ان به آب سرد تناول کنند

کثرت شهوت

افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف ازان و سبب کثرت
منی و اشتداد باشد و بعضی از تحلیلات است که اگر مردم طالب باشند اما اگر خواهند که در ین تقلیل کنند اولا
فصد باسلیق کنند و هر روز شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره
بود و غذا سکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و خیار و ماء دوغ و بصل مفید بود و قطعه اسرب
نهند بخاصیت نافع بود و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم
سداب بکوبند و با آب سداب بسرشتند و سه درم ازان با آب ریباس یا آب انار ترش یا دوغ تناول کنند
و گاه باشد که بواسطه بزره گردد داعیه مجامعت منی حادث شود یا بسبب باده حاده و ریح
شود افراطی از شهوت پیدا گردد و علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زاید گردد و لعذ
جماعی اگر الم احساس کنند علاج آن شربت عناب و نیلوفر تناول کنند و لعذ با شیره مغز بادام
خورند یا غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند یا نقوع فواکه با شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب
نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود و علاج آن تناول ادویه باشد که
کاسر نفخ است مثل تخم سداب و تخم انگشت و پرهیز از ریاح خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند
غذا لطیف آن باشد که در حالت جماع غایط کند و آن بسبب استرخای اعصاب و تحلیل ریح بود

و بیشتر کسانی را حادث شود که شغفی عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آنست که پیش از
مجامعت خود را برخلا عرض کنند و تا قضای حاجت نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه
مورد هر یک سه درم و صندل سفید نیم درم صمغ عربی دو درم کندر هر یک دو درم بکوبند و به آب سیب بسرشند و قرص
سازند و یکمثقال از آن با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد
بسرشند شیاف سازند و بردارند **فتق** عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا
اتساع مجری چیزی از بالا در انثیین یا جسمی نفوذ کند و یکی از انثیین فرود آید یا در عانه محتبس شود و این
نادر اگر امعا یا ثرب باشد آن را [illegible] گویند و آن از ریح حادث شود و بازگشت آن بر جهت باشد و بلغم
قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد علاج او آنست که به پشت باز خسبند و دست برای نهند یا در آب گرم
نشینند تا باز آید و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز سرو و ورق سرو و اقاقیا و گلنار و مورد و [illegible]
عفص و [illegible] و صمغ البلوط [illegible] و عربی [illegible] چوب بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو
و شب مجموع یا بعضی بکوبند و به آب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و به بند ببندند بعد [illegible] ساعت
بگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلیه با [illegible] خورند و از حرکات قویه
و نعوظات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلاء اجتناب نمایند و اگر رطوبات مائی نازل شده باشد
آن را ادره [illegible] گویند علامت او آنست که انثیین آماس کند و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول
آید و این نوع قطعا مراجعت نکند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد
موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ گوزن [illegible] و جوز سرو و مازو و قشر
انار و جفت بلوط و آرد جو باقلا و قلقطار و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت
ضماد کنند یا حب الغار و قلقطار و بوره ارمنی هر یک سه درم سرگین کبوتر ده درم و کمون [illegible]
اشق دو درم زفت یکدرم [illegible] شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و چند [illegible]

وچند بید سوده ارمنی با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلاب از تخم منهک رازیانه و انیسون و گلقند بیاشامند و رازیانه و شاهبلوط هر یک سه درم سعد و سنبل هر یک درمی تخم گزر و شاهتره هر یکی دو درم کوفته بیخته باده چندان قند یا مویز و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب بیخ باشد علامت آن قراقر بود و چون بر آن نشیند زود باز گردد علاج آن بر وزن جلاب از تخم رازیانه و کرفس و انیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره دارچینی خورند و جوارش کمونی و سنجرینیا تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود و تخم سداب تخم گزر گندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم پنج انگشت ده درم خار خسک بکوبند و سه درم با آب تناول کنند و تخم سداب فوده و مرزنجوش و شیح و سنجاب سفید و ترمس ضماد کنند و روغن زنبق و قسط ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از نشستن در آب احتراز کنند و موضع را … و اگر باد غلیظ برید و عصب بزرگ و غلیظ گردد آنرا قرو لحمی گویند علاج او همچو علاج ورم صلب باشد یا سبب نفخ

در امراض رحم و اورام رحم

بسبب ضربه یا احتباس طمث یا انفاش عزلات یا کثرت مجامعت حادث شود علامات آن ورم حار تب و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و عشتر و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و آب بنفشه و عناب با ترنجبین تناول و غذا جو آب با شیره خشخاش با نوع … مغز بادام خورند و ناف و زهار به آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم کافور دانگی با آب کشنیز و روباه تر بیک طلا کنند و هم اگر ممکن باشد بلعاب بهدانه و اسپغول و روغن بنفشه و کدو و آب روباه تر بیک حقنه کنند و بابونه و خطمی و برگ … اکلیل الملک در روباه تر بیک بجوشانند و در آن نشیند و بعد از آن … ببندند تا ماده تحلیل برود و اگر پس از آن اعراض بالا … و وجع اشتداد کنند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود در آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره تخم خیار و شیره تخم خرفه با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب و سودائی بود علامت آن ثقل و … عانه بود علاج آن مسهل سودا از تخم منهک و رازیانه و گاوزبان … تخم بادنجان و …

با گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج و غاریقون و لطوخ از روغن قسط و
زنبق و خروع با لادن و سیر و بیلط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و بمالند و مرهم
باسلیقون یا داخلیون با روغن گل سرخ بگدازند و در رحم حمل کنند ضربان رحم اگر بعد از ولادت حادث
شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد و علامت آن ضربان با وجع و صلابت بود و با آنکه از آن رطوبات نشتابد(?)
علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بانکه نام و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب
سلق و حلبه و برگ بجوشانند و در آن نشینند و در آبزن(?) و حب الغار و برگ بنفشه و تخم کرنب هریک ده درم
اکلیل الملک خطمی هریک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ سنا مکی پرسیاوشان هریک هفت درم تخم خطمی تخم کاسنی هریک سه درم بنفشه نیلوفر ورق گل هریک
چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر ترنجبین هریک پانزده درم و اگر
مستفرغ شود جلاب از عناب ده عدد انجیر ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام [illegible]
بیاشامند و نبات با بیض و شیر تازه و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و
خروج ریم بود و بسا باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
سازند و غذا آب نخود ماش با مغز بادام و اسفناج خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب
مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود جلاب از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان
و نبات تناول کنند و غذا آب ماش و نخود با مغز بادام خورند و شیره جو چهل درم و روغن پسته و عسل هریک ده درم
مرهم باسلیقون و مرهم سفید(?) با هم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل آرد حلبه و عسل سرشته استعمال کنند
و اگر آنچه بیرون آید سفید و منتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هریک ده درم
بجوشانند و مرهم باسلیقون بدان حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ بود شبیه بغسالة اللحم
بود شراب سیب یا گلاب تناول کنند و غذا اسفاناج(?) با انار بخورند و آرد برنج و عدس بریان(?)

و دوست انار و گلنار و کلیله و مازج جهت بلوط سوده و مورد بلیم بپاشند و بلوط و بحرین کل استعمال کنند و اگر عده از
بیشتر بریزد شراب بنفشه و شربت خشخاش با شیره تخم تناول کنند و دیگر معطر سقیم ریزید سفوف انار دانه
با شراب تناول کنند و اگر وجع رحم جهات باشد مرداسنگ آب کاسنی بپزند و بار و عکل بفرزجه استعمال
کنند یا قیروطی زعفران شیره خیار بکار دارند **شقاق رحم** بسبب یبوستی مفرط یا غیر که در حالت
ولادت حادث شود یا نیست وجع طلق باشد علامت آن است که در حالت مجامعت حشفه بخون ملوث
شود و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ
و بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم و زوفا و موم هر یک سه درم مرهم سازند و
استعمال کنند یا زوفا و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بمالند **بواسیر رحم** از خلطی سوداوی
حادث شود که از آن بجس ملمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه بخون آید علاج آن تنقیه بدن
از سودا و بعد از آن روغن حب سوسن عروق و مرداسنگ و اقلیمیا نقره هر یک جزوی و موم
مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر نشود قطع باید کرد **حکهٔ رحم** عبارت از آنست که زن از جماع
سیر نشود هر چند مجامعت بیشتر بود شهوت زیادت شود سبب آن خلطی حاد و رقیق بود که بر این
موضع ریزد و موجب ایجاد آن شود علاج آن آب انار یا تمر هندی با نبات تناول کنند و غذا غوره با سماق
یا انار خورند و دوغ گاو بسیار مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم کاهو
و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم کشنیز سه درم ارزان با آب انار ترش یا آب سیب ترش تناول کنند
نفخ رحم سبب آن مزاج بارد است که در رحم را حادث شود و غذا که به رحم رسد هضم نتواند کرد
و موجب نفخ رحم شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع بود علاج آن جلاب از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و بلغمند تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی با سکنجبین یا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و زیره
دانه و سنبل هر یک سه درم انجره ده عدد بکوبند و با شیر بز بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه مالند

وشبت و زر نجاسف و لسستین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و بدان نشینند
احتباس طمث اگر بسبب سدهٔ رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود و علاج آن تقویت قلب و معده کنند
بربوبات و مفرحات و اغذیهٔ کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا اخلاط غلیظ
یا برودتی که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن سپیدی لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل اندام باشد
علاج آن جلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و شکاع و اشنه هر یک سه درم
و نبات ده درم بر نجاسف و تخم کرفس کوهی و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند و در آن
نشینند و نشاسته و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر با انگور بسازند و دود آن
بجوشانند چنانچه آن آب [illegible] گردد [illegible] کنند و اگر بر ناف و عانه بنهند یا بکوبند با [illegible] کنند و شکاع [illegible]
و قسط و ریوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک ده درم بکوبند
و مشک دو حبه در روغن زنبق و خیری بگذارند و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بر دارند و اگر احتباس
طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گردانیده باشد فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و سکنجبین
و سکباج تناول کنند و در تحلیل [illegible] و [illegible] عود و جاوشیر و [illegible] کنند و بجمره آتش
بگیرند و در زیر خود بنهند یا علک البطم و جاوشیر و [illegible] و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند **کثرت طمث**
اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف بدن
و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر آنست که حبس کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج
آن فصد باسلیق کنند یا صافن و حجامت در زیر پستان [illegible] و اقراص کهربا [illegible] و گل ارمنی
باده مثقال رب [illegible] تناول کنند یا صمغ عربی [illegible] هر یک دو مثقال و گلنار و گل [illegible]
هر یک نیم مثقال [illegible] و [illegible] سماق [illegible] اقاقیا [illegible]

و کندر و دم الاخوین و زرنیخ و مازو و املج و کاغذ سوخته تناول نمایند و بعضی بجوشانند و بصوف پاره بر دارند
و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهیب نفس و بیشتر خروج آن باشد علاج آن آنکه
صمغ عربی یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب با گل ارمنی و صمغ هر یک مثقالی با شیره
تخم خرفه که بیان کرده شد تناول کنند و اگر بسبب انصداع و انشقاق عروق باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید
و با آن اندک وجعی باشد علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی که بیان کرده با رب به تناول کنند و
کندر و صبر و انزروت هر یک سه درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد سرشته بر دارند و
یا مازو و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و هسته خرما و زرنیخ و کل مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا
و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و به آب بسان گل سرشته بر دارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت
ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت براز و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبیج روی و حقن بود و علاج
آن تنقیه از پیچ هلیله با انگور و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و زیره و دارچینی خورند
و تنقیه بحب ایارج و ایاره جالینوس بکنند یا سنا شش درم و انگور و رازیانه هر یک شش درم و شکر
ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خبث الحدید در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حبابات
که ذکر رفت استعمال کنند و سر سوخته و گلنار و شکر هر یک سه درم و طباشیر یک درم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و به آب
سماق سرشته بر دارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن
و خشکی پوست و بیرون آمدن غلیظ سودا و دم بود علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا
از پیچ هلیله و بالنگو و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از تنقیه اسهال
سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح بکنند و بعد از تنقیه استعمال حبابات کنند **سیلان رطوبه**
از رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفرت لون و ضعیف بود و آن
رطوبات ... آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند و قلیا با ماش مزعفر

کرده به خورند و معجون … و جوارشهای گرم خورند و اگر بسبب … باشد کرده و جمع شود و اسهال
بلون آن کنند با کلپنبه نو بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم شود که کدام خلط غالب
است اگر بلغم باشد علامت آن حمرت لون و سقوط حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن
باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و حب الاس و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته
بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون و لذع و تشنگی بود و باشد که آنرا … بود علاج آن
آب انار رس با شکر و ترنجبین بخورند و تلیین طبیعت … کنند و اگر … طبیخ … کنند و بعد از آن
حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ سواد … بود علاج آن … از …
و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیر و خشکه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند … بخورند و غذا سماق با … و
… خورند و خون سیاوشان و شادنج مغسول و دم الاخوین و کهربا و … و گلنار و تخم …
و گل ارمنی بکوبند و … آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند … کنند … پوست انار و زیره
تناول بکوبند و با آب … سفید و … قطن … حمل کنند عقر و عسر حبل زنی که از …
شود اگر بسبب … باشد که موجب … قوت … رحم شود و بواسطه آن منی با جرم
واصل نشود و منجمد گردد آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت … و … دم … بود و
دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او … متفاوت بود علاج آن … از …
با انگور تناول کنند و غذا نخود آب و شیر و خشکه و بعد از تنقیه بحب صبر و حب ایارج کنند و بعد از تنقیه
تریاق اربعه و تریاق فاروق و … معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و …
… که در آن … باشد بخورند … و … تا … عادت … باشند و …
کنند فرزجه زعفران و عود و … سماق … بکوبند … بسته …

و بعد از طلب فضول رطوبت بر دارند چند روز متواتر انجیر و خرگوش و زهره ماهی و کرک و شیر یا انجیر و خرگوش و
سیر کوفته با عسل بکوبند و با عسل یا شیر بپزند و بر دارند و بعد از استعمال فرزجه اگر مجامعت اتفاق افتد
آبستن گردد و اگر عقر بسبب غلبه حرارت بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن
و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیار موی زهار علاج آن شیره تخم کدو با سکنجبین و شیاف تناول
کنند و غذا نخود آب و زیرباج بگوشت مرغ و بزغاله خورند و سیاطا و مرغ آبی و ماکیان بکار برند و شمع بعضی را
حل کنند و بر دارند و اگر بسبب یبوست مفرط بود علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود و علاج
آن شیره تخم بنفشه با عرق گل و شیره بکوبد و بادرنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند
و استحمام معتدل آب شیرین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت
آن سیلان رطوبت رحم بود و علاج آن جلابی از بادرنگ و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند
و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر بیک بست در مرهم سرشانند و بر دارند درم
ازان رحم را تنقیه کنند و سعد و ماجو و سندی و زعفران بسایند و با روغن یا زیت بر دارند
و مشک و سنبل و خصی الثعلب نشاره عاج و بول فیل و شیر سفید بود و چون مجامعت کنند باید که ساعتی
ساعت بایستد تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را بر قفا دراز کند تا ساعتی
ساعت دیگر باز مجامعت کنند تا آبستن شود و علامات منی که مولد بود آنست که سفید لزج و براق
بود و مگس بران نشیند و بوی آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از زن
نیاید و زن میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و آنچه از لیس شود و
حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و
شهوت فاسده او را عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند عسل آتش دیده با آب باران نخورد بخسبد
[illegible]

وزنی که آبستن باشد روی و چشم زرد و او پشته و اشتها او ضعیف باشد و در طرف دست ثقلی یابد
و پستان او سست و بزرگ شود کثرت اسقاط اگر زن آبستن شود و انگشت را زود است و سقط شود
و این اگر سبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن تحرز باید بود و اگر آن سبب از داخلی
باشد اگر رطوبتی باشد که از خارج رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت بزاق علاج
آن شراب بالنگو و ماء الاصول شراب بزوری تناول کنند و قلایا و شوربا و برنج و زعفران و دارچینی خورند و بقی
عادت کنند و اگر حاجت باشد حبها و ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک و سفوف تناول کنند و زرنباد و درونج
هر یک دو درهم و لولو و کهربا و عود هر یک دو درهم و [illegible] و سنبل هر یک نیم درهم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول
کنند و جند بیدستر نیم درهم و تخم کرفس و انیسون و زنیان و نانخواه و صعتر [illegible] و خولنجان هر یک درمی
و مثقالی از آن خورند و رحم را بغالیه حمول و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود
در جسم علامت آن انتفاخ عانه و زنباف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه نفاخ
بود و علاج آن [illegible] زرنباد و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند با ماء الاصول و غذا نخود آب با شیره [illegible]
و کبک [illegible] زرنباد و درونج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و [illegible] هر یک درمی و در تخیل دو درم
شکر و انگبین بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن بر عانه و شکم بر [illegible] روغن زنبق و نارد
چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانکه از غذا چیزی زاید نماند که غذا
جنین شود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و [illegible] و شکر و برنج و [illegible]
بادام کنند و بعد از غذا استحمام کنند و اگر سبب امتلا [illegible] بود زیرا که آن غذا جنین می شود و چون
غذا او نشود ساقط شود علاج آن استعمال [illegible] باشد عسر ولادت بسبب [illegible] از
صغر رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت دافعه بود و علاج آن [illegible] بسیار [illegible]
ونبات تناول کنند و شکر [illegible]

کاو جرب کنند و با بوره و نفت و فرزنجمشک و اکلیل الملک تمام سوق کرده با برگ سیجو شانیده و دران نشینند و حقنه کنند
و کندش و شونیز و عطر آرند و چون علیه خواهند آنست بینی و دهن بگیرند تا قوت درد دهد و جنین بیرون آید و سم ابدا
خیسو نیز دود کنند و اگر سبب تنگی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و بیدانجیر و مرغ و مغز ساق گاو چرب
کنند و اگر سبب سردی باشد بود و نشتی بود که موجب تنگ ثقب رحم گردد بحمام گرم برند و در آب شبت نشانند و اگر سبب خشکی باشد
بروغن بنفشه و صندل و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار با سرنجبین بنوشانند و اگر صفراوی باشد ... گیرد
باد بیرون راست بسته آسان برآید و گویند اگر چهار مثقال خیار شنبر بجوشانند و بنوشانند مفید بود

احتباس مشیمه و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه باز ماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک نگردد
شود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس او متواتر ...
آنست که جلاب از شکر شیرخشت و سپستان با اصل سوس یک سیر درم تمر هندی هر یک دو درم و نبات
مثقال تناول کنند یا قند و جلاب و شیر و حنظل ... و زهره گاو مساوی بکوبند و بقدر درم از آن با ...
و عطر آرند بکندش و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل فراوان و ترمس جرف بکوبند و به زهره گاو
بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سداب خشک از هر یک سه درم دو درم بکوبند و با زهره گاو ...
و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیار شنبر و سکبینج مساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و بو
مار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره ...
و این عمل خطرناک بود **احتباس نفاس** و اگر خون نفاس بسته شود و حبلایه از تخم ترمس ...
و سکنجبین ... و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است **رجا**
علتی بود شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احتباس طمث و
انضمام فم رحم و احساس حرکتی و حجمی در شکم کنند سبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ یا ورم صلب ...
میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم ... باشد

سوء هضم و قراقر بود و در استسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در سوء القنیه وجستن نفس
و علامات استسقا نباشد علاج بزوری جلاب از ریانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون گلقند تناول کنند و معجون
کرکم و تریاق اربعه تناول کنند و حب ایارج الاصول بدست نماید **سفوف** تخم کرفس ده درم زیره در سرکه
خیسانده ده درم نانخواه در خیسانده یک جا درم کوبند و با شکر آن قند یا عسل دو درم تا
سه درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخود آب با توابل بخورند **اختناق الرحم** علتی است شبیه بصرع و غشی
و مبدا آن رحم باشد بسبب آنکه منی در رحم یا خون حیض محتبس شود بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد
شود و بقلب و دماغ رسد و مشابه صرع و غشی گردد و این علت بدوره و نوبت باشد و اکثر زنان را حادث شود با
ابتداء علت حادث شود و بعضی آن را سکته ... و رنگ اختلاط عقل و کسل و نقصان ... ضعیف و تقاضا
نبض و سده طبلی احساس بجای کند و از رحم بقیع گرد و غشی حادث شود و حس باطل گردد و حصول
شده و فرق میان آن و صرع آنست که چون افاقت شود از حالی که بر وی واقع شده بود خبر دهد و عقل بکلی ساقط
نشده باشد و زبد و لعاب از دهان نشود و بخلاف صرع علاج آن در وقت نوبت و اکثر ساقین
کرفتن مستحب باشد و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون افاقت شود بطیبه رود و دار
و چیزها استنشاق نمایند و کسی که شیر ... مسکنه به سیر و پیاز بو نهند مشک یا زعفران یا سمین یا غیره
و شراب ... جلاب انگور ریانه و ... و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش
... طبیعت را لینت ... چون نضج ظاهر شود ایارج ... سکنجبین یک درم
حب ... انیسون ... تخم الخطمی ... آنکه خوشه ...
دهند و ... ایارج الاصول
استعمال نمایند ...
... زعفران ...

بجوشانند و در آن نشینند و ثانیاً روغن گل کش بمقام تدهین کنند و اگر بآن احتباس طمث باشد فصد صافن
یا صافن کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه
و انیسون هریک سه درم و تخم تمام و ... هریک دو درم بجوشانند و با روغن بابونه و شبت هریک پنج درم
و رحم را بآن تکمید کنند و اگر علت ... باشد بغیر از ترویح تصرفی دیگر نکنند **باب پنجاهم** در امراض مقعد
بواسیر زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن صفیحه است یا مشابه ثولول بود
و آنرا ثوالی گویند یا شبیه بانگور سرخ بود آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند و مجموع آن
یا داخل سرج بود یا خارج سرج که از آن خون روان گردد و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق
کنند و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید فتحات شش نخود مرهم و زهره گاو و آب پیاز و مقل و فقه و روغن
بر دالو ... استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ بلیله کنند و اگر سیلان
مزمن طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد در قرص کهربا و ... تداوی کنند
غذا سماق یا انار دانه یا مزو ... و کباب خورند ... کهربا و ... سوخته و گل ارمنی هریک دو درم هلیله سیاه و
آمله هریک پنج درم و تخم گندنا سه درم بکوبند و دو درم مقل به آب گندنا ناشسته حل کنند و ادویه بدان سرشته
و حب سازند و سه درم بخورند **اخر** ... گلنار جفت بلوط بلیله سیاه بلیله آمله هریک پنج درم و دانه
سورنجان دو درم بکوبند و مقل پنج درم به آب ورق سرو حل کنند و ادویه بدان سرشته و دو درم تناول کنند
و اطریفل صغیر و اطریفل مقل مفید باشد و اگر وجع نهایت باشد اکلیل الملک بنفشه خطمی و خبازی تخم
بکوبند و سرو ... بنفشه بسرشته در موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود و با روغن گل و سفیده
تخم مرغ و ... افیون ... بسایند تا مجموع مرهمی شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار
جفت بلوط و جوز سرو و کندر کوفته مجموع ... با آب انگور بجوشانند و در ... بسایند و موضع
بدان مقعد کنند و ... کرده تبخیر کنند و اگر بورق سرو و ... بادنجان ... الخ

ولیوست مار و مازو و مقل و پیاز دو ده کنند نیز مرده کرده و بهترین علاج آنست که حقنه کنند ... بادی

فلدفیون و دیگ بر دیگ نهند تا منسلخ شود و بعد از آن بیه بط و بیه مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو و روغن بنفشه

و کتیرا و خطمی کوفته با هم آمیخته کنند و مرهم سازند و استعمال کنند **ورم مقعد** اگر در حال غیر ... مقعد را حادث

شود و علامت آن تب دایم و حرقت موضع و وجع شدید بود و علاج آن فصد کنند و غذا ماء الشعیر و نبات بجلاب

سازند و غذا بوستن ماش و کدو با شیره مغز بادام خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و برگ بید و بابونه بجوشانند و صافی کنند

و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون با هم بزنند و بکار دارند یا

ده درم تخم ... و روغن گل ... با هم کنند و ... نیم درم و اقلیمیا طلا ... درم ... بسایند و با روغن گل مرهم

سازند و استعمال کنند و اگر ورم ریش شود مرهم داخلیون سازند **ناصور** قرحه خبیثه باشد که در طرف مقعد

حادث شود و از آن ریم پیدا آید و اگر غیر نافذ بود بشگافند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و در مرهم ... سرمه ...

و گلنار هر یک چهار درم و صبر و کندر و عنزروت هر یک یک درم و زنگار ... به روغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند

و اگر نافذ بود قطع باید کرد به آهن داغ و داروهای تیز و بعد از آن مرهمها کنند **شقاق مقعد** ...

اگر شقاق ... یابس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با آب گرم بیاشامند و غذا ... کدو و ...

خورند و طبیعت نرم دارند و مرهم ... سازند ... استعمال کنند یا پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن

بنفشه بیامیزند و بکار دارند یا زرده تخم مرغ با ... روغن ... و آلو ... و کتیرا ... و شمع

مرهم سازند و از آب سرد و ... احتراز کنند و اگر با شقاق ... باشد علاج ...

... با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب ... و ... خطمی و خبازی

... روغن بنفشه مرهم سازند و اگر از آن ... بیاید ... درم بکار دارند

استرخاء مقعد آنست که ... از راه سرین آید و حدوث آن از سبب ... یا قطع

... بود علاج ... باشد ... بود ... علاج آن ... انگشت

بالنگو و ملازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و قطن بروغن قسط و زنبق بمالند و
تا بسفرم و ورق غار و تخم ترب با بابونه و قسط و مرزنجوش و پوست انار و خطمی و اذخر بجوشانند و در آن
نشینند و معالجات فالج استعمال کنند **برودت مقعد** اگر بسبب سرما حادث شده باشد و علامت
آنست که چون دست بر او نهند سرد باشد علاج او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند
و در آن نشینند و مقعد را بسبوس و آب مورد و آب لسان الحمل آلوده کنند و روغن قسط در آن مالند و اسفیداج و مقل و مورد
زیره و اذخر و کندر بر آن نشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و حصیر سوخته بکوبند و بر آن [illegible]
روغن گل بر آن مالند و اسفیداج و گلنار و مازو و شب و سرمه و بلوط و مورد کوفته بر آن نشانند و غذا اسفاناخ [illegible]
دار نیات و حمام [illegible] کنند و اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد **باب نوزدهم** در امراض
پشت از آنجمله **حدب** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بجانب خارج
شود آنرا حدب گویند و اگر بداخل رود آنرا قعس [illegible] مایل شود آنرا التوا گویند و سبب آن اگر در [illegible] باشد که
[illegible] حادث شود و [illegible] سقطه [illegible] از موضع خود زایل کند علاج آن [illegible] دایم [illegible]
و نقرس پشت و تشنگی و قاروره [illegible] و نبض عظیم بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و [illegible] از [illegible]
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشک آب خورند و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا [illegible]
نیلوفر و تخم کاسنی [illegible] هر یک شش درم [illegible] تربد [illegible] خراشیده [illegible] درم [illegible]
ترنجبین هر یک پانزده درم و چون [illegible] شود ده درم [illegible] گردد [illegible] درم و ورق [illegible]
[illegible] درم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و [illegible] ساق گاو
هر یک سی درم [illegible] استعمال کنند و فقرات بروغن [illegible] بمالند **باب** [illegible]
در [illegible] [illegible] علت باشد که بسبب [illegible] غلیظ حادث گردد و علامت او آنست که [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] علاج آن [illegible] از [illegible]

و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش و غیره و دواء صینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ 190
کنند یا از حب سورنجان ترید بریک شقاقل صبر اسقوطری دو مثقال حب النیل غاریقون انیسون بریک یک درم مقل
مصطکی بریک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت است **صفت ماء الاصول**
بیخ رازیانه بیخ کرفس بریک بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس [illegible] بریک ده درم تخم کرفس رازیانه و شبت و انیسون
بریک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمی آید پس صاف کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم ازین
نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک خروع بجوشانند و در حمام بر پشت ریزند و روغن
خروع در فقرات بمالند یا زنجبیل چهار درم و حلتیت ده درم بجوشانند در روغن شیره بریان بریزند چنانچه
آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت بمالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره از فقرات
از موضع خود برود قسط و کبر و سنبل و مر و کرسنه و سلیخه متساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند **وجع**
در پشت اگر از کثرت بلغم بود و برودت مزاج باشد علامت آن سپیدی لون و رقت قاروره و لطوء نبض و علامات
غلبه بلغم بود و بعد از [illegible] امتلاء و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کنند و در مشی و ریاضت ساکن
شود علاج هر روز جلابی از انیسون بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش خورند و
از نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء
شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و [illegible] بر پشت بمالند و احیانا تنقیه بحقنه نیز
کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال مرقد و حمام معتدل و تمریخ روغن
بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه باشد چون علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که در پشت
بسبب امتلاء عروق او بود و علامات آن حمرت لون و شدت حرارت و ثقل آن وجع [illegible] بود و علاج
آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و ترنگبین با آب انار [illegible] تمر هندی یا انار
و غذا نخود آب با شیره بادام و اسفاناخ خورند و بر موضع [illegible] سازند [illegible]

ششم در اوجاع نقرس و مفاصل **دوالی** علتی است که عروق ساق و
قدم فراخ شود و پیچان چنانکه بیشتر حادث شود در پای استادگان را علامت آن ظهور رگهای
ستبر سبز باشد که گرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و حلوای از روباه ترکیب عناب و نبات
و تخم کاهو خورند و غذا نخود ماش مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن بکنند و بعد از
تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بالبند تا باریک شود و از اریبه ان بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه نافخ
اجتناب نمایند و پای را از ریاضت نگاه دارند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر
گردد و شبیه پای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون ساق
و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و هفته دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب آن کنند یا باین حب دیگر قنطوریون باریک شحم الحنظل هر یک ده انگی و نیم تربد یک مثقال مقل کتیرا مصطکی
هر یک دانگی بکوبند و به آب برشته و حب سازند و بعد از تنقیه فصد مابض و کعب کنند و نوره ارمنی
و آرد شیلم و خاکستر کرنب به آب برسر ساق طلا کنند و ساق را از آن تا بعصابه محکم بپیچند و از اغذیه
غلیظ و کثرت مشی و او بخش پای احتیاب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق
باشد بی حرارت و کمودت علاج آن جلاب از تخم مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بشیره
خشکاش خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و قی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل
تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هر یک سه درم قردمانا و دیا هر یک چهار درم بکوبند و با شیر آن تخمه بیان
و دو مثقال یا سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم اسپست بکوبند و به سرکه بسرشند و بپای طلا کنند
و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه بارده احتراز کنند **عرق النسا** وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و امتداد
و حشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای پای برسد و اگر ممتد شود فخذ را باریک کند و عرج حادث شود علاج آن
مثل جلاب از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و تخم مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکاش

خورند و بعد از نضج تام تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر کنند و ضماد بعد از تنقیه مرزنجوش بابونه

و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم و تخم سپندان پنج درم بکوبند و مقل پنج درم در آب حل کنند و

بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک بابونه شبت قنطوریون بیخ کرفس و حاشا و سعتر [illegible]

در آن نشینند و در حمام بران بریزند یا بیخ کرفس و فودنج و عاقرقرحا هر یک ده درم عصاره قثاء الحمار

هر یک پنج درم بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد هر یک درمی بکوبند و زفت ده درم بروغن زیت بگدازند و

ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و لبقی بر اوست نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند خطمی

و خبازی و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یک هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر پنج درم

برگ هر یک چهار درم زیره سه درم خیارشنبر پانزده درم بوره پنج درم آنگاه در روغن زیت یا روغن سوسن

ده درم و از معالجه الغرض ملول نشوند و بعضه و سبل [illegible] تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین چرب

کنند و سورنجان پنج درم و رازیانه و مغز بادام مقشر هر یک سه درم و زعفران نیم درم کتیرا ده درم و قند

مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و آب سرد و در آب کبریتی و نفطی و در آبی نشینند که با آتش [illegible]

و برگ نهند و علق بران نهند و نفط سفید یک مثقال با شراب تناول کنند و اگر تمادی شود داغ کنند

و نقرس او مفاصل الی باشد که مفصلهای دست و پای را حادث شود و نقرس مخصوص است انگشتهای

پای که بود و سبب او جاذبی ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان بود و این ماده دیر تحلیل برود

زیرا که عضو عصبی و ماده غلیظ باشد و شدت وجع مفاصل را سبب آنست که جای بر ماده تنگ است و

تمدد حادث شود و نیز حس مفاصل قویست و دیگر آنکه ماده نفوذ و تحلیل نبرد [illegible]

و مداومت [illegible] و از خواص [illegible] آنست که جمع شود [illegible] سبب غلظ ماده و محل عصبانی [illegible]

که ماده مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بود علامت صفرا [illegible] رقیق کنند و [illegible]

[illegible] ماده و وجع و ضربان و حرارت [illegible] فصد کنند از جانب مخالف

و جلاب از عناب و ریوند ترکیب تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب ماش با شیره مغز بادام خورند و اگر
تب باشد جو آب با عناب خورند و موضع وجع را بصندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب گشنیز و آب کاسنی و آب
لسان الحمل و برگ و پوست خشخاش با طحلب یا سرکه طلا کنند و تلیین کنند به این مطبوخ سنا هفت درم ورق گل
پنج درم ریوند ترکیب بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خبازی و خطمی از یک یک درم مویز منقی ده درم سپستان و هلیله زرد ده
هفت درم مغز فلوس خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ تفاح و خشخاش
سیاه و افیون و زعفران و برگ کاهو طلا کنند و آب برف بدان بریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت
ملمس و حمرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن تسکین حرارت
و ادرار بول با تخم خربزه و آب تربز قی کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و ریوند ترکیب و نبات تناول کنند
یا آب انار یا تمر هندی با نبات و ترنجبین تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند سنا
هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان آلو و هلیله هر یک بیست عدد تمر هندی
و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده مرغ
و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر درد وجع اشتداد کند بنگ با سرکه به آب کدو
و لسان الحمل و برف طلا کنند و استخوان پوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق و تخم بنج
ضماد کنند باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون
وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو با اقلیمیا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند
و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود منضجات تسکین بدین علاج
هر روز جلاب از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره و خشکه نان فلفل و زنجبیل
و زعفران خورند و بعد از نضج تام تلیین بحب سورنجان یا حب شبطرج یا ایارج کنند صبر سقوطری سورنجان
ترید ... ایارج حب کرده هر یک درمی لوز ... هر یک نیم درم تخم الحنظل دو دانگ نمک

حب شیطرج هندی دانگی و نیم مقل مصطکی هر یک دانگی بکوبند و به آب کرفس بسرشند و حب سازند
هلیله زرد تربد هر یک درمی ایارج فیقرا مثقالی تخم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک پنج مقل هر یک دانگی
شیطرج خردل زنجبیل هر یک نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند از این
دو شربت بود و باید که ابتدا از حبها قوی نزنند که ماده رقیق دفع می‌شود و غلیظ باقی می‌ماند بلکه به تدریج تصرف کنند
و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا احتراز نمایند و زراوند و حب الغار و خطمیانا هر یک ده درم و ورق و صبر زرد هر یک
پنج درم بکوبند و ضماد سازند احمر مرزنجوش حاشا سعتر فوذنج قوقی بجوشانند و در آن نشینند و شرب
و تریاق کبیر تناول کنند و تمرین به روغنها گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامات آن کدورت رنگ و قشف
جلد و قلت وجع و صلابت لطوخ بود علاج ایارج مهک و کاوزبان بادرنجبویه را بجوشانند و با
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه خورند و بعد از نضج حب سورنجان یا حب شیطرج یا اسطوخودوس کنند صفت
هلیله زرد و سیاه و صبر سقوطری و درانا هر یک ... فلفل و دارفلفل زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شیطرج و نمک هندی
و مقل هر یک دانگی بکوبند و به آب کرفس بسرشند و آن دو شربت باشد یا تلیین با مطبوخ کنند صفت مطبوخ
هر یک سه درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج قنطوریون باریک بیخ مهک و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک
سورنجان طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند
و چون در گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا دو سه جوش بخورد پس فرو گیرند
و صافی کنند و ترنجبین خیار شنبر هر یک ده درم و ایارج فیقرا یک درم در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا
پنج درم و ورق غار ده درم و قسط و مرو اوره ارمنی هر یک سه درم و عرف چهار درم بکوبند و با روغن یاسمین
طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها و مغزها میالند و هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک سه درم سورنجان طایفی ده درم
و فلفل و دارفلفل تخم کبر هر یک ده درم بکوبند و به عسل بسرشند و مثقالی بخورند و اگر ماده از مرض مرکب باشد
علامت آن باشد که از ... بارده بعضی از حاره ... ظاهر شود و بعضی علامات ماده حاره و بعضی

و بعضی علامات بارد باشد علاج آن حب بادہ مرکب باشد **تعقد مفاصل** آنکه مفاصل صلب بسته شود چنانچه
حرکت نتوانند کرد هر روز حب الملک از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخودآب و شیره خشک اند ساقی
خورند و بعد از نضج مسطحه جهار و جهار مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و پیه مرغ و لعاب مغز
گاو و لعاب حلبه و تخم کتان و خطمی بمالند یا کنجد با آب ... بجوش سحق کنند و ضماد زند یا حلبه و تخم کتان بکوبند و بروغن
سوسن یا نفط بسرشند و ضماد سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلا و شب جماع و آب سرد و تناول اشیا
بارده و استعمال آن احتراز کنند و لبقی ... نمایند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر روباه زنده
یا کفتار زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و از انزروت
و اکلیل الملک و حاشا و تمام و ورق غار و مرزنجوش و شاهسفرم نافع بود والله اعلم **مقاله سوم**
در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از انجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع
بدن را گرم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن
زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر
تشبث با عضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط گردد حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود **باب**
اول در حمی یوم و آن تپی باشد که اولا روح گرم شود پس از قلب و شرائین و جمیع اعضا منبعث گردد و این از اسباب
بادیه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی
و شاید که آن تپ از یک روز بیش نباشد و گر تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامات حمی یوم آنست که
نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد و حرارت او شدید نباشد و با آن خشونت زبان
و تواتر نفس نباشد و ابتدا انکسار و نافض نکند و با آن علامات امتلا و علامات حمی عفن نباشد اما آنچه
از حرارت آفتاب باشد علامت التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده
نشینند و حس نکنند و صندل و گلاب بویند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم با سکنجبین

کرده

بیست درم با عرق گل و بید به آب سرد بیاشامند و غذا الشکات با اسفاناخ خورند و تعلل بکار بود و خیار و خیار
و اجاص و انار مز کنند و چون تپ زایل شود بحمام معتدل روند و بدن را به روغن بنفشه و کدو کنند و بسیار ننشینند
و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع
کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود و علاج آن جلاب از تخم کاسنی و عناب و اجاص و
نبات بیاشامند یا آب انار ترش و نبات با شیره تخم کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و شراب غوره
و ریباس تناول کنند و اگر سبب حمی غم مفرط باشد علامت آن حدت و نارت بول و غلبه یبوست و صغر نبض
و زردی و غور چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید
شرب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم
نبض بود و باشد که با آن عطش نیز باشد علاج آن شراب زرشک و صندل و لیمو و آب انار و نبات هر کدام که
خواهند تناول کنند و غذا انار دانه و غوره خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب بیخوابی باشد علامت آن ثقل و
و تکدر بول و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند
و غذا اجو با کدو و اسفاناخ خورند یا شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و بنفشه و شاهسفرم
بو بیند و اگر تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق
مائی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال آب و دهن و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند
بسفوف انار دانه و رب به چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب
صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و بیدمشک و زبان و استعمال مفرح یاقوتی تجویز نمایند و اگر بسبب خفت
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال به آب سرد شود و موجب حقن
حرارت و تولد تپ بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و صداع بود علاج
جلاب از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از آن تقویت حمام و تعریق

تریاق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع خوا که تلیین کنند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر
سبب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را
بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر سبب غذای بد بود که موجب عدم تحلل شود و علامات آن بطوء و امتلاء و اختلاف
نبض و غلظت قاروره بود علاج جلاب از تخم کاسنی و تخم کوک با نبات و غذا نخود آب ماش مقشر با مغز بادام خورند و
استحمام تقلیل مأکول و مشروب کنند و اگر سبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم کدو با آب خیار کدو یا
سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا کشکاب با کدو و اگر سبب کلام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و
نیلوفر و نبات بجلاب بیاشامند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع خوا که تلیین کنند یا
ترنجبین و بنفشه

باب دوم در حمای دق

و آن تبی باشد که حرارت باعضا علی الخصوص قلب
رسد و موجب افنای رطوبت گردد و عرق بآن نرسد زیرا که حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در تجاویف
اعضا موجود است آنرا مرتبه اول گویند و اگر این رطوبت را فانی کند و متشبث برطوبات شود که در اعضا منتشر
است آنرا مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق برطوبات شود که التیام اعضا بدان باشد
آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی محرقه و حمی غب و حمی اورام و اهمال و خطای طبیب در حبس امراض حاد
شود و در ابتدا اکثر دقت و علامات او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت قوی
و ظاهر نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون امر بنهایت رسد
کند نحول و نحافت بدن و تقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت روی و انخفاض [illegible]
و سر بینی و درد در گردن باریک شود و گوش که چنگ گردد و در [illegible] باشد امید برو نتوان و اما در ابتدا
علاج پذیر باشد و علاج او آنست که در مساکن بارده و مهب شمال جای [illegible] کنند و [illegible]
و کدو و بنفشه خشخاش و گلاب [illegible] خورش خود نهند و [illegible] طبیب [illegible] شیری از شیرها
عناب و خشخاش و صندل [illegible] شیره تخم کدو با آب خیار [illegible] با نبات خورند و غذا [illegible] آب اسفناج

دیگر در فروج کوچک و ماهیان خورد خورند و سرطان نهری بغایت مفید بود و ترین بود بنفشه و کدو
و از بقول کاهو و کاسنی و تره و خیار و از فواکه انار ترش و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و
انگور خورند و سینه و جگر به صندل و آب سیب نیز طلا کنند و از جماع و خواب نصف النهار و از اشیای حاره بغایت
احتراز نمایند و سعی کنند که به هیچ وجه [illegible] نیابند و حمام معتدل رفتن و آب نیم گرم و نیلوفر و برگ بید و کدو و
شستن مفید بود و احیاناً مفرح بارد تناول کنند و اگر از تب و بسط سفر عروض حادث شده باشد ترک
تسحاش و بنفشه با لعاب بهی و بید و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر سبب اسهال جلد
شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و شربت کنند و قرص [illegible] مفید بود گل ارمنی [illegible] ساده هر یک چهار درم و رق
گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک [illegible] طین مختوم هر یک سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم [illegible]
بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم [illegible] دو درم مجموع بکوبند و به آب [illegible] بسرشند و مثقالی تناول کنند
باید که مدقوق را از هوای گرم و از هوای [illegible] سفر محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و بر او و [illegible]
و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و اشعار [illegible] استماع کنند و از جماع
و غضب و جوع و عطش نگه دارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر و رب گل و صندل سفید [illegible]
هر یک سه درم تخم خیارین [illegible] کدو [illegible] هر یک [illegible] صمغ عربی [illegible] کثیرا هر یک دو درم
تخم [illegible] یک درم کافور نیم درم بکوبند و با لعاب [illegible] بسرشند و قرص سازند [illegible] مثقال بخورند و چون [illegible]
[illegible] باشد قرص کافور با شیر [illegible] [illegible] کنند خورند و اگر گوشت [illegible]
دیگر [illegible] سیب [illegible] امرود کاسنی و [illegible] عرق [illegible] درم
[illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] واقع گردد و باشد [illegible] حادث شود [illegible]
[illegible]

باشد مثل شربت [illegible] و شربت انار و شربت سیب شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل زرده تخم مرغ و [illegible]
نیمبرشت تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلوای شکر و شیر و قند و استعمال حمام معتدل و از [illegible]
[illegible] مثل [illegible] عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و [illegible] بروغن بنفشه و بادام و زرده تخم مرغ

باب سیوم در حمیات عفنه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول در اخلاط حادث شود و آنرا
گرم کند و آن عفونت بتدریج منتشر می شود و بسیار باعضا رسد و این حرارت که از عفونت خلطی شود
خالی نیست که آن متعفن [illegible] آنرا [illegible] و آن از غلیان خون عفونت حادث
می شود و اگر متعفن [illegible] که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر در داخل عروق است
از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم
بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه گویند و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و امثال آن حمیات
دایره متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل برود و تب زایل گردد
تا آنکه دیگر آن ماده جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود
ربع و تعفن دم در خارج عروق در [illegible] بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات
مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود همچو ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب حمی
صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچو ترکیب غب لازمه با غب دایره یا ترکیب آن
از نوعی فرد واحد بود همچو ترکیب دو غب و دو ربع و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی و [illegible] عفونت
بسبب غذای ردی همچو [illegible] باشد مثل قدید یا غذای که مستحیل [illegible] شود مثل [illegible] یا غذای که [illegible]
حاصل شود مستعد [illegible] عفونت بود مثل [illegible] یا عفونت بسبب کثرت [illegible] حادث شود
[illegible] که از تعفن [illegible] در عروق حادث شود و [illegible] اول [illegible]
[illegible] باشد زاید باشد بسبب [illegible] مقدار [illegible] بسیار بود [illegible] تحلیل باشد

واین ضعیف بدترین اصناف او بود **دوم متناقصه** و او آنست که هر روز کم آید و انتقاص پذیرد و سبب آنکه
تحلیل از تعفن زاید بود **سیوم واقفه** و او بر یک حال بود نه زاید شود و نه کم و سبب او تساوی تعفن
و تحلیل باشد که این تب بمحرقه و برسام منتقل شود و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد
دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و غلیان و امتلاء عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظ قاروره و عظم
و سرعت و امتلاء نبض بود و این تب مشهوره نباشد و استعداد بطرق تب نکند علاج آن در روز اول یا سیوم
فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامت در تخفیف نیز
شاید و هر روز جلابی از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا آش کشک
و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل و بنگوشه بدهند و اگر مزمن باشد شراب غوره
و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بقوت فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر بامداد دهان و زبان
بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهدانه و بیهدانه بر زبان بمالند و در پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند باین طبیخ
سناء مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق گل هر یک پنج درم عناب پنج عدد سپستان بیست عدد آلو سیاه ده
عدد آلوی گیلی پانزده عدد شیرخشت و ترنجبین هر کدام پانزده درم و اگر علیل ضعیف باشد آلو سیاه و گیلی
هر یک پانزده عدد عناب پنج عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم بجوشانند و
بشیاف [illegible] بکنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان بیست عدد
جو مقشر نیم کوفته ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم املاح پنج درم و اگر با آن تب
تشنگی باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت [illegible]
و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال بکنند **سیوم فصل** اگر کثرت تعلیل چون حادث شود علامات
این تب ثقل بود و او را حمی یوم کثرتی باشد و از مطبقه ضعیف تر علاج آن فصد و تبرید و تلطیف بود و اقتصار
بر مزورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد بفواکه و ترنجبین کنند **حمی محرقه**

صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق نوبت نیز باشد اد کند علامت
آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و ... و سرخی چشم و نبض سریع و متواتر بود و قاروره
ناری بود علاج آن هر روز صباح از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو با ...
خشخاش خورند و اگر سرفه باشد میانه نهار روز سکنجبین و شربت حماض و لیمو تناول کنند و اگر سهر باشد شربت خشخاش
و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفر باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین
ساذج ده درم تناول کنند با آب برف و اگر سرفه باشد سناکی پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیارین هر یک
سه درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول کنند و مشروبات بارده
استعمال کنند و اگر بیخوابی بود وقت خواب شربت خشخاش لعق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم خرفه
با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و نقوع زرد آلو نیز مفید بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید ...
حماض و لیمو و صندل کنند و غوره از تمر هندی و آلو گیلی و انار دانه و نارنج با فروج خورند غب خالص
تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب روزی بیاید و روزی نه و زمان او از چهار
ساعت تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشعریره و نافض بود و زمان سرما او اندک باشد و نائبه ...
از دو غب بیشتر و هر روز آید علامت آن تشنگی به افراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره
ناری بود علاج آن هر روز صباح از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب انار یا ترنجبین و نبات
غذا با تمر هندی یا آلو بخارا خورند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ در هشتم یا دهم روز سناکی ورق گل
پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم آلو سیاه و گیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال این جمله استعمال کنند سناکی هفت درم ورق گل ...
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد و مویز منقی ...
... هر یک ... لبلاب ورق چغندر دسته ... و شکر سرخ هر یک ده درم ...

ده درم و شراب ورد با سکنجبین و شراب دینار بی با شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا
اشربه ده مثل آب خیار کدو و شیره تخم ترک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند
و اگر در طبیعت حبسی باشد تقویه فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر و سکنجبین تلیین کنند **صفت** قرص طباشیر
دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر دو درم و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک نیم درم بکوبند بلعاب بهدانه [illegible]
و قرص سازند و شقاقل بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد
و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره و تره شک و انار دانه و تمر هندی با فروج بخورند **حمی** بلغمی نایبه و
آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد و غالباً
که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هیجده ساعت علامات آن نافض و شدت
سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج روی و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب
نباشد علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند با سکنجبین و گلقند و غذا نخود
و نخود با اندکی رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم [illegible] با سکنجبین
و سکنجبین ساده و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و تلو [illegible] نیز شاید و وقت نوبت مطبوخ
شبت و ترب و بیخ مهک اندکی عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد بدین مطبوخ تنقیه کنند صفت مطبوخ [illegible] درم
بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک [illegible] درم تربد [illegible]
و مجوف دو درم ناردین [illegible] نیم سنبل رومی [illegible] نیم و مویز طایفی پانزده درم گلقند ده درم و خیار شنبر
پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر مزاج قوی باشد [illegible] ایارج فیقرا بر سر آن مطبوخ کنند و بعد از دو
[illegible] روز حقنه کنند ایارج حب تربد تخم کرفس انیسون هر یک [illegible] درم نمک هندی دو دانگ غاریقون [illegible]
بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب ساخته بلع کنند و مکرر تقویت معده گلقند و رازیانه کنند و اگر [illegible]
شود حب ایارج و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند **صفت** **قرص**

قرص غافت عصاره غافت ترنجبین هر یک شش درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم
بکوبند و به آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و اگر از سده خوفی باشد
قرص افسنتین با سکنجبین بزوری تناول کنند قرص سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم
و عصاره غافت دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفته کنند و یک
شبانروز در دو رطل آب و پنج رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا با رطلی آید و با عسل رطلی یا قند بقوام آرند
حمی لثقه تپ بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علامات آن همچون علامات دایره باشد مگر آنکه
آن سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض
سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج تام تلیین با مطبوخ کنند سنا مکی پنج درم تخم کاسنی رازیانه
بیخ مهک ورق گل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد اجاص بست عدد ترنجبین
و خیار چنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد موصوف در مهی و سقمونیا دانگی تحریک کنند
یا معجون خیار چنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچو علاج نائبه باشد اما قرص غافت در این
قسم مناسب افتد حمی ربع دایره تپ سودائی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن بود
و این تپ روزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یکروز نه و آنرا ربع معکوس
گویند و تپ ربع از سودای طبیعی یا از اخلاط سوخته حادث شود و اکثر بعد از حمیات عفنه باشد و شاید و باشد
که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بهترین ربع بود علامات ربع آنست که ابتدا با نافض کند و کسر اعضا
و سرما قوی و چون گرم کند گرما آن با افراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامات آن حرارت و غلظ
بول و تشنگی با افراط و سرخی ماندگی و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات و اورام حادث شود
و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن التهاب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود

بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن لین نبض و غلظ بول بود و
دوام و درازی باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبیعی بود علامات
آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت تا دره بود آنرا علاج این باشد که اطبا آنچه او بمعالجه آن مشغول نمیشوند
و غذا از زیره‌باج و زرشک و نخود آب با کدو تیهو خورند و از شربت سکنجبین بزوری و ساذج و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه
غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامات غلبه خون باشد فصد اکحل
یا باسلیق بقیفال کنند و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود ببندند و بعد از چهل روز بتنقیح ماده
ماده مشغول شوند و هر روز جلاب از بیخ مهک تخم کاسنی و گاوزبان با انگور و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود
و ماش با شیره خشخاش و فروج فربه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم بلیله سیاه
پنج درم بنفشه چهار درم با انگور گاوزبان تخم کاسنی و رازیانه و کشوث و اسطوخودوس بسفایج و نیلوفر و بلیله آمله
هر یک سه درم سبوس طالیقی پانزده درم ورق گل چهار درم بلیله زرد کابلی و افتیمون هر یک هفت درم شیره و دستیه
و اگر بنفشه ده درم تخم اترج ده درم عناب ده سپستان بیست دانه ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم و تعیین
زران دو سه روز مطبوخ افتیمون با حب آن معجون نجاح یا شیره و با انگور بسنا تناول کنند تا اکثر ماده بیک
مسهل زایل شود و اما آنچه از احتراق صفرا بود جلاب از بیخ مهک و گاوزبان تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین
و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم
پوست بلیله زرد پنج درم سبوس طالیقی پانزده درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم یا هفت درم و با انگور و
گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح یک مثقال از آن حل کرده بیاشامند یا این حب
کنند پوست بلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک درمی مهک هندی کثیرا هر یک
دانگی مصطکی نیم درم کثیرا از آب حل کنند و دوا باقی کوفته و بیخته بدان سرشته حب سازند و علاج آنچه از
احتراق بلغم باشد جلاب از بیخ مهک رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره

باشد بخشخاش خورند و تلیین طبیعت باین طریق کنند سنای مکی و هلیله کابلی و سیاه و افتیمون هر یک مقدار سه درم تربد ده درم ریزانیده تخم
کاسنی تخم کشوث بسفایج هر یک سه درم بادیان و انیسون هر یک چهار درم مویز منقی ده درم جوشانیده
شکر سرخ ده درم و شربت بزوری داخل کرده هر روز نوبت اسهال کنند و تجویز باید که وقت نوبت
باشد و اسهال هر روز نوبت کنند و طبیعت را تلیین کنند اگر تشنگی شود حقنه سازند شکر سرخ و ترنجبین و اجابت
سریعتر شود و بالین سکنجبین مفید بود و حقنه باید خورد و آنکه بسفایج کنند و حرارت آن باقی ماند و
احیانا خورد و بطریق کنند تخم و تخم ... چهار درم و پنج درم تخم ... حلبه ... هر یک
نانخواه و سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و عسل سرشته بقدر ... استعمال نمایند و رعایت حال طحال کنند و قرص ... سک
مارا ... ساکنجبین بزوری کنند و باید دانست که این تب ... خطر است اگر چه دراز میکشد و امان از جذام و
برص و سوداء و سرطان و فالج ایمن ... چنانچه گویند تا دوازده سال دیر باشد حمی
ربع لازمه تبی سوداوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و
نوبت نیز نشود و کند و باقی ارکان نافض بود و علاج آن همچنین علاج ربع باشد و او فصد ضروری باشد و استعمال
مسهلات و ادویه قوی تر باید کرد و اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع تب آن
باشد که یک روز آید و سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تب
از مواد غلیظ متولد شود و شبیه به ربع باشد و علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد
و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و نمک زرد ده درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و نمک یکدرم
و عسل ده درم حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچو علاج تب ربع باشد حمی
انفیالوس تبی باشد که در آن احساس برودت عظیم کنند در باطن و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و
لهیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج آن هر روز جلابی از انگور و زنیانه و تخم کرفس کافسنه
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه کنند بایارج فیقرا و حب صبر استعمال نمایند

تربد سفید بریان درمی غاریقون نیم درم حل داتک مکوبند و به آب کرفس بیامیزند و شربت سازند و بعد از دو روز قرص
مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن چون علاج حمی بلغمی بود. حمی البلغم یا تی باشد
که در باطن حرارت شدید به محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و التهاب عظیم بود
و ماده این تب بلغمی زجاجی باشد علاج آن هر روز جلاب با آب انگور و شیره خیار و بیخ ... گلقند تناول کنند و بعد
نضج طبیعت مطبوخ خیارشنبر کنند با برنجاسف مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل سه درم تخم کاسنی سه درم
تربد یک درم سپستان دوازده عدد عناب آلوی سیاه و گیلاس هر یک ده دانه ... با انگور ... هر یک ده درم مغز
خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ ... درم بعد از تنقیه گلقند انیسون تناول کنند
یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بکوبند و با ده درم گلقند بیاشامند ان شاء الله. حمیات
مرکبه بدانکه حمیات مرکبه بغیر ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره با لازمه دایره با دایره و لازمه با
لازمه و ترکیب با داخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و مداخله باشد چنانچه تبی در عقب تبی بیاید و ...
باشد چنانچه دو تب با هم آمیزد و با هم زایل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که از آن ... افتد
در ترتیبی نباشد و اما آنچه نامی نهاده و قانون معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن چهار گونه
باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا محرقه با بلغمی
و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این حمیات اعتماد بر روز نوبت تب باید کرد بلکه ...
بعوارض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط
باشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمییز میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفرا نافض سریع
باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض به سرما اندک بود و زمان تب دراز بود و روز نوبت بلغم
سرما و نافض سخت باشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد متحد و فرق
میان نوبت هر یک توان کرد ... ... بود و دو ساعت ... بلغم ... باشد

باشد و از معالجۀ آن طول نباید کشید و مسهلات قوی نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود در بلغم غلیظ
ابتدا بدین ترتیب اگر علامات صفرا غالب باشد بروز جلاب از تخم کاسنی و تخم کشوث و نیلوفر هر یک سه درم و اجاص ده عدد
نبات ده درم تناول کنند و غذا مزوّرها اند که نخود خورند و بعد از نضج تلیین با این مطبوخ کنند صفت سنای مکی
زرد کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی از زیانه تخم کشوث هر یک سه درم … هر یک چهار درم
مویز طایفی ده درم اجاص آلو گیلی عناب هر یک ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم …
دو روز تحریک به این قرص بنفشه کنند صفت بنفشه دو درم ترید بلیله زرد هر یک سه درم رب السوس … درم
… کوفته به آب سرشته و با جلاب از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز
جلاب از تخم کشوث و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود خورند پس اگر اخلاط به جذب … مایل شود و علامات آن
ثقل شراسیف بینی بود و … مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب هضم کنند و اگر به قی مایل باشد
علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس مسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری
ساده با گلقند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود صفت آن ورق گل دو درم سنبل تخم کشوث
هر یک چهار درم تخم خیارین کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و به آب رازیانه سرشته و … با سکنجبین تناول کنند
و اگر مساوی بود به قرص غافث تحریک کنند معالجه که در بلغمی وارده ذکر رفت بکار دارند حمی مختلط
چنان باشد که انواع … و تب … باشد و علامات آن مختلط باشد و در … آنست که تخمین …
… ترکیب خلط و غلبۀ یکی بر دیگری بعض آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج چنان کنند
که گاهی استفراغ ماده کنند مسهلات لطیفه و گاهی به تسکین و تقویت مشغول شوند و مادۀ آنکه قصد آن
بیش باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع
بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر مساوی باشد معالجۀ مرکب کنند و در تقویت
طبیعت کوشند حمی غشی تب باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این بیشتر از

از زیاده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بلغم معده را
بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد علامات آن آن باشد که بیشتر اوقات بدون [illegible] آید
و تهیج و دیگر علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب [illegible] بر رو زنند و اطراف بندند و شکم
برفق مالند و سکنجبین با آب گرم [illegible] قی کنند و [illegible] زبان و [illegible]
کنند یا تخم [illegible] درم [illegible] و سکنجبین ساده یا [illegible] غذا نخود آب [illegible] تلیین طبیعت کنند [illegible]
[illegible] درم [illegible] با یک [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم روغن بید [illegible] هر یک ده درم [illegible] هر یک [illegible] درم
و اگر این سبب از زیاده صفرای کراثی یا زنجاری حادث شود علامات آن عطش و کرب و اضطراب بود و [illegible] آید علاج
آن [illegible] آب انار [illegible] با نبات خورند و تلیین طبیعت [illegible] کنند و صندل و گلاب
و کافور [illegible] بر سینه طلا کنند و در استفراغ اخلاط مبالغه ننمایند [illegible] کنند تا [illegible]
غشی زیادت نشود حمی لیلیه نهاریه حمی لیلیه آن باشد که شب آید و روز [illegible] کند و نهاریه آنکه روز آید و شب
زایل گردد و این [illegible] باشد و غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلاب
از تخم [illegible] و [illegible] و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت [illegible] کنند و معجون [illegible] کنند و در
نهاری غذا شب خورند اما باید که [illegible] بخسبند و [illegible] مناسب بود و در لیلیه غذا روز خورند و چنان
کنند که وقت نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا عفن
شود و تب و مزاج [illegible] گردد و موجب عفونت رطوبات شود و از آن حمی تولد کند و علامت وبا آن
[illegible] شود و باران کم آید و حیوانات [illegible] گریزند و ضفادع و حشرات [illegible]
[illegible] و علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط
اشتها و خفقان و وجع معده و [illegible] اختلال [illegible] و عرق و [illegible] علاج آن فصد کنند [illegible]

و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب و آب سرد تشنه [illegible] خورند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل
و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار یا فروج خورند و تعلل بحوضات و محللات کنند و اگر در ابتدا
بدن بسیار بود تسکین حرارت مفید و تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین حال
بهتر از تحریک بود و مشروبات و نخود آب استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد **حمی جدری**
بدانکه ماده الجدری خون است که بعد غلیان و عارض شود و بهترین آن است که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد
و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامات ظهور جدری درد پشت و خارش بینی و خشش اعضا
و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و اکثر حکم
از جدری بود و آنرا انبوهی نباشد و بزرگ نباشد بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و اگر
بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامات قریب آن بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه [illegible] اگر
سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتدای بروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب
عناب و نیلوفر با شکر تناول کنند و غذا حریره یا عدس [illegible] خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شکر در [illegible]
بریزند تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت تبرید قلب اولی باشد و اگر دیر
بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بخور [illegible] انجیر و [illegible]
و الجدری تمام بیرون آید [illegible] در فراش [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible]
و هرچه [illegible] دور کنند یا چوب گز بجوشانند و گلاب بیامیزند و بر اعضا بزنند یا ورق گل سرخ کنند و بر اعضا مالند
تخم ریحان و آب کشنیز تر و سماق [illegible] بچکانند و در عین [illegible] کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر [illegible]
شراب صندل بخورند و اگر [illegible] شراب خشخاش و بنفشه [illegible] قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و [illegible]
[illegible] شعیر و بادام و [illegible] بریان کرده و یا خشخاش بریان بوده تناول کنند و قرص کافور یا [illegible]
و یا شراب [illegible] استعمال کنند و اگر سستی بر طبیعت غالب شود شراب [illegible] و نیلوفر به آب گرم کرده

بپاشامند و پستان و شقیقه در جواب اندازند و پیش از این تصرف نکنند و در تدبیر تلطیف دم سعی کنند و اگر خون بسیار
شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم و احکم **تدبیر ناقه** و نقاهت حالتیست میان
صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی و دلیل باید که تفقد حال او کنند و احوال و امور که
او را حادث شود متفحص باشند پس اگر در نبض سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و تشنگی و خشونت نفس و قلق
و تب بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست باید که بتحسین تدبیر و معالجات که ناقه از آن تنگ نیاید مشغول
شوند و بملطفات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون حاجت بود از زوال تب
بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت کنند و چون در سه روز بگذرد در خوردن کرنسا نخود باید بدهند گوشت ماهی سبک
تناول کنند و از امتلاء و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند آب حمام مناسب بود و در بیرون
آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مسلخ زمانی توقف نمایند تا از بخار حمام
زایل شود و بتدریج و تأنی بمسکن روند و از عوارض نقاهت و بدنی احتیاط نمایند و اگر ضعف کلا منبض تابع
طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی
و غذا زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش سفرجلی تا بدن را قوت تمام حاصل شود جماع نکنند و چون
قوت گیرند در ماهی یکبار زیادتی نیارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود مقاله

چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب

باب اول در اورام و بثور

ورم علتی و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده
که در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورمی که ماده آن دم باشد فلغمونی گویند
و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد
و زیادت ماده ورم بلغمی اگر بمخالطه عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر در اصل عضو باشد
سودا بود سرطان گویند و اگر مولد باشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه سوداوی و صلابت

ورم فلغمونی

صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیت باشد اگر عام شود استسقا زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از
ریح بود اگر مخالط اعضا باشد و لین بود تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته می‌شود ورم
از ماده دم حادث شود علامت آن درد و ضربان و انتفاخ و تب و تشنگی بود و رنگ ورم سرخ باشد و بکمودت
مایل بود و علاج آن فصد در ابتدا کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعالی بدن باشد قیفال یا اکحل [illegible]
و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند با آب انارین و نبات با شیره تخم کدو
و سکنجبین و غذا آب جو یا ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم در
مغابن بود یعنی مغز غدد اعضا رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نرسیده باشد
استعمال مبردات و رادعات مثل صندل و گلاب و نوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و
بستان افروز بکنند و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از سه چهار روز که ماده بدرد محلل مثل بابونه و خطمی و برگ
ترب و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده پخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع شود
محللات یا منضجات مثل برگ چغندر و مرداسنگ و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن ابتدا در جمع باشد
و چون نضج یابد منفجر گردانند به ادویه یا به آهن و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر او نهند فرو رود
و بعد از آن که منفجر گردد ماده بکلی مستفرغ شود مرهمهای مندمله استعمال کنند اما اگر ورم در مغز غدد اعضای رئیسه
حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن یا محللات
استعمال کنند و قطعاً استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی است که آن را شقاقلوس گویند و
او آن است که ورم متحلل نشود و تحلیل رود و نضج شود اگر از فساد چون عضو سیاه شود و عضو را ضرر رساند علاج آن
قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بمانند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترها بعمیق فرو برند
تا ماده مستفرغ شود بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند **حمره** ورمی باشد که ماده آن صفرا و خون
بود علامت او آن است که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی و روشن بود و حرقت باشد و چون دست بر او نهند

سرخی برود و چون دست بر او نهند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن نیکو
علاج فلغمونی باشد لیکن در وی تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر **ورم رخو** و آنرا اوذیما نیز گویند
از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر او نهند فرو رود
و زمانی همچنان غایر ماند علاج آن هر روز حب ایارج با تربد مسهل بدهند و سکنجبین تناول کنند و غذا نخود آب
و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تا لین طبیعت حب ایاره و معجون خیارشنبر و مسهل بلغم کنند و بوره ارمنی
و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه
طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد **سلعه** ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از عضو
خارج بود مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد و علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و ایاره لوغاذیا و استعمال
داخلیون و اگر به تحلیل نرود بشکافند یا ادویه منقرض مثل قلقدیون و دیگر بر وی گذارند و چون منفجر شود کیسه
او را بتمامه بیرون آرند و جراحتها را مرهم بکار برند **سرطان** ورمی سوداوی بود صلب و علامت آنست که در ابتدا
کوچک بود و بعد کم کم بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس شود و عروق سبز و
مثل دست و پای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و نقوع
و ایارج نیز مفید **صفت** افتیمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یک دو درم نیم بلیله سیاه [illegible]
درمی ملح نفطی و اسقیل غاریقون [illegible] کوفته با آب کرفس سرشته حب سازند [illegible]
را دوا استعمال کنند و بعد از تنقیه طلاها مثل روغن گل و سفیداب با توتیای مغسول و مرهم داخلیون و اگر
صلب باشد دواهای [illegible] قطع کنند و اگر تقیح شود توتیای شسته و [illegible] روغن گل
و گل ارمنی [illegible] با روغن گل [illegible] با سرطان [illegible]
و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم [illegible] حادث شود [illegible]
[illegible]

شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم
داخلیون با آرد جو و ترمس یا بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درم و ایرسا و زفت
و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند
ضماد اشنه کرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار و ورق غار با زیره هر یک سه درم علک البطم چهار درم بکوبند و با
بول کودک استعمال کنند ضماد آخر پیه خوک و راتینج و بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر است
که بر پوست تنک ظاهر باشد و این بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که احتیاط قطع کنند تا
عرق و شریانی قطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی باند قلقدیون استعمال کنند و بعد از آن ملحمه بکار دارند
ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال
مبردات بافراط کرده باشند و ماده منجمد شده علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون آن بلون بدن
باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او بلون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال
ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و ورق بابونه
و خیری با هم بپزند و در سنگ مغلی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و بنهند ایضاً
مقل اشق جاوشیر بیرزد باده مرکب با هم بکوبند و استعمال کنند **غدد** آنرا دشید گویند و فرق میان
او و سلع آنست که او در میان عضوها باشد و آنرا علاقه نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر بدو منصب شود و
دیگر در جنب او پیدا شود علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی
ببرند و قطع اسرب بران ببندند و اگر در پس گوشت باشد آنرا جلا کنند و آنرا بجا کسر حلزون و پیه و نمک
کنند **جاورسی** ورمی باشد که در عضوها غددی مثل حبه سندی و دانه برنج واقع شود و بعد
آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ رو متغیر گردد و باشد که از آن صدید و ریم سبز ریزد
و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و در همه رنگ آن سیاه و سبز باشد

در حین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بشربت حماض و لیمو و صندل و سیب انار ضروری بود و غذا
عدس و سرکه خورند در حوالی آن خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند در موضع بارده
ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور سوده بر سینه طلا کنند و بر ورم هم طلا کنند اما اگر آن موضع را
حجامت کنند ماده جذب کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند مناسب باشد **نفخه** ورمی ریحی بود علامتش
آنست که بجو خشکی پیدا و چون انگشت بر و نهند فرو رود و در حال باحال اول رود و محسوس گردد که ورم
و اگر بزرگ باشد چون دست بر و زنند آواز کند علاج آن جلاب از تخم کاسنی و سداب و رازیانه یا گلقند یا نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و تواین دران کنند و تخم به بموضع نهند بی شرط و در روغن
بابونه و سداب دران کالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم با آن بجوشانند و صافی کرده
در روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند **دبیله و خراج**
دبیله ورمی بزرگ بود و لون او مختلف بود بدین باشد و صلب بود و با آن وجعی نباشد و دران بود و جمعیت غیر نضج
شده باشد و خراج آنست که ورم جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج
آن تسکین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج
شکافته شود و مواد در وی بیرون کشند و بعد از آن مرهم ملحم کار فرمایند و از غذا تخم نرگس یا تخم کتان
و انیسون با لعاب خردل ضماد کرده باشند **ورم و بثور** بثرها [illegible] ورام بود بعضی دموی بود و بعضی
در ربیع و صفراوی [illegible] جمره و بلغمی [illegible] و سوداوی [illegible] اول **دمل** بثره بزرگ
باشد و ماده آن دموی باشد که با آن [illegible] تا سه [illegible] باشد و از [illegible] و کثرت تناول گوشت و شیرینی
متولد شود و بدترین او آنست که در [illegible] باشد علاج آن فصد و تنقیه [illegible] مطبوخ [illegible] یا مطبوخ هلیله و [illegible]
[illegible] شیرینی احتراز نمایند و علاج [illegible] مطبوخ [illegible] کنند **شرا** بثوری چون [illegible] باشد
[illegible] حرقت [illegible] و حکاک [illegible] باشد [illegible] ازو

گر اندام قرار یابد بلغم بود تب برخیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در
حادث شود و در شب اشتداد کند علاج دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و سقمونیا یا مطبوخ
هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل**
بثوری چند باشد که در شب حادث شود و با آن خارشتی عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام
با سبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه** نمله بثوری چند صفراوی
بود و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد مایل باشد بصفرا اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس
و اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارشتی و سوزشتی عظیم بود علاج هر دو تنقیه کنند از صفرا و روباه ترکیب
و حضض و عدس و اقاقیا و صندل و آب کاسنی یا آب روباه ترکیب طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود
قرص اندروخون طلا کنند **صفت آن** مازو کندر شب یمانی هر یک سه درم قلقدیس [illegible] زراوند ده درم
بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند **هم سفیده**
مازو سبز [illegible] زرد چوبه گلنار زراوند طویل قیصوم بکوبند و با موم روغن [illegible] استعمال کنند **جمره**
بثوری چند پهن باشد که بنات سرخ بود و با آن سوزشتی و الم بود و ماده آن صفرا بود و یا دم
رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و حجم بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ
شود و باقی علاج او همچو علاج نمله باشد **نار فارسی** بثوره چند باشد که حادث شود زود خشک شود و بسته
گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتداء ظهور آن ظاهر سرخ و [illegible]
زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور و لعاب [illegible] ضماد کنند و مازو و فوفل [illegible] سفید بود و از
حلاوه و گوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند باشد و اندرون آن چرک یا آب تنک [illegible] و از غلیان
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن [illegible] و دم را تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده
مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار ترش و [illegible] گرداند تا آنچه [illegible] باشد بیرون آید علاج آن

مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند اگر خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند **عرق مدنی** باشد که ظاهر
شود و شکافته گردد و از آن چیزی چون رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن جراحتی تب و حرکت کرم کند بعضی گویند آن
کرمی باشد به تدریج دراز گردد و اگر گسسته گردد آن جراحت بد باشد و در ساق پا بیشتر پیدا شود و در بلاد گرم
و مصر و خراسان و طبیبان بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع شود و به حرارت منعقد
گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و تنقیه به مطبوخ افتیمون و حب قوقایا
کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا آن را به صندل و کافور و صبر طلا کنند و چون
بیرون آید به قطعه اسرب ببندند و هر چند دراز می‌شود به اسرب می‌پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان
به آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا به آسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و مرداسنج
پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر گسسته شکافند و آنچه باقی باشد بیرون آید و بعد از آن مرهم ملحم
بکار دارند **سعفه** قرحه باشد که در رو و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که متقرح شود
و خشک ریشه گردد و اگر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آن را شیرنج گویند علاج اگر شیرخوار
باشد فصد قیفال و عرق یا فصد مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه به مطبوخ
و شاهتره بکنند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک ده درم بکوبند و پنج درم
عسل در خل خمر حل کنند و هم با آن بیامیزند و قرص کنند و در وقت حاجت به آب کاسنی و روغن گل
و طلا کنند یا مازو و زراوند طویل و گلنار و ... و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و گوشت
و پوست انار و مرداسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد ... سفید بود و از ماده
سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان ... کشند و آن را ... کرده و ... باشد و اگر غلیظ
و صلب باشد پیه ... داشتند ... بر آن نهند و صبر و مرداسنج با روغن ... بسایند و طلا کنند
[illegible]

که در آن چیزی پیچو چشمه ظاهر گردد علاج آن تنقیه بدن بکنند و بنجاسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر است که
از آن رطوبتی پیچو غدد گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در وی باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و
مرداسنگ در روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که بغایت سرخ باشد بجدری که بسیاری زنگار
سوخته و سرسوخته و انزروت هر یک سه درم و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند **ثؤلول**
بثره صغیره است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن
کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و پنگ بزر با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا انجنکشت با سرکه و آنرا
بآهن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند قلدیفیون چون یک برگ نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و شحم الحنظل
و زنجار و نوشادر و آهک آب نرسیده بسایند و بآب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد
و اگر در روی و پیشانی ظاهر شود و آنرا بورق و بوره و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم یا صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره
با سرکه طلا کنند نافع بود **بلخیه** بثره باشد که متقرح گردد و خشک نشده گردد و از آن صدید آید علاج آن تنقیه بدن
کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویزج و زرنیخ مساوی بکوبند و با عسل
و زیت و سرکه طلا کنند **قوبا** بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا در سرخی
تیره رنگ و بر روی آن پوستی پیچو فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ
بکنند و آنرا به بلیله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت
و شمع مرهم سازند و بمالند یا بیضه مرغ و زیره و روغن بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا
چرک دندان صائم و روغن گندم و پیاز و کبریت زرد هر یک پنج درم نخود و اشنه هر یک شش درم بکوبند و با سرکه
طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظ احتراز نمایند **توته** بثره باشد که از اخلاط محترق حادث شود
و اگر در ریش بود علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیای حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا آب حنظل
بخواستند تا از آن عفونت ساید پس مرهم نهند **جرب** شراتی بود که با آن حکه و سوزش باشد

و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک بود و امتلا نماید و بعضی تر باشد و از او
صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات و غذا
شوربا ماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا صبر و شبرم بیاشامند یا این مطبوخ سنا
هفت درم پوست هلیله زرد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره ده درم بنفشه و نیلوفر هریک سه درم افسنتین
یکدرم آلو سیاه هریک بیست عدد عناب ده سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت گرفتن شود هفت درم مقشر
افتیمون در خرقه کتان بندند و دران اندازند تا بجوشند و آنگاه صافی کنند و بیست درم خیار شنبر و پانزده درم
ترنجبین بسر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و مازریون با افتیمون درین مرض ام مفید افتد و حب
شاهتره و غیات نافع صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی تخم شاهتره صبر سقوطری هریک دو درم
سقمونیا بریان کرده سه درم مثقال دانگی همه را بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب با دوای
مخصوص طلا کنند دوای کبریت زرنیخ هریک پنجدرم مویزج قردمانا هریک ده درم بکوبند و با سرکه طلا
نافع بود زیبق مقتول و خربق و قسط و اقلیمیا نقره و کندش مساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا
کنند اخر بوره مقتول کبریت کندش خربق قسط حنا زراوند میعه سائله بکوبند و با روغن گل و آب و سرکه
طلا کنند در حمام و بعد از آن آبی که در وی مورد و سوسن و بابونه جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن صندل
و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و بدن را به روغن بنفشه و کدو چرب کنند و بادام تلخ و مر
و مرداسنگ هریک سه درم کندر پنجدرم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند **خشکی اعضا**
بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع خوراک با تمر هندی
و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و اسپغول و خبازی
سیالده و ... شربتی از تمر هندی با آلو بخارا و نبات و سکنجبین و عرق گل ... خشک باب ... خورند
و تلیین بدن به مطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از یاقوت و نشست در آفتاب احتراز باشد

نمایند شب یمانی بجوشند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و دران مالند یا
مرداسنگ اندکی کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و نوشادر
و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشتند و قرص سازند
و در وقت حاجت بسایند و دران مالند و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود و فصد باسلیق
کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز نمایند و در آب سرد نشینند اگر وقت و سن
مقتضی بود و گل ارمنی و مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بران افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق
بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و کرمازج بکوبند و بران افشانند یا بآب عدس طلا کنند یا مرهم زردچوبه بمالند و اگر
بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت بکنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن
رایحه بدن بود و درین نوع استحمام به آب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان بر اندام مالیدن نافع
بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و شاتیج را بواسطه ضعیف و تولد بلغم مالح حادث شود علاج
آن مداومت حمام و تعریق باشد **باب سیوم در جراحات و قروح** جراحت تفرق اتصال
باشد که لحم را حادث شود علاج آن آنست که آنرا از غبار و دهن و موی امثال آن نگاه دارند تا چیزی
دران نیفتد که مانع التحام شود و آنرا چنان ببندند که یکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود باید دوختن و اگر
جراحت خایا باشد ذرورات مجففه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و امثال
و توتیا و اگر درین جراحت وسخ بسیار باشد این ادویه را با عسل بسرشته استعمال کنند و پنبه کهنه دران گذارند
تا از جراحت ... شود ... ذرورها و مرهمها استعمال کنند **مرهمی** که گوشت برویاند کندر
... مرداسنگ ... درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند و **روی خون**
سیاوشان ... دران ریزند و جراحت مرکب آنست که با ورم ... قطع
... عصب ... امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول ... از ...

با آب باران یا نقوع فواکه و اگر باران کم باشد و استخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن
به آب کشنیز تر و روباه ترنگ و سرکه طلا کنند و اگر گوشت تا خشده باشد نافیون استعمال کنند یا مرهم زنجار
برای آنکه تا بیند؛ **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد سلیم بود علاج او آنست
که از هوای سرد و آب سرد خود را نگاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و ببندند تا دو سه روز بگذرد و
از حدوث ورم ایمن شوند بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس
یکدرم و زاج سفید درم و توبال مس ده درم قند بیخ درم نشور کنند زفت درم زفت شش درم با سرکه طلی سرکه
سحق کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار نبرند و اگر این جراحت
موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متأذی نشود و بروغن داغ کنند و فقرات را بروغن
بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد
علاج او آنست که صوف را بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن
ذرورات استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که
خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحات آگنند و اطراف جراحت به بردات قویه طلا کنند و مازو
بسوزانند و بجای خراشش آنرا بنشانند و بمالند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا جبسین گویند
و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و ببندند **قروح**
بسبب خراجات و جراحات تنقیه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند و اگر
غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت
و جراحت و ترک تنقیه او اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجففه مثل مردارسنگ و زردچوب
[illegible] و پوست انار و گلنار و مورد و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضای صلب باشد
در وی [illegible] از سر [illegible] و خون سیاوشان استعمال کنند مرهم [illegible] بکار دارند و اگر در [illegible]

درین قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند یا صلور قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آخر
غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و دایما ازان رطوبات روان باشد
علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و زنگار و اصفر بیالایند و دران اکنند یا بگلاب و خاکستر رز
بشویند و اگر سفید سفیده بشکافند و گوشتهای روی را زایل کنند باهن یا داروهای اکال یا داغ کنند

باب چهارم در کسر و خلع و حرق

و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود
علاج آن اولاً فصد و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم به بندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بکشایند
و آب گرم بدان ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بدان نهند و به بندند و چون دو سه روز بگذرد و
ورم نباشد سماق و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ
را بخورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و بندند و اگر ازان جراحت پیدا
کنند و مرهم و خون سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد
بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد نیک بازجای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت بجا آرند و خلع
آنست مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل از هیات خود بگردد و حرکتی که
او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق بازجای خود نهند و بعد ازان تسکین وجع
و ازاله ورم کنند **و فک** آنست که مفصل از جای خود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه
بعضی حرکات توان کرد **و وهن** آنست که عارض عضو را شود بسبب آنکه تفرق اتصال حادث
شود و علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جایی رفته باشد بازجای نهند و مورد و سماق و
خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و سپیدار و گل و مشک و خطمی و گل
ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و منجوا
و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه** و اگر با آن تفرق اتصال

نباشد بماش و سعات و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر وریی باشد فصد کنند و مرهم مومیائی با آب
گرم بخورند یا روناس و طین مختوم و لک و مرهم بسر بخورد آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بسر واقع شود
البته فصد کنند و تلیین طبیعت بکنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست
انار در سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و
از آن نزف الدم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با رب به تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان سحق کرده
درمی بکوبند و با رب سیب تناول کنند و اگر عضل و عصب متفرق شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب آن و ثفل
آن را استعمال کنند و اگر بعصب واقع شود روغن زیتون و نسرین و ناردین مالند و اگر از آن التواء عصب حادث شود
سقل و خطمی و مرداسنگ با زیت طلا کنند یا داخلیون بنهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفندی
که فی الحال پاره کرده باشد و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه بنهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کنند و
بر آن نهند و اعضا را ورزش و دلک کنند **قشوب و شوک و نصل** اگر پیکان در عضوی رود و
بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مرداسنگ کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتواند آوردن
نرم ادویه جاذبه چون رواشق و کندر و بیخ نی و علک البطم و زفت و زرنیخ بعضی یا مجموع طلا کنند **تحجر جلد**
اگر بسبب ملاقات چیز بارد و درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه
تر کنند و بر آن نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل مالند و مورد و گل سحق کرده
بر آن افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و بنفشه یا سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن
نهند و اگر بسبب عرق حار در جانبین عانه و اطراف انثیین سحج حادث شود روغن حناء در آن مالند
و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید و گل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شربت عناب و بنفشه تناول
کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضوی که آتش بسوزد علاجش آن است
که روغن گل و سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه بگلاب تر کنند و بر آن اندازند و صندل [illegible] بجوشانند

طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج مرداسنگ با سرکه بمالند و
گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب
آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا پست جو با سفیده بیضه و اگر عضو
باشیره تخم کدو با سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفاناخ خورند و
طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند
ت سرما سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و مسام بند و حرارت
موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود و اعضا را
بند و بحمام گرم روند و خود را بغایت گرم دارند و نخود آب با کلک [illegible] با
خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و اکلیل الملک و سبوس
و [illegible] جوش دهند برگ و [illegible] و حلبه بجوشانند و عضو متورم را در آن نهند و
با [illegible] عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود بعد از آن گل ارمنی با سرکه
[illegible] روزی بآب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد [illegible]
[illegible] روغن بجوشانند و بر آن نهند و [illegible] تا آنچه متعفن شده [illegible]
[illegible] خطمی و خبازی بکوبند و با روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن علاج [illegible]

[illegible] اصابع سبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان احتقان فضلات

[illegible] برودت مواد و علاج او آنست که گلقند و سکنجبین [illegible] تناول کنند و نمک و [illegible]
[illegible] بآن بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس [illegible]
و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس [illegible] بجوشا[illegible]
[illegible] فسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی [illegible]

از منافع آن جو دیا لیب سموم یا او زهریه که ماده آن سمی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو متغیر شود و
او زایل نمی گردد و این علامت تعفن باشد از ابو [illegible] و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل [illegible] طلا کنند
و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تا لبستان بود در مواضع بارد
ساکن شود و خیار کدو و برگ بید پیش خود بنهند و کاسنی و خیار کدو و خیار تناول کنند و علامت
تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد آنزمان ادویه اکله استعمال کنند تا گوشت متعفن از آنجا
پاک شود آنگاه مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه
نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند

باب پنجم در جذام و امراض جلد

جذام علتی است بد و مردی است از آن جهت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است که فر من المجذوم
کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و عفونت و احتراق سودا حادث شود
و مزاج و هیأت و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بمرتبه رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد
متقرح شود و این علت چون مستحکم شود درمان ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سودا [illegible]
کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی و علامت ابتدای جذام حمرت بدن باشد خصوصا حمرت و مایل بسیاهی
کمودت بود و ضیق نفس و بحه صوت و باریک شدن موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس و خوابهای
هایل و ستبر شدن لبها و غلیظ شدن اعضا و ترکیدن ناخن بود و علاج آن در ابتدا فصد و اکحل و باسلیق
و رگ پس گوش بکشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه غشی اتفاق افتد و هر روز [illegible] از نانخواه
تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود و نخود آب
باشیره مغز بادام و اسفناج خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون یا مطبوخ [illegible]
یا ایارج و تخم حنظل تلیین کنند و بعد از هفته که از تنقیه گذرد و ماء الجبن یا [illegible] سفوف یا شامند بلیله سیاه
و کابلی هر یک [illegible] درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون [illegible] هر یک [illegible]

چهار درم نمک نفطی و سنگ لاجورد هر یک درمی نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه گرم را مستعمل
کنند و بابونه و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بدان می‌شویند و روغن تنقیه کرده و بادام میمالند و بیضه نیم برشت زرده
خروس و بط و مرغ و شوربای ساق گاو و شیر سفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و بادرنجبویه و شیره و ماهی تازه
خورند و حلوای نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب افتد تریاق فاروق و تریاق اربعه احیاناً تناول کنند و
گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد و شیر بزی که حیوان سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول و کاهو و
کاسنی و خیار مناسب باشد و در آن موضع حاره رطبه مسکن بسازند و از جماع و مساکن بارده یابسه احتراز کنند
اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت و بدن را با این دوا طلا کنند
کبریت قسط هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک بیست درم و آب ورق جوز طلا کنند اخضر مازو
سوخته مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله متساوی بکوبند با سرکه طلا کنند و علامت شدن آن باشد که سرخ شود
از بدن ایشان جدا شود برص سفیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء
بارد که اعضا را حادث شود و علامت آن باشد که نرم و براق و سفید بود و موی که بر وی رسته باشد آن هم سفید بود و از
موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن
از انیسون با انگور و رازیانه و تخم کرفس و کاکنج تناول کنند غذا نخود آب با توابل حار زند و بعد از نضج استفراغ
بلغم بحب ایاره کنند یا این حب اسطوخودوس مثقالی تربد سفید شاهتره با نیم ایاره فیقرا هر یک درمی
شحم الحنظل مثقال مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و آب
کرفس بسرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از شکر با شد بعد از تنقیه اطریفل کبیر
شربتی تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بورق و شیطرج و کبریت هر یک پنج
و کنند با سرکه طلا کنند و زرنیخ قسط و زفت و نفط سفید خربق سیاه و سفید و اسفیداج مویزج و تخم
ترب پیاز عنصل الفار نیز مفید بود

با سرکه طلا کنند و اگر سفید بیفتد سفیداب ارزیز با روغن طلا کنند کبریت زرنیخ و بعد از آن خبث حدید و مرد آب پوست
انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل گردد یا روناس و بیخ خبث حدید هر یک درمی بوره و کبریت و
در دمی خردل هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند **بهق سفید** سفیدی باشد بسبب بلغم بی حرقه که
طبیعت آنرا دفع کند و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که تحت سفید و براق نباشد
و بر اندام راست بود و چون سوزن در او فرو برند خون برآید و موی آن موضع سیاه بود و اگر مشکل آن بود
علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و بادرنگبویه و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و
غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی درشت
بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و قنطوریون با سرکه طلا کنند مفید بود **بهق اسود** نشانهای سیاه باشد که
در بدن ظاهر شود بسبب غلبه صفرای محترق و مقدمه جذام باشد و علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی مانند سبوس
از آنجا جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و
حب آن کنند و استحمام و ترطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حنظل و خربق سیاه و شیطرج و زرنیخ و کبریت
و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی افتد و مایل بسیاهی باشد و آن بسبب سودا و احتراق اخلاط
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم
خربزه و جرجیر هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب معصفر طلا
کنند یا بیخ نی و تخم ترب و جرجیر هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند با سرکه یا آب باقلا و نشاسته کوفته
تخم ترب و شیخ سوخته و نشاسته [illegible] بکوبند و با آب [illegible] طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و تخم
[illegible] هر یک [illegible] درم و تخم ترب [illegible] درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و [illegible] کنند و [illegible] آبی
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بادام تلخ [illegible] بیخ
با سرکه طلا کنند و بعد [illegible] **خیلان و نمش** [illegible] نشانها سیاه باشد

باشد و بر پشت نقطهای خورد سیاه بود که بر روی افتد و بعد از آن نقطه سیاه و مستدیر گاه باشد که همچون کلف
پهن شود و سبب غلیان دم محترق که از فوهات عروق بیرون آید بر پشت نشیند دم سوداوی بود علاج آن
فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه به ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال به ادویه زایل نشود
سوزنی در آویزند تا که خون بیرون آید به نمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه مذکور را طلا کنند

بادشنام

حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود بسبب احتباس بخارات که از دم متصاعد می شود علاج
آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا بآب گرم و سبوس بشویند و اگر
باشد بصابون طلا کنند و بآب گرم و سبوس بشویند و آب سرد نرسانند و از مسکن بارد احتراز نمایند

آثار قروح و ابله

اثری که بر بدن از قروح و ابله بماند مرداسنج بروغن گل پرورده و
آرد نخود و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم خربزه به آب باقلا طلا کنند یا مرداسنگ و اسفیداج
بسرکه و زهره گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت
باید فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا آب بوره بشویند و مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد نخود
و بیخ نی و استخوان پوسیده و علک البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته باشد بشکافند و خون
بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که نیل و مداد و امثال آن کرده باشند و خواهند که زایل شود
به آب گرم و سبوس بوره بسیار بمالند و علک البطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب گرم
و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ آن را با سرکه طلا کنند یا سوزن
بزنند در آن تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنگار
یا دیگ بر دیگ بنهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله نهند

تشنج جلد

اگر پوست سر متشنج شود و در آن چین پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار یا از
دماغ یا اغتسال به آب شور و شبی علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن

ولد و دو شیر زبان در بینی کنند و سر بمالند و بنفشه و نیلوفر و شحم حنظل بجوشانند و سر را ن
بشویند و لعاب بزر قطونا و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ باشد
علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند
تقشر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از ان خشک چیزی بچو سبوس جدا شود
و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلاب از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی و ترنجبین
تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند با مطبوخ
هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک چهار درم سنا مکی پنج درم بسفایج مقشر و ورق گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کوک
هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه و سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار شنبر
و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بآب گرم و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه
و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و دیگر غرض امثال
نمایند تا بحد امر انجامد **باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد** در بعضی از سر باشد که در بعضی جاها
شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از
تنقیه بر موضع سر به آب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد جو با قلا و ورق گشنیز و اندکی بوره بشویند یا شیر
در روغن گل دا اندکی سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند **داء الثعلب**
علتی است که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود اثر داء الحیه گویند سبب آن مرض ماده بد باشد
که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و اینها ده اگر دم محترق باشد علامت آن حمرت لون
و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب انار تناول
کنند و موضع را با آب زنوفا بخرقه درشت بمالند یا بعسل و شیر خردل بشویند یا سیر
طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامات آن علامات غلبه بلغم بود و علاج تنقیه بدن کند از ماده

و باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس همه مردم را باید که چیزی ناشتا بخورند و بپوشند
و دست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسپند و در آب جویها
روان غسل و روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورد برای آنکه تا تأثیر زهر با کیفیت بود
یا بجوهر آنچه بکیفیت بود آن کار بود چون بخار و یا تخم و طبع چون فرفیون و بخار و مرزنجوش و افیون یا مس و چون
مردارسنگ و آنچه بجوهر تأثیر کند چون بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعاً تأخیر نکنند
و قی کنند و معده را پاک گردانند و شیر و نمک و مسکه بخورد و سعی کنند که معلوم شود که چه زهر بود تا علاج
بدین وسیله نیکی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب
و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است قی کنند و روغن گل و بنفشه و نقوع فواکه و
لعاب بهیدانه و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و روغن گاو و قرص کافور هرکدام که باشد بدهند شربت سرد
و ناشتا و خیار و کاسنی و کاهو و خیار کدو و شفتالو خورد و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند
تریاق طین مختوم و حب الغار و طین مختوم هریک سه درم و ایرسا دو درم بکوبند و بشربت سکنجبین سرشتند
و مثقالی از آن خورند و این جمله بکار دارند **صفت آن** بنفشه و نیلوفر هریک سه درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد و سوس و جو بکوفته هریک کفی روغن بنفشه بسیق درم و اگر خیالکه سبات و
ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بدانند که زهر بارده بود و شراب کهنه یا سیر و سداب
بناشتا بدهند و تریاق اربعه و مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط
و سداب هریک درمی و حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل سرشتند و مثقالی خورد و ادویه با سموم متضاد است
کند شکوفه باقلا و ابهل و برنجاسف و گوشت را سوخته خشک کرده و سرگین خرگوش و تخم شلغم و
پرسیاوشان و خیارزه و دارچینی و مغز خرگوش و آب برگ سیب و گل ارمنی است و بدانکه زهر
یا سعدی بلی بمجون زرنیخ و مردارسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنگار و براده آهن و زرنیخ

داء الکلب و ذراریح و شب یمانی یا حیوانی چون ذراریح و از شب بحری و ربیع و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ما
سمندر و سام ابرص یا نباتی بود بیش و قرون سنبل و البان یتوعات و ماذریون سقمونیا و بلادر و خربق
خربق و پوست بیخ و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه افیون و بیخ و جوز ماثل و شوکران و کماه و
و مغز بادام گره کرده **معدنیات زیبق** آنچه مصعد باشد قاتل باشد و از شرب آن درد شکم و اسهال و
دم و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و شبت بجوشانند و باندکی بوره و عسل بیاشامند
و قی کنند مکرر اگر با آن سحج باشد سفوف طین با روغن گل و شیر تازه کرده بخورند لیکن زیبق ناکشته قاتل
نباشد لیکن درد شکم آورد علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب
تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود تدبیر آنست که بر یک پای بایستد و سر را میل بهند و بجهند
روغن گرم در گوش بچکانند و بکشند عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش
کنند و می گردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید بریزند بخبره و سکته و مرگ مرشش باشد و اعراض آن بجو
زیبق مصعد نسک بود علاج مشابه آن **مرداسنج** از شرب آن قولنج و عسر البول و ثقل زبان و معده و
و ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس و شبت هر یک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده درم
در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی مسهل و فلافلی و شیر با آن زنجبیل بجوشیده
کرده باشند بخورند غذا اسفیداج چرب بگوشت بزغاله خورند علامت میر آن اسهال طبیعت و ادرار البول
جبسین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب
بکو و بهدانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا با شکر ده درم بیاشامند **اسفیداج** از شرب
آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید
گردد و بول سیاه گردد یا سرخ علاج آن بطبیخ شبت قی کنند و دانگی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند
یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند بارها کنجد بخورند و شراب ریحان آشامند

واگر سفید بیفند حقنه کنند **زنجار** از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود کوفتگی یعنی انگ
وجع معده و خشکی دهن عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود واگر
بول کنند انگ یا بول بیرون آید علاج مجموع برگ خبازی و ججیر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیره و
لعاب بزرگ مرو و شک خورند و مرقها چرب با خبازی خورند **برادهٔ آهن** از خوردن آن وجع شکم و لب
وصداع و خشکی دهن حادث شود علاج حسو چرب و شیر و روغن خورند و روغنگل و بنفشه با سرکه در سر مالند
واگر طبیعت بسته شود مسهلات مزلقه بدهند **زاج و شب** از شرب آن سعال شدیده حادث
شود علاج شربت شیر و مسکه و روغن باشد و حسو چرب **نباتات بیش** بدترین زهرهاست و از شرب
آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث بود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و ملک
قی کنند و بعد از آن تریاق کبیر و شرودیطوس خورند فادزهر نباتیه داند که مشک بخورند و تریاق بیش
بیخ کبر است **قرون سنبل** از شرب آن سواد زبان و اعراض سرسام و دبل حادث شود علاج آن
قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و جوع بخورند و آب سپغار کرده با شیره تخم و لعاب بکو و بعد از آن بار روغن
بادام یا رب سنر کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود **فربیون** از آن اسهال مفرط و کرب
و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج قی کنند و تناول روغن و مسکه و استعمال معالجات
قرون سنبل **یتوعات** یتوع نباتی بود که آنرا شیری بود همچون شیر انجیر چون بچکد از وی شیری ظاهر
شود و از یتوعات آنچه مشهوراست هفت است شبرم و ماذریون و عشر و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه
خمسة الاوراق و از این الیان اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود بدیر آن ابتدا
شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب به و سیب
و گویند دو درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب آن آب برف بریدن باید نجفت و مسکه دو درم
عشر قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص شود سقمونیا دو درم قاتل باشد و اکثر خالی او بر

دیر قی کنند و رب سیب و به و ریباس تناول کنند یا دریون دو درم قاتل باشد و از شربت آن قی و
دم و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث گردد علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر سپیده
تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی با سکنجبین خورند و
در شنگ باشد **دفلی** خرزهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و التهاب و تشنج بطن
باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهدانه و مرو شکر با روغن گل تناول کنند و جنگلات بجوشانند
و بیاشامند و شیربها و چربیها خورند و حلوا و جلاب مفید افتد بلادر اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن
نمی یابند لکن بعضی را از آن التهاب و حرقت و قسم معده و لذع امعا و بثور و البهاد در حلق و لب حادث شود
و گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج او آنست که روغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن شیره جو با روغن
بادام بخورند و نبو باشش یک روز و فقاع و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی کنند و نقوع خواکه و آب
انار بیاشامند و در آب سرد نشینند **کندش** شرب آن موجب غثیان و خناق بود و خربق سفید
تمام یعنون سیاه موجب تشنج و عرق سرد باشد و خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان
و حرقت زبان و حشا و نفخ بسیار بود و شربة از هر دو **زرد و سیاه** انجنین بود و علاج مجموع قی باشد
و تناول شیر و روغن و اسهال را بربوب و اقراص بارده علاج کنند **لبوب** آنچه از تناول
مغزها که گذشته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد
از آن تناول حموضات **افیون** موجب سبات و صداع و دوار و فواق و ثقل زبان و
تاریکی چشم از آن حادث شود و ده درم از آن قاتل باشد خصوص که با شراب خورند علاج آن قی کنند و
جند بیدستر و حلتیت و فلفل و ابهل بمساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه
بخورند و بدن را به روغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار دارند جند بیدستر
اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از اعراض سرسام حادث شود و علاج آن قی باشد بعد از آن

بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو یا برف ببرد **حجر** و مغص و درد و قی از تناول
آن بود و مغص و قی و امعاء و سحج و اسهال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب
اسبغول و بزر قطونا تناول کنند **جوز ماثل** یکدرم از آن زهر باشد اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین
و عرق سرد باشد علاج آن قی باشد به آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن شراب ریحانی تناول کنند و
روغن زیت و ناردین بر بدن مالند **یبروج صنم** اعراض او نحو اعراض جوز ماثل باشد و علاج او آنست
که نگذارند که بخواب رود و موی سرش بر کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند
یا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر مالند **شوکران** از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی
چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سعتر و فودنج و انجدان نیز با شراب
مفید باشد و روغن گاو و یا فستق تناول کنند و شکم به آرد گندم تضمید نمایند **عنب الثعلب** روباه تریک سیاه
موجب کمودت لون و خدر و خشکی زبان و فواق و قی الدم و سحج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر
خر یا شیر بیاشامند با عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با مرغ خورند **کشفیر** نیز اگر کسی
بخورد او را دوار و سدر و اختلاط عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود **بزر قطونا** اگر کسی
بسیار بخورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث
شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق فربه
مرغ فربه خورند و افسنتین و فلفل و دارصینی با شراب مفید بود **کماه** آنچه سیاه و طاوسی باشد و از
آن که سبب بیخ باشد قاتل بود و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی
کنند با آب ترب و فودنج و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف با الکامه بجادی بیاشامند و تریاق
اربعه و سنجرینیا و جوارش فلافلی و کمونی با شراب بخورند **کسب** و ذخیره کنند چون لعاب افشرده
باشند و سرد شده باشد از آن خفه حادث شود و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده باشد

حیوانات ذراریح یک زوج قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و مثانه و تحجیر شکم حادث شود
و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه بود که سحج و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج قی باشد
به روغن کنجد و آب گرم و بعد از قی شیر یا لعاب بهدانه بنکو یا آب خیارک یا مسکه تناول کنند و بر قفا حجامت
و روغن بادام و سپیدطوره و زرده بیضه و عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند
وزغه و حربا تناول آن قی و درد دل حادث شود تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد
و استعمال معالجات ذراریح **ضفدع** از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کم رنگ شدن لون و درد
حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن به حمام
گرم روند و عرق کنند و بدن به روغن قسط و ناردین و زنبق بمالند **شوامی مسموم** چون گوشت بریان
بپزند باید که سر دیگ بپوشانند تا هوای [illegible] در دیگ را پوشیده دارند از اکل آن نفخ و اسهال و اختلاط عقل
و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن رب سیب با طین مختوم بخورند و معالجات مفصل
بجا آرند و در آن روز از حمام و خواب احتراز نمایند **سمک بارد** از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای
نمناک نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی
تریاق اربعه و سکنجبین یا دوقلی و شراب صرف مفید باشد **مراره افعی** زهر قاتل است و معالجه آن
مفید نشود اما فی الجمله قی متواتر بکنند به شیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و شرودیطوس و فادزهر
و دواء المسک بخورند **مراره نمر** زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن ساعتی بگذرد امید
توان داشت و اعراض آن گرانی و یرقان بود و کور صبر از [illegible] شاد آب از آید علاج آن
قی متواتر باشد و بعد از قی طین مختوم یکدرم حب الغار یکدرم شیر با آب سیب دهد تخم سداب هر یک
درمی بکوبند و عسل سرشته دو مثقال تناول کنند **مراره سک ابی** مقدار نیم درمی قاتل است
علاج آن روغن گاو و بادرنجبویه و خطمی [illegible] هر یک مثقالی و [illegible] مثقال

بخورند **طرف و نبات گل** سردنبات گیاهی زهردار است و از آن غشی و کرب حادث شود علاج
قی کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند **دم ثور** اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را خناق و
خفقان و غشی حادث گردد علاج آن بجهنند و مسهل باید کرد و قی کردن و ریختن شیر و ادویه که در بسته شدن
خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و لبوره و خاکستر چوب انجیر و شیر
انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر نیز مفید بود **عرق دواب** از شربت عرق
چارپایان بخصوص اسب خفرت و تورم سر و زبان و سیلان عرق منتن از بعض حادث شود علاج آن
قی کنند به آب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق و طبیخ تخم تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود
لبن فاسد شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را درد معده و پیچیدن شکم گیرد علاج آن قی کنند
و روغن بادام گرم کنند و بر معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد با قبض
بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش با سرکه کهنه و قی بیاشامند یا فودنج بخورد هم یا حرف با سرکه بیاشامند
نافع بود **باب دوم در گزیدن حشرات** اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای
موضع گزنده را محکم ببندند و محل زخم را بمکند بعد از آن که مضمضه به سرکه و روغن گل کرده باشند یا حجامت بکنند
و اگر وضع نیات باشد حجامت و ارسال علق بکنند و سرگین باز و کبوتر و نوره و کبریت و خاکستر چوب
انجیر با بول و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و لبوه ارمنی و سیر صحرایی و مشک نیز و خرنوب
متلطفا مسحوق و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و به اعراضی که
ظاهر شود اگر بتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال کنند و با علاج که خاص بدان باشد استعمال
کنند چنانچه گفته می‌شود **لدغ حیات** مار به انواع و بدترین آن افعی باشد و علامت گزیدن او
آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ سبز گردد و خشکی
دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج

و دوا آنست که سر جراحت را بیشتر فراخ کنند و محجمه بران نهند و بکشند و مضمضه بشراب بر جا بکنند و لیته
بر وی گل و انگاه مص کنند و دران مبالغه نمایند و بعد از ان ادویه جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و
جاوشیر و فرفیون بدان موضع نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم بشکافند و بران موضع نهند سودمند
بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم باشند و تریاق کبیر و [illegible]
و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و گندنا و حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم
فلفل از هر یک ده درم زراوند مدحرج جندبیدستر از هر یک چهار درم بکوبند و با عسل بسرشند و سه درم از ان با
شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت را سوشور کرده خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده
نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نروند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن متشاوش باشد تریاق
استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لدغ متاذی شده باشد ادویه اطلیه و اضمده بکار دارند و گویند
اگر پیاز بحسب بخایند و آب آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش
و برگ شبت و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی نیز گفته اند **معجون
نافع** حب الغار زراوند طویل زراوند مدحرج از هر یک چهار درم سداب بری و [illegible] از هر یک چهار درم و [illegible]
سه درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند و گویند اگر مهره مار بر خود دارند و بر [illegible]
و لسع کند نافع باشد **لدغ عقارب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت باشد و از گزیدن عقرب
خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی حابس بول گردد و گاهی حابس [illegible] علاج او
آنست که بالای موضع ببندند و آنرا بکشند و عقرب بکوبند و بران نهند یا حلتیت و سیر و عاقرقرحا
با مغز فندق و برگ سداب و کرنب و نمک و علک البطم بران طلا کنند و گویند اگر سوسمار یا ضفدعی زنده
را [illegible] کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ خطمی با نمک و عصاره
سداب و بادرنجبویه و تخم خطمی و عصاره حب قوقیا نیز مفید بود و تخم کرفس و سنبل و زراوند و کاسنی

محرقه و مفرقه سنبل خردل و جاوشیر و جندبیدستر و افتیمون و نمک و بول آدمی با خاکستر زرد و نمک پازهر و چیزی با
سرکه بران نهند یا حلتیت در آب چغندر بران نهند یا نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم و قلقدیس
هشت درم اسقیل بریان کرده شش درم ده درم سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز عنصل
و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و آن تدبیر ابتدا باید کردن تا جذب سم بکند علاج اما چون
هفته بگذرد مفید بود مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود سنا پنج درم هلیله کابلی
هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک سندی نیم درم غاریقون نیم درم بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند
و با آب انگور بسرشند و دو مثقال از آن شربتی آخر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقالی و نیم افتیمون هفت
مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال و حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند و شربتی دو مثقال با
ماء الجبن یا افتیمون مفید بود و غذا ماهی چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب
کهنه بیاشامند و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ کرده در آن اندازند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورند
داء الکلب هلاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار و سگ دیوانه آب خورد نافع بود یا آنکه از زر خالص
ریخته باشند یا از چوب یا از پوست و جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند مفید
بود و حنطیانا و چشم سرطان و مغز حلتیت و طین مختوم با شراب بخورند و ضماد سازند و تریاق کبیر
و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند **صفت** دواء السرطان
سرطان نهری زنده در دیگی مسی نهند و بهیزم آتش کنند تا بسوزد و ده درم از آن با ده درم حنطیانا
و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال و در روز سیوم سه مثقال با روغن بخورند و
دواء الذراریح نیز مفید باشد **صفت** ذراریح بزرگ سر و قدم جدا کرده یک مثقال عدس
مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک پنج درم بکوبند با آب بسرشند و قرص کنند
و یکی از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند

فصل [illegible] سگ آدمی

ماهی سیاه موضع گزیدن آنرا بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سکر در آن بکار برند و بعد از آنکه پاک شود
پیه مرغابی و پیه مرغ و گاو کوهی نهند اگر تمساح بدست آید بهتر باشد باقی علاجها همچو علاج عض
کلب عقور کلب بود عض سنور اگر از گزیدن گربه وجعی حادث باشد پیاز و پودنه با شونیز و کنجد
ضماد سازند و به بندند نافع بود عض راسو اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز بخورد و ضماد کند یا
کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و شراب صرف بیاشامند و اگر پوست راسو بکشند و بآن موضع نهند وجع را
ساکن کند

باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم از مسکن

دود کنند و بخنگشت در خانه و نزدیک مرقد نهند هوام بگریزد و [illegible] دفع [illegible] و بخور
سنقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و [illegible] و قرن ایل [illegible] از حیوانات [illegible] خاصیت دارد [illegible]
تعلق و طاوس و مرغابی و خار پشت و گاو کوهی و گوسفند کوهی و راسو و گربه در خانها [illegible]
بقطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی [illegible] در مرقد نهند حشرات
نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیاید **طرد حیات** از دود کردن شاخ گاو کوهی و سم
و موی آدمی و سکبینج و ورق [illegible] بگریزند اگر موضع را آب نوشادر [illegible] آب [illegible]
و چون روزه دار خصوصاً که نوشادر در دهن گیرد و چون [illegible] در دهن [illegible] اندازد فی الحال بمیرد و مار نزدیک [illegible]
[illegible] **طرد عقارب** از شاخ گاو کوهی و [illegible] عقرب گریزد و دود کردن
کبریت و سم [illegible] و زرنیخ و پیه [illegible] خاصیت دارد و اگر [illegible]
زرنیخ و [illegible] عقرب [illegible] عقرب بیرون آید و اگر
[illegible] پاره کنند [illegible] عقرب [illegible] بیرون نیاید **طرد براغیث** از حنظل [illegible]
[illegible] بپاشند در خانه [illegible] بمیرد و اگر چوبی [illegible] بالا [illegible]
[illegible] جمع شوند [illegible] **طرد** [illegible] اگر

بجوشانند ورق سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر آب
و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب بمالند پشه بر آن ننشیند
طرد نمل مورچه از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو دود کنند و اگر کبریت و قطران بگریزند طرد
ذباب اگر زرنیخ در شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورند و بمیرند و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و از بوی
کندش بگریزند طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن را آب خطمی و خبازی و زیت
بیالایند زنبور بر آن ننشیند طرد ارضه اگر سپیداب و کلنگ و گشنیز خشک و فودنه بسوزانند و شپش
بگریزد و اگر او برق خیار دود کنند خارش بگریزد و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند
در آن نیفتد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و خربق و زرنیخ و بنج و زرنیخ و سم الفار و برگ موش خیبر
آهن و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش را در خانه بگیرند یا پوست
یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد راسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد بهایم
و قتل آن ورق آزاد درخت و خربق و جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند
و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره
روباه را بکشد و گرگ از جایی که عنصل باشد بگریزد و از آنجا گذر نکند و الله اعلم فن دوم

در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر

بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر
چیزی که آن را در بدن تاثیری از کیفیات باشد چون او در بدن شود از حرارت غریزی او متاثر شود
و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در او
کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اما
مضرت نباشد درجه ثانی باشد و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه

ثالث بود و اگر آخر از آن به هلاک رسد در درجهٔ رابعه باشد خاتمه ادویه مرکبه باید دانست که تاثیر دوا
که در خارج باشد و در داخل نیز همچنین باید که ضماد آن مقرح است و اکل آن نیز و بعکس این همچو اسفیداج
که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نیز و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در
داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی متخالف باشد و شاید که آن قوت او
چنان مستحکم باشد که آتش آنرا به تحلیل نبرد همچو ... و شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما طبخ به تحلیل نبرد
همچو بابونه که در او قوت قابضه و محلله هست و طبخ به تحلیل نبرد و هرچه محلله است زایل شود و شاید که طبخ آنرا
تحلیل برد ولیکن بعض زایل شود همچو عدس که به طبخ قوت محلله او به تحلیل برد و قوت قابضه باقی ماند و شاید
که قوت او چنان ضعیف بود که بعض زایل شود همچو کاسنی که نقیع و شیرهٔ او شستن قوت تفتیح و تلطیف او
تحلیل برد و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا قوانین است و ذکر
آن به تطویل انجامد ذکر بعض ادویه که احتیاج به استعمال آن بیشتر است اکتفا می‌نماید ادویه که در درجه اول
از حرارت مشترک اند بابونه افسنتین فندق اسفند سماق پوست ترنج نخود زوفا تر اسطوخودوس
... کرسنه برگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از او مشترک بوده اذخر ایرسا یاسمین اصل السوس
جعده بزرالکتان حلبه فراسیون کندر سلیخه تمام صعتر جند بیدستر ... و آنچه در درجه سوم از او مشترک کنند ...
شونیز بزر نجاسف سیر ... قنطوریون شیح حب بلسان قرنفل سعتر فودنج ... قسط
قردمانا مرزنجوش ... اشق ... اسارون ... ابهل ... افتیمون ...
و افتیمون کرفس رومی زوفا ... حماما زراوند ... زنجبیل زعفران کبریت بنجنگشت جندبیدستر
... و آنچه در درجه چهارم از او مشترک کنند حرف ...
... فلفل خردل سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشترک اند بلیله
آمله ... خیار شنبر ... بنفشه گل سرخ و آنچه در درجه دوم از او مشترک

مشتهی کنند گلنار زرشک بزر ورد آلو تبلوبسان الحمام دم الاخوین حماض امرود و آنچه در درجه سیوم از برودت مشتهی کنند
اشنه حماض برگ زعرور کماه ... صندل کافور و آنچه در درجه چهارم از و مشتهی کنند جوز ماثل افیون کوکنار سیاه
ادویه که در درجه اول از رطوبت مشتهی کنند آلو نخود اسفناج کاهو زبان گاو خیار شنبر و آنچه در درجه دوم
از رطوبت مشتهی کنند ترنجبین برگ بنفشه بکو زردآلو زوفا تر و آنچه در درجه سیوم از و مشتهی کنند کاهو قطف
ادویه که در درجه اول از یبوست مشتهی کنند اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حب الخضرا اسفند
سیاوشان و آنچه در درجه ثانی از و مشتهی کنند مرو حماما و کما دریوس صندل و گلنار و حماض
کندر سوسن گل سرخ زنجبیل دار فلفل بادرنجبویه [illegible] جعده حب بلسان ابرسیا دم الاخوین
و اسارون [illegible] انیسون بزر خجاسف [illegible] بنجنگشت و اقحوان حطیانا و انجره حب البان بلیله و آمله
سنبل افسنتین و آنچه در درجه سیوم مشتهی کنند ابهل سقمونیا سکبینج اقاقیا [illegible] تخم نعناع
بلوط جند بیدستر دار چینی قسط زعرور صبر قردمانا وج سعتر زوفا خشک فوتنج [illegible] افراسیون
فلفل [illegible] سلیخه حماما [illegible] زیره نانخواه کبریت مرزنجوش کرنب کرفس شکاعی [illegible] آنچه در
درجه چهارم مشتهی کنند آهن گندش [illegible] ایرن خردل فلفل سداب [illegible] **مسهلات صفرا**
بلیله زرد تمر هندی ترنجبین [illegible] افسنتین سقمونیا البلاب اجاص شاهتره گل سرخ شیر خشت **مسهلات بلغم**
شحم الحنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون حب النیل تربد جرجل بسفایج **مسهلات سودا**
بلیله کابلی سیاه [illegible] افتیمون اسطوخودوس [illegible] لاجورد بسفایج غاریقون [illegible] حب النیل آمله
مقیئات تخم ترب و برگ آن گندش [illegible] خربق [illegible] تخم شبت [illegible] تخم خربزه تخم [illegible]
[illegible] سرخ آب کدو [illegible] العسل تخم مازریون [illegible] سکنجبین **منضجات** ادویه سده [illegible]
[illegible] غاریقون [illegible] انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس [illegible] فانیا
افتیمون [illegible] نانخواه حماما ماسون دار چینی زعفران مرزنجوش [illegible]

زراوند کبار کرسنه حاشا کشوث حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه نماید
اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره لوبیه جند بیدستر خردل قردمانا سیر اذخر جنطیانا
بابونه دارچینی جعده وج زوفا رخشک قسط سعتر قردمانا فودنه زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس
مشکطرامشیع ایرسا تمام سداب نانخواه گیج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول و حیض
کند ابهل اقحوان مشق نمیرا اسارون رازیانه انجدان شیح فطراسالیون بزر کتان سعتر قردمانا بابونه قیصوم کبابه
جند بیدستر فراسیون حرف تعود فوتنج نانخواه بابونه قسط جاوشیر تخم کندنا دارچینی جعده
سداب سعد سلیخه تمام زوفا رخشک مشکطرامشیع کرفس زرنیخ کمادریوس حب القطن **مفتحات**
ادویه که مسامات را بگشاید اسارون بزر کتان صمغ الو تخم خربزه خشک پرسیاوشان تخم پرسیاوشان
بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد و بقبض آورد اقاقیا جوز سرو
گلنار تخم گل سوری عفص گلنار دم الاخوین تخم ورد زرشک طباشیر گل ارمنی طین
شاسفرم بارتنگ **محللات** ادویه که غلظ صلابات را تحلیل برد کمادریوس کرنب حاشا زوفا
اکلیل الملک وج زرنب زرنباد جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان اسقیل بابونه
افتیمون اقلیمیا اسارون اقحوان خطمی مرزنجوش صمغ بطم لادن تمام سوسن قنه
خروع **ملینات** ادویه که صلابات نرم کند مقل سعد روغن خروع
پیه بط پیه مرغ ساق گاو صمغ بطم **منضجات** ادویه که ورم و صلابات را
نضج دهد اکلیل الملک برگ صمغ بطم لادن خطمی
منفثات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افسنتین جاوشیر
تخم کندر زرنباد کرفس کرویا سداب سعتر
قردمانا **مفرحات** ادویه که عضو را بیش کند

حروف اشنان یتوعات سرگین کبوتر الک بستط سنباده فرفیون صابون سداب قودنه راسن قلعطار
سپستان خربق **ادویه** که تسکین وجع کنند افیون بیروج تورک سفیده تخم مرغ بیخ یبروج کثیرا نشاسته صمغ
اسفیداج **ادویه** که سرگران کنند و خواب آرند کاهو شبت اقحوان زعفران حماما تفاح مر شقایق اصطرک
اشنا سعتر **ادویه** که کرم شکم و گوشت کشند برنج کابلی افسنتین جعده زرد فاخشک کرویا حرف قودنه
قنبیل شیح شونیز ورق شفتالو ترمس **ادویه** که منع زحارت و نفث و اسهال دم بکنند اقمدر زرشک
بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حصص گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی
نعناع نشاسته برماز قنطوریون ریوند شادنه خوب سفر و کشنیز بذر البنج **ادویه** که قروح را مدمل کنند گلنار
صمغ اللو انزروت اسفیداج ورق بلوط دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین مختوم
ادویه که قروح و سوخته را پاک کنند ابهل زفت نمک الکامله ایرسا عسل زراوند حب بلسان **ادویه**
که گوشت زیاده از قروح زائل کنند انزروت اشنان نمک مرداسنج توبال مس صدف سوخته زنگار
ادویه که قروح را خشک کنند توتیا صبر صدف سوخته انزروت اشنه خرما سوخته الک اشنه **ادویه**
قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو ابریشم لاژورد کافور گاوزبان سیب امرود کشنیز
خش بلیلا شیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گلسرخ درونج هلیله بلیله بالنگو بادرنج تمر هندی
انار شیرین صندلین ریباس تفاح قاقله قرنفل دارچینی فستق زر نقره عنبر عود نعناع سوسن سنبل
سعد سلیخه ترنج مشک عود فاوانیا تمام نیلوفر سورد اسطوخودوس اترج ابریشم آمله بهمنین بسفایج جدوار
نارمشک نانخواه پوست ترنج **ادویه** که مقوی معده باشند پوست ترنج آمله بلیله بالنگو جوز بوا
دارچینی بلیله گلسرخ زرنباد جلبا اشنه کندر کرویا مصطکی مشک طرا شیح نعناع سعد سلیخه سماق سنبل
قرنفل قرفه قاقلا اذخر ساذج هندی **مقویات** کبد اشنه اظفار الطیب حب البلسان زرنباد
دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه نانخواه **ادویه** بادیه که گزر جرجیر ابوان حب الفلفل

کرفس کنجد جو ارزن باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه جلغوزه فندق فستق گردو بلوط

قسط زرنباد خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل جلغوزه سورنجان سقمونیا ... نمک ... [illegible]

باب دوم

در اغذیه والله اعلم ... مغز بادام نارجیل رطب انجیر انگور ... شیر ... و سیر و دره

در حبوب گندم گرم و تر است بدرجه اول و نان او بهترین نانها بود و غذا تمام دهد و نان تنک غذا کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده و نان بروغن غذا تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه فربه کند اما سده آورد و معده را مضر باشد جو سرد و خشک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم دهد و پست جو قابض و سرد و کشکاب سرد و رطب باشد برنج خشک بدرجه اول حرارت و برودت او معتدل است و غذا لطیف و بسیار دهد و زود گوارد و او را بزعفران و روغن تمام پزند یا با شیر ... و شیر برنج ... ارزن بارد یابس است غذا اندک دهد و قابض باشد و مصلح ایشان شیر و روغن بود عدس بارد یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد سودا آورد و خوابهای آشفته آرد و آب آن حلق و ... آن قابض بود باقلا بارد یابس بود غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و سینه و حلق را ... سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک و صعتر باشد نخود حار رطب است غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تنقیح کند و صفای لون و تسمین بدن پیدا آرد و انچه سیاه و سرخ بود گرمتر باشد و ادرار آن بیشتر لوبیا قریب نخود دارد و لیکن اقوی بود ماش بارد رطب است و کیموس آن از نخود ... بود و تبهای گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار رطب است دیر گوارد و افساد غذا کند و معده را زیان دارد اما دفع یبوست کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن ... است خشخاش بارد رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سینه را و ضعف باه را نافع بود و انچه سیاه باشد مخدر بود و خواب آرد ... حار رطب است نزله و سعال را مفید و قوت باه دهد ... حار یابس است ... مصدع بود ... جماع ضعیف کند سلس البول را ... و مصلح آن ...

آن بشیرینی باشد قرطم گرم و خشک اند حار یابس است و سبل بلغم باشد و بادها بشکند تخم ریحان

حار یابس بود و مفرح و مقوی قلب و [illegible] و ریاحات باز دارد

باب سیوم در لحوم و البان

بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود [illegible] زیاده و بسیار [illegible] از اندک موی

[illegible] کننده [illegible] معتدل و گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت مسن

را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز [illegible] خشک باشد و بهترین [illegible]

بود و گوشت کبش [illegible] بد بود و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ باشد و گوشت گوساله معتدل

بود و زود هضم شود و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن [illegible] گوشت گوسفندان کوهی گرم و

خشک است لقوه و فالج را مفید بود و گوشت اسپ گرم و خشک بود هر دو را به ترشی باید پخت گوشت

خر [illegible] گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل خورند گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض بود

گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از آن اجتناب نماید گوشت مرغ جوان معتدل

بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیر

گوارد و مقوی باه بود و گوشت کبک و تیهو و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه

بود [illegible] مرغابی گرم و تر بود و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و

خشک و ثقیل بود **شیر** هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه ارطب و شیر گاو [illegible]

غلیظتر بود و شیر شتر و اسپ بعکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش [illegible] ازو بود

[illegible] تلیین کند و دیر گوارد و سعال و خشونت را [illegible] بود **روغن** گرم و تر [illegible] باشد **پنیر** تر سرد و

[illegible] و سعال [illegible] و شیرین باشد **پنیر کهنه** گرم و خشک و قابض بود و [illegible]

آنرا [illegible] **کشک** معده را قوت دهد و قابض بود **ماست** سرد و تر باشد

[illegible] کند معده و دماغ را مضر بود [illegible] بود اما بهترین [illegible]

سینه و ریه را مفید بود و تنفس طبیب بدن کند **دوغ** تر بدید کند و قابض باشد و غذا اندک دهد **بیضه**
خایه مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین آن خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه کبک و کبوتر مقوی باه باشند والله اعلم **باب**
چهارم در فواکه و شیرینی انگور حار رطب است خون نیک از او حاصل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین
آن انگور سفید که پوست آن تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه
انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک است **مویز** به پوست مایل باشد معده و جگر را
مفید بود و کشمش از او لطیف‌تر بود **غوره** سرد و خشک است تسکین صفرا و حبس طبیعت کند **انجیر** گرم و تر
بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع خلط و ادرار بول کند و تشنگی پدید آورد و مصلح
آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود **ثمرهٔ نخل** [illegible] گرم و خشک باشد و
معده و کبد را قابض بود **رطب** گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار
دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود **خرما** گرم و خشک باشد و مقطع ابخره مقوی باه و دماغ بر رطوبت بود
و از وی سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد **تمر هندی** سرد و خشک باشد تسکین صفرا و تلیین و دفع
خمار و صداع و تشنگی بکند **انار شیرین** گرم و تر باشد مقوی قلب و مفرح بود و معده و دفع سعال
بکند و بخار را بگرداند **انار ترش** سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش و
و اگر با شحم بخورند مسهل صفرا بود **سیب به ترش** بارد یابس است مفرح و مقوی معده
و گرده و دافع خمار و قابض بود و به تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن قریب بود **سیب**
شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و دافع عفونت بود و سموم را مقاومت کند
و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود **امرود** بارد یابس است و
سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند [illegible] **آلو**

شفتالو بارد و رطب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم زرد آلو
بارد و رطب است دفع حرارت کند و بخره و تلیین طبیعت صفرا کند لیکن در معده فاسد شود و خون بد تولید کند گرد آلو
بارد و رطب است و تلیین کند معده را مضر باشد فراسیا آلو بالو را گویند بارد و یابس بود آنچه شیرین
بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش باشد معده را مفید بود توت بارد و رطب است و تسکین عطش و خون
و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست آن حار و یابس و مقوی
معده و قلب و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و
حماض آن بارد و یابس بود تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم آن حار
و رطب است و مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند نارنج لطیف تر بود و خواص
آن همین باشد و پوست آن اگر در بینی مالند دفع صداع خماری کند لیمو در طبیعت و خاصیت همچو
ترنج بود زیتون آنچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل
بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط
و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد حار و رطب باشد جوز هندی نارجیل حار و یابس است لیکن حرارت آن
بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد حار و رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و آنچه کهنه باشد گرم و خشک
فندق حار و رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهر کند بادام حار و رطب است غذا
بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بیبوست مایل بود
و مفتح و مقطع و دافع فضول باشد فستق گرم و خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن
هوام را مفید باشد و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود بن گرم و خشک بود و مقوی باه
و گرده بود و معده و طحال را مضر بود و بخر آورد غبیرا اسپو باشد آنرا سنجد گویند بارد و یابس و مانع اسهال
و قی بود خرنوب نباتی است و طبع او بارد و یابس و فایده او تبرید و قبض باشد عناب بقولی

معتدلست در کیفیات اربعه و بقولی بارد است بدرجه اول معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ است
سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند سپستان بارد و رطب بود و تلیین
حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین
عطش کند و قی منع کند و اسهال بسته بگشاید زعرور بارد یابس است مقوی معده و مانع
مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین باشد گرم و تر باشد و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند
و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است خیار و
خیار زه بارد و رطب اند بوییدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن در باه و معده را مضر بود
بهدانه بارد و رطب است تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن شیرینی
بود شکر حار و رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بسیار
قی کند دفع بلغم بکند قند سیاه حار رطب است تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا
بود و تشنگی آرد فانیذ مقوی باه بود و ادرار بلغم را مفید بود نبات از جمله لطیف تر بود شکر
معتدل است در حرارت و برودت و رطب است بدرجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض
آلات نفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از شکر
کمتر است و در تلیین بیشتر کرانگبین حار و رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم باشد و تنقیه
مجاری کبد کند و باد را بشکند عسل حار یابس بود و بهترین آن عسل سفید خوشبوی بود و خاصیت
آن جلا و تقطیع بلغم و منع عفونت بود و مضرت آن ... و تولید صفرا بود و مصلح آن
ترشیها باشد خشک انگبین حار یابس است و فایده آن نیز فایده عسل است بلکه اقوی در
... انفتاح ... نافع بود باب پنجم در بقول کاهو بارد و رطب است تشنگی نشاند
و ... خوردن ... خواب آرد ... چشم را مضر بود

مضر بود **کاسنی** بارد بود و مایل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و نافع باشد بفتح
اسفناخ بارد رطب است غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود **کبر** حار یابس است
آب آن مسهل و مفتح است و تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مقعد بود و مولد خون بد و مصلح آن بود
غریب باشد **سماق** بارد رطب تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان بکند **بقلة الحمقا** که تورک باشد و آن را
بارکه نیز گویند بارد رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب تب محرقه را مفید باشد و معده و باه را
مضر باشد **مرزنجوش** حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب را مفید بود و بالنگو حار یابس
است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند
تره خراسانی نوعی از وست مقوی معده و دافع بلغم بود **نعناع** حار یابس است و مقوی معده و کبد باشد و مانع
قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند **طرخون** حار یابس است نشف رطوبات کند و آلات
صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق را باطل کند **سپندان** حار یابس است ادرار بول و طمث کند و معده را
مضر بود **کرفس** حار یابس است و مفتح و مدر و مقوی معده بود و صرع را مضر بود **کشنیز** بارد یابس و
تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد **گندنا** حار یابس است
مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد **سداب** و **سعتر** و **شبت** گرم و خشک اند تقویت
معده کند و باد بادان بشکند **شلغم** حار رطب است مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس
را مفید و غذا نیکو دهد **ترب** حار رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها
جرم آن دیر گوارد و زود متعفن شود و منفخ بود **گزر** حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم
بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و ردی الکیموس بود **چغندر** بارد رطب [illegible] و خلاف
کرده اند کلف و ثآلیل را مفید بود و محلل و تلیین و مفتح بود و طبیخ او نطول [illegible] که در روست [illegible] الکیموس
باشد **پیاز** حار رطب است مقطع بلغم بود و آلات صدر را پاک کند و مقوی باه باشد و [illegible] دفع

ضرر اختلاف آب و هوای بی‌نظیر بود **سیر** حار یابس است باه را بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند
و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاوم است با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود **کنگر** حار رطب است تقویت
باه و تنقیه بدن و مجاری و آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند بوی بد دهن خوش گرداند **ریباس**
بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب است
کدو بارد رطب است ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزا است
گرم آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس قابض و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث
امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد **کبر** حار یابس است محلل بود و طحال و عرق النسا را مفید است
و ادرار طمث کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه مخلل باشد سده طحال بگشاید و بلغم از معده بیرون آورد
باب ششم در توابل **نمک** حار یابس بود و تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت
و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود **سرکه** بارد یابس بود و قمع صفرا و منع
عفونت و تطفیه حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی بکند و اعصاب مبرود را مضر بود **فلفل** حار یابس
است بلغم و رطوبات را زایل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و باد را بشکند **زنجبیل**
حار یابس است باد را بشکند و بلغم و رطوبات را زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند **دارچینی**
حار یابس است تخفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند **زیره** و **کرویا** حار و یابس است
باد را بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد **نانخواه** حار یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و
مجاری بول را مفید باشد و ادرار بول کند **زعفران** حار یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق
لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد و مصلح آن انیسون است **شونیز** حار یابس بود و تقطیع بلغم و کسر ریاح
کند و حصات را زایل گرداند **کشنیز خشک** بارد یابس بود و قابض و مانع بخار و صعود آن بود و قی
و خمار حاصل را مفید بود **رازیانه** حار یابس است باد را بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود

باب هشتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک است و مقوی اعضا باطن و بوی آن
مقوی قلب و دماغ بود سوسن یاسمن حار یابس باشد و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد
شاهسفرم گرم و خشک باشد و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل است
و مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر بارد و رطب
اند صداع گرم را مفید باشد مورد بارد یابس است و روغن آن موی سیاه کند بستان افروز بارد یابس بود
صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی نشاند و گزیدن عنکبوت را مفید باشد مشک حار یابس بود و مقوی دماغ
و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت
و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ
و مفرح بود و خائیدن آن بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبات معده کم کند و قابض باشد غالیه
مفرح است بوئیدن آن مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید باشد و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و
اختناق ... و اوجاع رحم را مفید صندل بارد یابس است خفقان و حمیات حاده و جگر گرم و صداع
گرم را مفید بود سنبل حار یابس است و مقوی معده و دماغ باشد و مفتح سده و اوجاع طحال
و یرقان را مفید لادن حار یابس بود و موی برویاند و چون بخور نهاد ادرار بول کند و جنین میت را بیرون
آرد و بلغم زایل کند زرنباد گرم است بدرجه سیوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد مقاله دوم
در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب و آن مشتمل بر بیست باب است باب اول در بیان ترکیب و کیفیت او و
قوت و امتحان تریاق بدانکه کسیکه ترکیب ادویه می کند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند و از
خاشاک و غبار پاک کند و ادویه آنرا باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و هر چه
بکوبند و بیزند وزن همه درست گردانند و همه را در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر
معجون میسازند عسل نوش طعم خوشبوی آب ندیده را کف بگیرند و ادویه را در آن بریزند

و در ظرف ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سیر شود تا سقف شده بریزند بیاره
زمانی سر ظرف بردارند تا بخارات برود و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند اگر در آن صمغ
باشد بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و الا بآبی اندک چنین اگر ادویه مطبق شود بسرشند و قرص سازند و در
سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا بازمی گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند مثل عناب و آلو
را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند اول جوها و بیخها بکوفته در دیگ بریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه و
در عقب آن گیاهها بریزند و بعضی و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفها در وقت پختگی بباید بپخت تا دو جوش
زنند و اگر شقیری در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان ببندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس جوش
بزنند پس صاف نمایند و بر تخمین و شیر خشت و خیار شنبر بجوشانند و با آب گرم حل کنند و بعد از آن مطبوخ فرو گیرند
و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرد ارود بود مثل الایه و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا
بکوبند و بسرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفی را از آن مطبوخ بردارند و
سرد ارویج گرفته در آن ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند در
ظرف خزف نو بریان کنند تا ماده را نیک گرم کنند و از آتش فرو آرند و تخمها در آن ریزند و هم چنین
چند آنکه بوی آن برآید پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاژورد و نوشادر و امثال
آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از وی بریزند و خشک کنند
و بعد از آن بیاشامند و غسل ادویه حجری را مثل گوگرد و اقلیما و خشت حدید بدین طریق شویند
و ادویه بباید سوخت مثل سرطان و لسان و کهربا در کوزه آب ترسیده کنند و در گل گیرند و در
تنور نهند و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب نمک و خاکستر بشویند
و بعد از آن با آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در جوی آب بریزند بکوبند و در دیگ اندازند
و آتش زنند تا کیفیت سوزانند و در کوزه نهند تا گرم شود و ... اختن بریزند بکوبند پس بردارند

پس بردارند و در آب قلیا اندازند و بعد از آن بسایند و صنعت و تشمیع را چون بسوزانند در گل گیرند و در تنور
نهند و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرفی مسی نهند و سر آن به خمیر محکم کنند و در تنور نهند و آنگاه مس
از آتش سازند و بر بلیلا آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب صد بار مس بجوشانند و آن صفایح مس را گرم
کنند و در آن آب اندازند تا بست و یک بار چنین کنند بعد از آن خرد کنند و آنچه را سبک شده باشد بردارند و باز در آتش
نهند و قدری بورق گاو در آن بریزند بست و یکبار دیگر آن صفایح را گرم کنند و در آن آب اندازند و در سوزاندن این را
باران سبب خیره زده بیاید و فولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند
و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و در کفچه آهنین تا محترق شود و اگر نسوزد اندکی گوگرد زنند و در آن بریزند
که سوخته شود و طلا را نیز چنین سوزانند و اگر زر بسوزانند آن را بسوهان بسایند و پاره گوگرد نیز با آن
بسایند پس در آتش کنند تا سوخته شود و باز بسایند و پاره دیگر گوگرد به آن بسایند و نمک در کفچه آهنین کنند و
تا آب نیست شود پس حاوی کنند و بسیار الا مقدار زبان لغایت تقویت ادویه مرکبه وقت استعمال آن اگر کسی
کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تا تاثیر قوت این مرکب بعد از هفت سال بعد از بیست سال فتور
میرسد تا شصت سال قوت آن متزاید بود و او را سن طفولیت در ترقی و شباب گویند و مدت اعتبار کنند
تا شش ماه گویند که طفل است بعد از آن متزاید و مترقی باشد تا ده سالگی در بلاد حاره و بیست سال
بلاد بارده بعد از آن سن شباب باشد تا ده سال دیگر تا استعمال بدین ترتیب باشد و بعد از آن
انحطاط باشد تا چهل سال و پنجاه سال و شصت سال و بعد از آن پیری یعنی تا شصت سال قوت او
در تزاید بود و نقصان پذیر باشد تا شصت سال و آنگاه مجموع معاجین کبار باشد الا
و نهایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قتاله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق و غیره
و شرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و جمع افاعی را اندر وجود
مخلص بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و قلونیا رومی و فارسی را نیز بعد از

شش ماه استعمال کنند و تا بیست سال نیک بود لیک معجون و مادّه که غرض از افلاطون است از
دو ماه تا ده سال نیکو بود و چون معاجین و جوارشات مثل معجون خیارشنبر و شهریاران و سفرجلی و الکبار
که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوفات تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها
تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغن‌هایی تا متغیر شده باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی متغیر شود
به کار نباید الا روغن بلسان و مومیایی که هر چند کهنه‌تر باشد بهتر بود امّا شربت‌ها [illegible] روز که
استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون
ده روز بگذرد ضعیف بود امّا امتحان تریاق باید که تجربه تریاق چنان کنند اگر کسی دوای مسهل قوی
مثل سقمونیا و شحم الحنظل بخورد بعد از آن نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال [illegible] اگر آغاز کرده باشد
منقطع شود تریاق نیک است و تا نیم درم بخوردن خروس که مار افعی یا کلبی از هوام قاتله گزیده باشد
کنند اگر خروس نمیرد تریاق بقوت است و الا ضعیف یا مغشوش تا قوت تریاق و قوت و ضعف
آن بدانند استعمال نباید کرد **امّا مقدار** تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب کلب یک مثقال و در گزیدن
عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سکر و کسی که دوای سمّی خورده باشد نیم مثقال تا یک
مثقال بخورند کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد یا درد معده و امعا و رحم و شهوت کلی
ناقص و تب بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یک مثقال
بخورد با آب سداب و کسی را که قولنج باشد نیم درم بخورد و تا سه مثقال و در اسهال و قرحه امعا نیم درم
با آب سماق و در ضیق النفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون و گاوزبان و در حصات
کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در ضعف دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت
کلی یک مثقال با شراب و در [illegible] ثلث مثقال با طبیخ [illegible] آب و کسی که قولنج باشد
نیم درم **باب دوم در تریاق** تریاق کبیر آن را تریاق فاروق گویند [illegible]

محلّل النفخ باشد و مقاومت با زهرها و ادویه قتاله کند و مقوی قلب و دماغ و کبد بود و در حیا
و عسّاک و در کلب کلب و جمیع امراض های بلغمی و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و مرض بهق و لقوه
و وسواس و نفث الدم و جذام و خفقان و تشنج قلب و جمودت و ادرار بول و طمث و درد معده و شکم گران
و اوجاع کلیه و مثانه و نفث حصات و صلابات کبد و طحال و مقوی آلات دماغ و کبد بود و قروح امعا
و اسهال و نفث دم و بواسیر و سوء هضم و قولنج و درد معده و استسقا و کرم شکم و صداع و ضعف
بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی و ادرار بول و طمث کند و
نهش هوام را علاج کند مفید افتد **صفت آن** اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی
قرص اندروخون هر یک بیست و چهار مثقال افیون دار فلفل هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم
بری دارچینی ورق گلسرخ ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل راوند فطراسالیون قنطافلیون فوذنج جبلی فراسیون قسط اسطوخودوس فلفل ابیض
فلفل اسود قنه [illegible] اذخر بلسان سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال
میعه سائله تخم کرفس سیساليوس جوف بابلی کمادریوس نانخواه کمافیطوس سنبل رومی عصاره لحیة التیس
نارذین اقلیطی شیح جبلی ورق سادج جنطیانا ارایاله هوفاریقون طین مختوم زاج محرق و حماما حب البان
نوره صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال دوقو قنه مقل الیهود حجر الیهود جاوشیر سکبینج
جندبیدستر بادآورد قنطوریون باریک زراوند مدحرج هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب
ریحانی عتیق بی غش سه رطل نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصارات در شراب بخیسانند و
بخیسانند و ادویه کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند و در عسل و شراب سرشته و در ظرفی نقره یا چینی
کنند و در ولایت ملوف سازند و بعد از شش ماه [illegible] استعمال کنند [illegible]
کنند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** و آنرا عنصلی نیز گویند طریق او آن

اصل تازه در زمان خریف که ورق او خشک شود در خمیر گیرند و بریان کنند پس آن خمیر عسلی در بریزند
و آنرا کمی کنند و با سحیق ان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب لیمو سرشته و دست بروغن گل بیالایند و آنرا
قرص سازند **قرص اندرتونکی** داشیشان قصب الذریره سلیخه ده اسارون عود بلسان قسط
بعده حماما هریک شش مثقال تفاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارصینی هریک دوازده مثقال اقحوان بیست
مثقال بکوبند و بحریر بیزند و بشراب ریحانی یا بند مویزیک سرشته و دست بروغن بلسان یا روغن گل
چرب سازند و آنرا قرص سازند **قرص افعی** جوان با ده ماه اشهر سرین حاصل کنند و ماده را بدان باشند که
چهار شش بود و نر را دو شش بود و جوان آن باشد که چوک باسر بریده وچشم او سرخ بود و باید
در بهار صید کنند از مواضع که از آب دور باشد و اگر کنار جویها و زمین نرم و نزدیک آب صید کنند و نخچیر
که اسود و ارقم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند و از سر و دم مقدار چهار انگشت یکدفعه جدا کنند و بعد از
و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگی گرانه نهند و آب در و بریزند نمک و شاخهای
شبت دران اندازند و می جوشانند تا مهرا شود و گوشت از استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون
سنگین بدسته چوبین نیک بکوبند و با پنج آن کک سا میزند و با ... بیزند و هم آن عرق بسرشته و دست
بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بازیر شعاع آفتاب ... نهند
و در ادویه نهند و در ظرفی آبگینه کنند و نگاهدارند **تریاق مجرب** قایم مقام تریاق کبیر است
صفت حماما سنبل هندی ساذج ... لکا ... زعفران دارصینی ریوند ... قسط ...
هریک دوازده مثقال تفاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هریک شش مثقال ...
زرنباد کبیت خام تخم شبت اسارون ... افیون ... گل ... تخم ...
کندر ... اسالیون ... الطیب هریک ۳ مثقال ... خشخاش سفید فلفل
سیاه سی مثقال بزر ... مثقال ... قرص اندر ... هریک ... مثقال

دو مثقال تخم سداب یک مثقال رازیانه تخم سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال
قفاح چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم [illegible] مثقال [illegible] تخم [illegible] مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و بیخته
در شراب حل کنند و باشه چندان ادویه عسل بسرشتند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند صرع را
[illegible] و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود جندبیدستر [illegible] زراوند [illegible]
بکوبند و باشه چندان عسل بسرشتند شربتی مثقال تریاق الانفع **صفت** فلفل [illegible] قرنفل [illegible]
هر یک ده درم [illegible] افیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جندوا [illegible] هر یک چهار درم
ناردین [illegible] قرنفل [illegible] افیون هر یک سه درم جندبیدستر یک درم بکوبند و باشه چندان عسل بسرشتند و بعد از شش ماه
استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه [illegible] اختلاف اخلاط را مفید بود و [illegible] آورد و درد سر زایل کند و جنین [illegible]
اسقاط [illegible] دو چشم روشن کند **مثرودیطوس** از تریاقهای بزرگ است و منافع بسیار دارد و سده
کبد [illegible] رطوبات بطن [illegible] و وجع معده و امعا را مفید بود و مقوی باه و مفتت حصات بود و دفع
[illegible] زهر و نهش هوام و کلب الکلب را مفید بود **صفت** سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه [illegible]
جندبیدستر [illegible] اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان [illegible] هر یک هفت درم [illegible]
[illegible] سکبینج چهار درم و نیم سنبل کندر خردل سفید [illegible] بلسان [illegible]
اذخر قسط [illegible] علک البطم [illegible] فلفل عصاره لحیه التیس جندبیدستر چهار [illegible]
[illegible] هر یک شش درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم [illegible] هر یک ده درم
ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی قردمانا قطراساليون افیون بزر البنج ورق گل [illegible]
تخم رازیانه هر یک پنج درم ادویه بکوبند و [illegible] در شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشتند
[illegible] مثقال بعد از شش ماه بخورند **بزرگ دارو** شبیه است به تریاق [illegible] نافع
باشد و منافع بسیار دارد زعفران بزر البنج سفید هر یک چهار درم [illegible] افیون [illegible]

هریک بیست درم سنبل سعد ساذج هندی هریک دوازده درم سازج قرنفل هریک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم بادرنجبویه

[illegible] مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هریک درمی تخم سپیدان عاقرقرحا زرنباد دار فلفل هریک چهار درم تخم

[illegible] بسباسه جاوشیر هریک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هریک بیست درم [illegible]

ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند **تریاقی** که دفع ضرر زهر کند انجیر خشک پنجاه درم ورق

سداب خشک سی درم سیر بری بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و شش درم تناول

کنند بی تاخیر **نسخهٔ آخر** زراوند طویل درونج هریک درمی تخم افیون سپیدان زیره هریک [illegible]

پنجدرم حلتیت [illegible] درم سداب دو درم بکوبند و بعسل آب جرجیر بسرشند و مثقالی تناول کنند **باب**

سیوم در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته [illegible] عود خام گاوزبان هریک [illegible] درم [illegible]

تخم کاسنی کشنیز هریک یکدرم صندلین طباشیر هریک بیست درم تخم خرفه [illegible] افتیمون [illegible] گل سرخ هریک

شش درم درونج زعفران عنبر هریک [illegible] درم ساذج هندی زرنباد بادرنگبویه خشخاش بنفشه گل ارمنی هریک

چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند **مفرح یاقوتی**

لولو ناسفته هشت درم [illegible] چهار درم یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بادرنگبویه سفید گل مختوم [illegible]

هریک [illegible] درم ورق زر مثقالی [illegible] دو نیم مثقال عقیق [illegible] کهربا [illegible] کشنیز تخم گل [illegible]

تخم گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هریک شش درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ

هریک پنجدرم ساذج زرنباد درونج هریک درمی نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم املج [illegible] کابلی

بیست درم گلاب قند هریک نیمی شراب سیب [illegible] هریک بیست درم **مفرح** عاقرقرحا قرنفل

دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هریک ده درم زرنباد قاقله کبار هریک پنجدرم [illegible] مشک [illegible]

ساذج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق [illegible]

[illegible] در آب [illegible] ساخته [illegible] پانزده درم [illegible] وقت [illegible] المسهل [illegible]

بسرشند **مفرح بارد** ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی کشنیز خشک صندل هریک
نیم درم تخم کوک مغز تخم خیار تخم کدو هریک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته
کهربا هریک دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند **اخر** خفقان گرم را مفید بود لولو ناسفته کهربا گاوزبان
گل ارمنی هریک درمی کشنیز خشک صندل هریک پنج درم تخم کوک مغز تخم خیار تخم کدو هریک دو درم طباشیر
یک درم قند ده درم بکوبند و بشربت سیب بسرشند **اخر** خفقان سرد را نافع بود گاوزبان بادرنجبویه مصطکی
هشت درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند **اخر** ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود
دارچینی دارفلفل قرنفل بادرنجبویه بسباسه هریک پنج درم کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لولو طباشیر
هریک دو درم و نیم بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بلیله بسرشند **دواء المسک**
حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمن بسباسه سنبل قاقله
قرنفل جندبیدستر اشنه هریک درمی لولو ناسفته کهربا ابریشم خام مقراض کرده هریک درمی
و نیم دارچینی دارفلفل هریک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند **دواء المسک** مر خفقان
سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح و وحشت و صرع صبیان و رطوبت معده را نافع افتد
مشک بسباسه هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هریک چهار درم صعتر سقولوقندریون افسنتین رومی
هریک شش درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر درمی و نیم مر را در آب گرم حل کرده و بعسل خام کف گرفته
بسرشند **نوشدارو** مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس باه بود و بوی دهان و
رنگ روی نیکو گرداند **صفت** ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنباد دارچینی
قاقله ... هریک ده درم ... قرنفل ... رومی هریک سه درم بکوبند و پنج
و ... رطل ... سیب ... تا ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و
ادویه کوفته ... **قاوشا** ... خفقان و اختلاج ...

را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم قطر اسالیون سنبل هر یک
چهار درم تخم کرفس سه درم دارچینی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن
بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند **فلونیا فارسی**
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم
زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر بسباسه دارچینی هر یک پنج درم لولو
مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن این ادویه بسرشند و بعد از شش ماه تناول
کنند نافع بود **باب چهارم** در معاجین و اطریفلات **معجون نجاح** مسهل سودا و اخلاط غلیظ
باشد هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج و افتیمون اسطوخودوس هر یک پنج درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج مثقال **معجون تربد** قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود سقمونیا یک مثقال
تربد ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرنفل نانخواه فلفل هر یک درمی شکر ده مثقال معجون
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج درم باشد **معجون خیارشنبر** تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک
هندی هفت درم رازیانه انیسون مصطکی پنج درم رب السوس هفت درم عسل خیارشنبر صد درم فانید پنجاه
روغن بادام بست درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه را پاک
گرداند و ادرار بول کند تخم خربزه خیارین کدو و تخم مقشر و حب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود ده
درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود **معجون عقرب** کلیه و مثانه را از حصاة و رمل
پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یک نیم فلفل دار فلفل هر یک دو درم
تخم کاکنج هر یک پنج درم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی دو دانگی باشد **معجون**
حلتیت ربیع دیگر ... مفید بود حلتیت فلفل ... سداب ... بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال باشد **معجون کاکنج** قروح کلیه و مثانه را مفید بود بزر البنج تخم کرفس ...

هر یک ... درم مغز تخم خیار پنج درم تخم خشخاش افیون مغز چلغوزه و مغز بادام و مغز فندق بریان هر یک ده

زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی

یکمثقال **معجون** تخم شلغم [...] و بیخ [...] سعد و [...] سفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا

مصطکی قرنفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم ترنجبین هر یک شش درم

شکر سفید هشتاد درم بکوبند و با آب چغندر ادویه عسل با هم بیزند شربتی دو مثقال باشد **معجون**

[...] سفید آن زیاده الحیوت می گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل

و سلس البول دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید و اشتها آرد **صفت** آن فلفل

دار فلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل السوس چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هر یک

ده درم مویز طائفی [...] کوفته بعسل [...] بسرشند **معجون** [...] اوجاع قولنج

[...] سفید بود فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصر هر یک ده درم زعفران

پنج درم افیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرفی افگنند بعد

از چهار ماه مثقالی بخورند **معجون** مشک [...] سفید بود و سده [...] سلیخه

سنبل ساذج هندی لک [...] هر یک دو درم زعفران نانخواه کرفس مصطکی هر یک سه درم عود

قرنفل هر یک نیم درم بکوبند و سه ادویه عسل بسرشند و شربتی یکدرم **معجون** [...]

سفید بود ورق گل چهار ده درم سوسن [...] درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم [...]

هر یک نیم درم کوفته بعسل بسرشند [...] شربتی یکمثقال بود **معجون** راحت در دشت ریاح را

سفید بود [...] مصطکی دار فلفل فلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا سقمونیا [...]

[...] بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتی مثقالی باشد **معجون** [...]

[...] سفید بود [...] زنجبیل [...] بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند

کند

شربتی مثقالی باشد معجون کبوب سنی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را قوت
دهد و رنگ نیکو گرداند مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم و فندق و پسته و نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و
سفید و کنجد تخم گزر و جرجیر و تخم پیاز و شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل و دارفلفل و کبابه و قرنفل و دارچینی و شقاقل و خولنجان
تخم بلبوس با عسل سرشته چند ادویه بیامیزد و مثقال یا دو مثقال تناول کنند معجون بازریطوس مزاج
واوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظ
و بادها بشکند و سده و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صبر سقوطری
پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی و مصطکی و حب البلسان و عود البلسان و فرفیون و فلفل
دارفلفل و جنطیانا و مرزنجوش و اذخر و حماما هر یک دو درم قسط و مر و کمادریوس و افتیمون هر یکی چهار درم اسارون
سلیخه و سقمونیا هر یک شش درم و سنبل سه درم و نیم بکوبند و با عسل چندانکه ادویه را بسرشند و بعد از
شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید
بود سورنجان سفید شش درم بوزیدان و بهمن و کبر و زیره کرمانی و شیطرج هر یکی دو درم پوست هلیله زرد
شصت درم تخم کرفس و رازیانه و ورق حنا و زنجبیل و فلفل سفید و کشنیز خشک و نمک هندی و سعتر هر یکی درم و نیم
و ورق گل مجموده و زنجبیل هر یکی سه درم ترید پنجاه درم روغن بادام سه درم عسل صد و پنجاه درم شربتی
یک درم تا پنج درم معجون بلادر رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل
عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق سداب حلتیت جنطیانا ابهل و حب الغار چند
شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر ادویه بکوبند و به روغن جوز و بادام ملوث کنند و بعسل
بسرشند شربتی مثقالی باشد سنجرینیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء القنیه و استسقا
و قولنج و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود حب بید سیسترا افیون دارچینی اسارون و دوقو و سنبل
ورمی فلفل دارفلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و بعد از

از اسفناج دو درم مثقال تناول کنند اطریفل که موی سپید را سیاه کند ده درم ... سفید بود و [illegible]
سیاه گردانند و باید سفید بلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دار فلفل هر یکی سه درم زنجبیل [illegible]
شیطرج هندی شقاقل قرنفل سعد ... سعد ... ساذج هندی هر یک یک درم [illegible]
و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشته و شربتی مثقالی تجربه اند اطریفل کشنیزی مصلح [illegible]
سعد را سفید بود بلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک ... بکوبند و بعسل سرشته اطریفل [illegible]
امراض سوداوی را سفید و موی را سیاه گرداند و سپید شود بلیله کابلی ده درم سنا مکی افتیمون [illegible]
پنجم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی هر یک ده درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی
مثقال باشد اطریفل ... سپید را سفید بود بلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم بکوبند و بعسل سرشته
در آب ... کنند و با عسل ... سرشته اطریفل که برص و امراض بلغمی را سفید بود بلیله
کابلی بیست درم بلیله آمله هر یک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد ساذج زنجبیل هر یک
پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون
قرنفل ... هر یک دو درم فلفل دار فلفل ... هر یک چهار درم بکوبند و بعسل سرشته
و چهار درم تناول کنند اطریفل که کرم دراز و کدو دانه را بکشد ... برنج کابلی هفت ده درم
قسط حب النیل هر یک پنج درم ... ترمس ... افتیمون ... نفطی ... سفید [illegible]
سعد ... هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم باشد ... عرق [illegible]
باشد بلیله کابلی بلیله آمله ... زنجبیل ... بکوبند و بعسل سرشته شربتی ... مثقال باشد باب
پنجم در ... مربیات و ربوب و سکنجبینات شراب ...
سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را سفید بود و تلیین طبع ... کنند و سینه ... گرم کند
تازه ... در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و ... من ... بقوام [illegible]

آید شراب نیلوفر مبرد و مرطب و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود
و آن همچو شراب بنفشه ساختنی است شراب عناب مقوی دم و تا مدّت حصبه و جدری را نافع باشد عناب
کرکانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب به مقوی قلب
معده و قابض و تشنگی نشانند به ترش رسیده دو پاره کنند و دانه از وی بیرون کنند و در هاون سنگین
بکوبند و بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب و معده و قابض و مفرح
بود و قی و اسهال باز دارد و تشنگی نشاند و آنرا همچنین ترتیب دهند شراب انار صداع
و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود و مقوی باشد و به آب انار بگیرند و با قند سفید اگر مذاق را خوش
آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند
ورق گل سرخ تازه چهار من در خم کنند و ده من آب گرم بر سر آن بریزند و شبانروزی بگذارند پس
یک دست بمالند و در دیگ ریزند و می جوشانند تا طعم و بوی گل به آب دهند پس صافی کنند و بر یک
من آب را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند و بعد از آنکه صافی کنند چهار بستی دیگر ورق گل
در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال
و فایده او بیشتر بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و اشتها بود و قی صفراوی را مفید باشد
به و سیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و زعرور و هر یک مساوی اب باید و آب آن
بگیرند و با قند بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود
و مقوی معده باشد ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت ارجاع حلق
را مفید بود و آنرا همچنین سازند که گفته شد شراب خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه
و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و بر هم
جیرون آن و ریزند و دست می مالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند شراب لیمو

شراب لیمو مقوی معده و قلب بود و صفرا و تشنگی بنشاند و قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمان
فرو گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و برشند و فرو گیرند و شراب نارنج و شراب ... نیز چنین سازند
شراب صندل صندل سفید بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن با یک من گلاب شبانروزی بخیسانند پس
بآتش نرم بجوشانند و بدست بمالند تا بنیمه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب نعناع**
خفقان و فواق را مفید بود یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و با دو رطل قند بقوام
آرند **شراب زوفا** ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند انجیر سفید
بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم تخم ... زوفا خشک
هر یک هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند **شراب
دینار** شرابی بسیار خوب است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع
کند پوست بیخ کاسنی یازده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی یازده درم
ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نکوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند و در
اندازند تا چهار دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند
اقوی بود **شراب بزوری** پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس
پنج درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم ... ده درم مجموع نکوفته در دو من آب بجوشانند تا
بنیمه آید و با یک من قند بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث الدم را مفید بود و کبد و
معده را تقویت کند انجبار هفت مثقال قرط پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل
بسوهان بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند و با یک من قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** اوجاع
باردی را مفید بود اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم تخم ... اصل السوس ... گاوزبان بادرنجبویه
... هر یک ... سی عدد مویز طائفی بیست ... گل بنفشه هر یک ... درم

رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند **احمر** نسخهٔ دیگر سده و مانع آن را مفید بود و اسطوخودوس

ده درم بسفایج پنج درم بادنگو کاوزبان همچنین قند یا عسل رطلی **شراب افسنتین** سوء هضم

ضعف معده را مفید افسنتین صد درم در شش رطل آب بجوشانند تا بر رطلی آید و صافی کنند و به [illegible]

در بر آب کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع را باهم کنند و بقوام آرند

شراب بجهه جوشین جهة ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول

نافع باشد آب انگور [illegible] صد من گوشت بره فربه بجهه بیست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم

زعفران مصطکی خولنجان و جوزبوا هر یک پنج درم قرنفل و بسباسه قسط و کبابه و زرنباد و سعد [illegible]

سنبل زنجبیل دارچینی دار فلفل عاقرقرحا فلفل زنجبیل قاقله کبار پوست بادنگو و سنبل هر یک [illegible] مجموع

در کیسه کنند و در دیگ اندازند و می جوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی با انگور نعناع نیز ریزند و [illegible]

آن کیسه را بدست می مالند و [illegible] افشارند و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک دو دانگ عنبر یک مثقال

در رطلی گلاب حل کنند و بر آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آرند **سیب** ضعف معده و کبد [illegible]

را مفید بود و سیب [illegible] پاره کنند و دانه پاک کرده در هاون چوبین سنگین بکوبند و بیست من از آن آب بگیرند و

من شراب صافی بستانند و نقل [illegible] شبانروزی دران بخوابانند و صافی کنند و آن نقل را آب بگویند [illegible]

دران طعمی نماند و بریزند و آن آبها با هم بگیرد در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیمه آید پس دیگر بار پالایند و

با همین قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار زعفران دارچینی هر یک سه درم

مصطکی و زنجبیل هر یک درمی نیم بلغور سازند و در کیسه [illegible] در دیگ اندازند و هر دم بدست می مالند تا قوت

آب دهند پس بیرون آرند و بقوام آرند و یک درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند **انار** ربوب و فواکه

چنانکه آب آن بگیرند و شیرینی بقوام آرند **رب حماض** التهاب حمیات و سوزش طبع و

عطش را مفید بود آلو سیاه در آب بجوشانند و صافی کنند و آن آب صافی می جوشانند تا بقوام

بقوام آید و بیشتر رُب بدین طریق گیرند **سکنجبین سادج** حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید
و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یک من قند یا عسل بقوام آرند **سکنجبین بزوری**
استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی
ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم نیم کوفته و در سه رطل آب و رطلی سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن
بجوشانند و ثفل بدست می‌مالند و صافی کنند و یک من قند بقوام آرند **سکنجبین بزوری حار** سده [illegible] بگشاید
و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنج درم پوست بیخ
رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسازند **سکنجبین بزوری معتدل**
تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم تخم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست
بیخ رازیانه پنج درم **سکنجبین سفرجلی** تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده را بگشاید و ناقه را مفید
باشد یک من آب به و یک من قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند **سکنجبین عنصلی** ربو و سعال و سده
و کبد و طحال و فالج و لقوه و دیگر امراض بلغمی را مفید باشد سرکه عنصلی ده من شراب اصابعی (?) ده من
عسل سه من در طبخ می‌کنند و بیخ رازیانه و انیسون و حلبیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل هر یک
ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و سفته در آفتاب نهند و بعد از آن
صافی کنند و نگاه دارند **سرکه عنصلی** عنصل را بکارد چوبین بشگافند و خارج و داخل آن پاک
کنند و از آن یک من با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند **سکنجبین رمانی** حمیات محرقه و معده و
کبد را مفید بود و آب انار مزمز یا آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب
[illegible] سه من یا بیشتر و یک من از آن یک من قند بجای [illegible] نهند و بقوام آرند **سکنجبین ریوندی**
[illegible] و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهارده درم عاقرقرحا تربد بسفایج تخم کاسنی
هر یک هفت درم [illegible] نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند [illegible] بقوام آرند

بقوام آرند **لعوق سپستان** سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود طبیعت نرم کند سپستان
صد و بیست عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیار شنبر پانزده درم در شش من آب بجوشانند تا
بالکمن آید و با رطلی شکر بقوام آرند **لعوق زوفا** که بود سعال مزمن را مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند
زوفا ایرسا هر یک بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند **لعوق سپندان**
سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم بکند حب الرشاد ده درم تخم کتان چهار درم زوفا انیسون هر یک سه درم
نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا رطلی آید و با رطل عسل بقوام آرند **لعوق طباشیر** سعال حار و حدت را
مفید بود صمغ عربی و کتیرا هر یک شش درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم چلغوزه بیست درم
تخم خیار [illegible] درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی عسل و بیست درم روغن بادام بامیزند **لعوق حلبه**
سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس هر یک ده درم مغز تخم کدو
مغز بادام مقشر هر یک پنج درم [illegible] چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند **لعوق**
خشخاش سعال [illegible] را مفید بود خشخاش بریان کرده [illegible] درم ایرسا دو درم زوفا انیسون هر یک [illegible]
بکوبند و در میان رطلی عسل کنند **لعوق چلغوزه** قروح ریه [illegible] درم و سعال بلغمی را مفید بود چلغوزه
مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم [illegible] بریان کرده و خرما دانه بیرون کرده هر یک هفتاد درم
با هم [illegible] در میان عسل [illegible] ریزند **لعوق رب السوس** سعال مزمن را مفید بود
رب السوس کتیرا قند مغز بادام تخم [illegible] مساوی بکوبند و در میان عسل ریزند **ماء الاصول**
فالج و لقوه [illegible] و جامع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ
اذخر [illegible] تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل [illegible] اذخر [illegible] اسارون
[illegible] هر یک دو درم [illegible] بادیان [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] درم مویز
دانه بیرون کرده بیست درم در [illegible] من آب بجوشانند تا [illegible] با [illegible] قند بقوام آرند اطریفل [illegible]

استسقا و جسم سفید بود و طحال بگشاید پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس انیسون
و انیسون و زراوند و قسطوریون دقیق و عود و فقاح اذخر و حب الرشاد هر یک سه درم مویز طایفی پانزده اخر حصا بگشاید
مثانه را سفید بود بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم ماش و ماشی تخم خیار هر یک هفت درم برسیاوشان پنج درم دشتی هر یک سه درم
مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بالثلث آید و با رطلی قند بقوام آورند و پنج درم حجر الیهود
بکوبند و با آن بیامیزند اخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود
بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یک دو درم نیم لک
عود بلسان هر یک دو درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم مویز طایفی بیست درم
انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا یک من آید با یک من انگبین بقوام آرند **گلقند** مقوی معده و دافع بلغم
بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من قند را جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه
خشک شود باز قند بریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین همچنین سازند **خمیره بنفشه** برگ بنفشه نیک بمالند و نیم من
از آن با یک من شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند **سیب مربی** مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد
پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و مربای زنجبیل همچنین سازند اما آنرا پاره کنند
و اندرون پاک کنند **بادام مربی** سرد و نقصان باه را مفید بود مغز بادام مقشر در دوغ بجوشانند
و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند
و در ظرف کنند **هلیله مربی** معده را تقویت دهد و دفع بخار دریابد از سر و تقویت بصر کند و ذهن
تیز گرداند و از قبض ... را سفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب ... بر سر آن ریزند
و هر سه روز آب ... تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین پاک کنند چون نیم پخته شود
تا خوب پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در ... سوراخ کنند و در ظرفی چینی یا کاسی نهند و عسل
... با شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن ریزند و ...

بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را سه روز در آب بخیسانند انگاه پاره کنند در آب و عسل بجوشانند
تا آب منتفی شود در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود **شقاقل مربی** باه را سپید آید و
و بشانند را مفید بود شقاقل ده روز در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند **ترنج مربی**
مقوی معده و مفرح باشد ترنج را پاره کنند و ترشی از آن بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند
اما اگر باشد بهتر بود و در دیگی سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مانند ثابت شود انگاه در ظرفی کنند و عسل
بر سر آن ریزند **جوز مربی** مقوی باه بود جوز تازه که هنوز سخت نشده باشد بستانند و پوست خارج
آن و داخل باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند **باب ششم** در جوارشات **جوارش شهریاری**
خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل
دارفلفل قرنفل زعفران هر یک ده درم اشنه مصطکی هر یک دو درم جوزبوا نیم درم مشک یک درم
بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و یا در میان قند بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی مثقال با نخجیان
باشد **جوارش سفرجلی** مسهل مقوی معده بود و قولنج بکشاید و باد را بشکند به سیده یک رطل پاره
کنند و در ده من خل خمر یا شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل
بقوام آورند انگاه زنجبیل و دارچینی و دارفلفل هر یک دو درم و سنبل قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی
پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود انگاه فرو گیرند و
سر سنگی یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند و بعد از آنکه اخراج کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس
بکار و پاره کنند و شربتی مثقال **اطریفل** ... در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه
چهار درم از آن و املج یک درم سقمونیا و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یک درم باشد **سفرجلی**
قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود به سیده ده من کوفته در خل خمر بجوشانند تا
مهرا شود و پس صافی کنند و با شکر و قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم

چهار درم تخم کرفس و نانخواه درمی و زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد شربتی
مثقالی باشد جوارش تمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود زیره ارمنی زیره کرمانی قسط اسارون زنجبیل
فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام برگ سداب هر یکی ده درم بکوبند و
خرمای نیک دانه بیرون کرده بیست درم شبانروزی در خل خمر خیسانند تا حل شود و بپالایند و با عسل
بیامیزند و ادویه با آن بسرشند شربتی یک مثقال جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند
قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران هر یک درمی عود فلفل هر یک نیم درم بکوبند و با شکر
قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال اخر سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی عود سه درم بسباسه
قرنفل بلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم مرماخور سه درم ورق گل قصب الذریره
هر یک دو درم و نیم جوارش بسباسه برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظه و بواسیر را مفید باشد
بسباسه قرنفل قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون هر یک پنج درم فلفل قرنفل هر یک دو درم
جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید مصطکی هفت درم بکوبند و با
قند القوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره
کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانند و خشک کرده بریان کنند و چهل درم از آن با ورق سداب و فلفل
زنجبیل هر یک سی درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل یا قند بسرشند شربتی یک مثقال
جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند و برودت و اوجاع معده و نسیان
مفید بود فلفل دارفلفل بلیله کابلی بلیله آمله جند بیدستر هر یک چهار درم قسط سعد حب الغار شکر طبرزد
هر یک دوازده درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هر یک پانزده درم بیامیزند و به عسل بسرشند
و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند
پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک

بستابند دانگی بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش مقلیاثا** نواسیر و مغص و خبر را مفید بود حرف بریان کرده
زیره و تخم کرفس خیسانیده بریان کرده هر یکی ده درم مصطکی شش درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو
بریان کرده پنج درم بگلاب بسرشند **جوارش سماق** سهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد پنج درم
انار دانه ترش و شیرین هر یک سه درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی
یک مثقال **جوارش مشک** خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل
زنجبیل دار فلفل عود هر یک ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم قند شش چندانکه بکوبند و بعسل بسرشند
جوارش سقنقور مقوی باه و کلیه بود تخم ... بیاز و شلغم و اسپست و گندنا و جرجیر و انجره
و تربه هر یک سه درم حب الخضرا لسان العصافیر کنجد چلغوزه حب الرشاد اسقیل بریان کرده هر یک
سه درم زنجبیل و شقاقل و خولنجان و دار فلفل هر یک پنج درم جوزبوا بهمن دارچینی هر یک دو درم
سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم **جوارش کمونی**
بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد زنجبیل فلفل هر یک ده درم دار فلفل سه درم فانید
... شکر سفید هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود **جوارش**
کافور ضعف معده و سودا ... و طبع غلیظ را مفید بود قرنفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه
بادرنگ ... قرنفل قاقله کافور زعفران ... بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
جوارش زرباد برودت معده و جگر را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند ... سنبل
زنجبیل ... دار فلفل قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل ساذج ... مصطکی دارچینی
سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم
... شش درم قند ... درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **جوارش کندر**
وجع و برودت و ضعف معده را ... فلفل دار فلفل ... قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم

پانزده درم ترنجبین خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند اخر گیرند شربتی
درم فلفل دارفلفل هر یک ده درم ترنجبین خولنجان هر یک دوازده درم هیل بویا قرنفل سنبل هر یک پنج درم مشک [illegible]
با هم جمع کنند برودت و عدم اشتها و اسهال معدی و سلس البول را مفید بود اخر گیرند زنجبیل فلفل سنبل [illegible]
کاشنم نانخواه انیسون بلیله سیاه چهار درم شونیز دو درم عسل سه چندان دوا شربتی سه درم جوارش
فلافلی برودت و اوجاع معده و سوء اشتها و وسواس و خمار حامض و شهوت گلی را نافع [illegible]
مفید بود فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم [illegible]
تخم کرفس سلیخه اسارون [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی [illegible] درم باب [illegible]
[illegible] قرص طباشیر ملین طبیعت را نرم کند حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود [illegible]
[illegible] درم ترنجبین [illegible] تخم خیارین کدو هر یک [illegible] نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک [illegible] درم
بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند شربتی مثقالی باشد اخر ورق گل سرخ ترنجبین هر یک [illegible] درم طباشیر [illegible]
هر یک ده درم نشاسته سه درم بکوبند و به آب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات [illegible]
عطش را مفید بود قرص طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک [illegible] تخم خیارین کدو [illegible] کاسنی
[illegible] و صندل هر یک [illegible] درم کافور [illegible] بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند قرص طباشیر [illegible]
تخم حماض [illegible] درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند شربتی
یک مثقال باشد اخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گل سه درم [illegible]
زرشک گل ارمنی هر یک [illegible] نیم قرص [illegible] حمیات بلغمی [illegible] معده [illegible] مفید بود [illegible]
زرشک مقشر تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ترنجبین هر یک [illegible] درم تخم کشوث [illegible] طباشیر تخم کاسنی
سنبل غافت [illegible] هر یک دو درم زعفران [illegible] بکوبند و به آب ترنجبین بسرشند اخر [illegible]
زرشک [illegible] ده [illegible] درم تخم کاسنی تخم خیارین [illegible] سه درم ورق گل [illegible] درم [illegible]

سنبل هر یک درمی بکوبند و با سکنجبین سرشند **قرص کهربا** نفث دم را مفید حماض سفید مصطکی کهر
ربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و با آب سرشند **قرص گلنار** اسهال و نفث دم را مفید گلنار
و طین مختوم و صمغ عربی مساوی بکوبند و با آب گلنار سرشند **قرص کشوث** سدهٔ کبد و طحال را نافع بود تخم
کشوث تخم کاسنی و لوز و مغز تخم کدو مساوی بکوبند و با سکنجبین سرشند **قرص افسنتین** سدهٔ کبد
طحال و عسر البول و امراض بلغمی را مفید بود افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ مساوی بکو
بند و به آب قرص سازند **قرص ورد** حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود ورق گل هفت درم
عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک درمی بکوبند و به آب سرشند **قرص** ورد دیگر
اوجاع معده و سوء هضم و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود ورد و سنبل مصطکی اذخر سلیخه فقاح اذخر
دارچینی افسنتین هر یک مثقال بشراب سرشند شربتی دو مثقال **اخر** اوجاع معده و حمیات
بلغمی را مفید بود ورق گل شش درم مهک چهار درم سنبل یک درم **قرص ریوند** حمیات مزمنه و امراض
کبد و طحال را مفید ریوند چینی شش درم روناس لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث
هر یک دو درم بکوبند و با آب سرشند **قرص کافور** حمیات حاده و دق را مفید بود ورق گل شش درم
صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تخم خرفه بیخ مهک ترنجبین هر یک شش درم
نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و لعاب بکوب سرشند **قرص بنفشه** مسهل
صفرا و بلغم بود و صداع و درد را مفید بود بنفشه دو درم تربد یک درم مهک رب السوس هر یک درم
هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و به آب سرشند و این شربتی باشد **اخر** مسهل
بلغم و صفرا بود بنفشه دو درم رب السوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی چهار یک شربت است **اخر**
رب السوس بنفشه ده درم تربد مهک هر یک سه درم بکوبند و به آب سرشند شربتی سه درم
قرص سنبل اورام کبد و معده را مفید بود فقاح اذخر سلیخه و درد ... قصب الذریره سنبل

هریکی سه درم زعفران افیون سنبل فلفل هریک یکدرم مصطکی فلفل کندر هریک دو درم اسق یکدرم
شربتی یک مثقال باشد **قرص کاکنج** قروح کلیه و مثانه را مفید بود تخم کرفس شهدانه هریک
شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام افیون هریک سه درم حب کاکنج
بیست و پنج عدد تخم خیارین مقشر هشت درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی **قرص
خشخاش** قروح سینه و ریه و وجع آن مفید باشد ورق گل صمغ عربی هریک چهار درم نشاسته
کثیرا بیخ مهک هریک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هریک سه درم طباشیر پنج درم
قرص کرسنه نفث دم را نافع بود گل ارمنی نشاسته گلسرخ هریک شش درم سرطان سوخته
دو درم کثیرا طباشیر شادنج هریک نیم درم تخم مهک سه درم بکوبند و بآب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم
اخر تخم خیارین مقشر پنج درم تخم کوک تخم مهک هریک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هریک دو درم نشاسته
کثیرا هریک درمی **باب ششم** در حب‌ها **حب ایاره** تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع
و سکته و سبل و غشاوه را مفید **حص** ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون انیسون
هریک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب ذهب اوجاع معده و امراض معده دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر اسقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد ده درم گلسرخ پنج درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هریک سه درم بکوبند و بآب
کراث بسرشند شربتی دو درم باشد **حب شبیار** صبر اسقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله
زرد ورق گلسرخ هریک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی دو مثقال **حب غوقایا** صبر سقوطری
مصطکی عصاره افسنتین هریک دو درم سقمونیا شحم الحنظل هریک درمی بکوبند و بآب کرفس بسرشند
شربتی یک مثقال **حب صبر** اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ
و معده کند از بلغم صبر سقوطری مثقالی تربد یکدرم حب النیل غاریقون انیسون هریک نیم درم

تخم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مثقال تربد هر یک دانگی بکوبند و به آب کرفس بسرشند و حب سازند حب

سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری تربد سفید با هیرده هر یک درمی سورنجان نیم مثقال

تخم حنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم بکوبند و به آب کرفس بسرشند

و شربتی باشد حب نفخه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود نفخه دو

درم تربد یک درم رب السوس بلیله زرد هر یک نیم درم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و به آب ترنج بسرشند

و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود بلیله

کابلی هر یک نیم درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون

هر یک سه درم تخم حنظل یک درم و نیم قرنفل فودنه هر یک درمی بکوبند و به آب بسرشند و حب سازند شربتی

سه درم باشد حب مقل نواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود بلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم

مقل شش درم در آب کنند تا حل کنند ادویه را بآن بسرشند شربتی دو درم باشد حب غافث

حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صبر سقوطری بلیله زرد عصاره غافث متساوی بکوبند و به آب بسرشند

شربتی مثقالی حب سکبینج قولنج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود حلتیت سکبینج

تخم کرفس انزروت بلیله زرد هر یک نیم درم تربد شش درم تخم حنظل سه درم بکوبند و به آب کبر بسرشند شربتی

سه درم حب اصطمیخقون کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند بلیله کابلی

شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا سه درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم قنطوریون

نیم درم تخم کرفس بادرنجبویه افتیمون هر یک ده درم بکوبند و به عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد اخری

سه درم دو درم صبر اسقوطری حب النیل هر یک درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و به آب بسرشند

شربتی مثقالی بود حب افتیمون مسهل سودا بود افتیمون ده درم غاریقون تربد

خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی نمک هندی شربتی

بند حب افاویه قولنج بلغمی را سود دارد و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل
دارفلفل نانخواه مشک هریک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند مقدار نخودی هر یک
حب از ان نوبتی استعمال کنند **حب شیطرج** اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طبیعت
بکشاید تربد ده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج هریک دو درم فلفل
دارفلفل عاقرقرحا هریک درمی خانیذ چهار درم بکوبند و حب کنند با آب بسرشند شربتی سه درم باشد **حب**
ایارج اعلال سرد معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی ده درم و نیم
بکوبند و با آب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد **اخر** تربد ایارج فیقرا هریک درمی نمک هندی
نیم درم سقمونیا دانکی شحم حنظل دانکی و نیم بکوبند و با آب بسرشند و این شربتی باشد **حب السعال**
سعال را که از حرارت بود مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیار بیخ مقشر بنفشه نشاسته صمغ عربی خشخاش
هریک درمی رب السوس ده درم باقلی سه درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حب سازند و مقدار نخودی
در زیر زبان نهند **اخر** سعال را که از برودت بود مفید افتد مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس
بیخ رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند **حب مشکی** که بوی دهن خوش کند جوزبوا قاقله قرنفل قرفه
کافور دارچینی خولنجان هریک درمی بکوبند مشک دانکی بگلاب حل کنند و ادویه را بسرشند و حب سازند **اخر**
پوست ترنج ورق ترنج قرنفل سنبل قرنفل جوزبوا [illegible] زنجبیل کبابه سعد هریک ده
درم مشک یک درم والله اعلم **باب نهم** در ایارجات **ایارج فیقرا** امراض سر و معده و قولنج
و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه
دارفلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری مثل جمیع مجموع بکوبند و با هم بیامیزند مثقال
از ان استعمال کنند **ایارج جالینوس** شحم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا
خربق سیاه جند فاریقون فرفیون هریک شانزده درم سکبینج افتیمون مقل زراوند [illegible] سلیخه

فراسیون هریک هفت درم بیخ زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی چاوشیر جند بیدستر
فطراسالیون هریک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل و بسفایج و افتیمون
وکمادریوس سلیخه نیست و بعضی گفته که صبر و زعفران هریک چهار درم و شربتی یکمثقال است **ایارج**
لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزج کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و دوار
و دار الفیل را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون
و امراض گرده و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود شحم حنظل پنج درم بصل الفار بریان کرده غاریقون
اسقمونیا حاشا اسارون خربق سیاه سیسالیوس غاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل
زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فربیون سنبل
حماما زنجبیل حنطیانا اسطوخودوس هریک دو درم افتیمون کمادریوس مقل صبر اسقوطری هریک درم
بکوبند و بعضی بسرشند شربتی چهار مثقال بود ایارج [illegible] افتیمون بسفایج سه درم و زوفا سه درم
پوست بلیله کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس سه مثقال **ایارج روفس**
دار الثعلب را مفید بود تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس هریک بیست درم صبر اسقوطری
پنج درم خولنجان ده درم سکبینج چاوشیر هریک شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض سلیخه
دار فلفل زعفران زنجبیل جعده صبر هریک دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار
مثقال بود **ایارج ارکاغانیس** امراض مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای
آب و اوجاع حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلف و تشنج و قولنج را مفید بود شحم حنظل بیست و
دو درم فراسیون اسطوخودوس اسقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه کمادریوس هریک پنج درم
بصل الفار بریان کرده صبر فربیون زعفران حنطیانا فراسالیون اشق چاوشیر هریک ده درم
دارچینی سکبینج [illegible] زراوند مدحرج هریک دو درم بکوبند و بعضی بسرشند

بسرشند شربتی چهار مثقال باشد بعد از شستماه اگر از جهت تحلیل کلف تناول کنند پنجدرم سرطان
سوخته بدان ادویه ضم کنند و اجماع شکم و رحم را بآب سداب و وجع کلیه و لب به آب تخم کرفس ایارج
شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم تخم حنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی و نیم غاریقون
مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما اسارون
حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم گزر هر یک سه درم کاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم
بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد بعد
از شستماه ایارج که مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید شحم حنظل ده درم
کمادریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصاره افسنتین
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند باب دهم در سفوفات سفوف انار دانه ضعف معده و اسهال
و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان
کرده خرنوب سماق دانه مورد آرد سلیخه پست کنار شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرط هر یک پنجدرم بکوبند
و باسیم بیامیزند اخری انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف پست کنار کشنیز
بریان کرده خرنوب هر یک پنجدرم سک رامک هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیا اسهال مغص
و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید حرف بریان کرده شش درم زیره موصوف ده درم بزرگ تخم
گندنا بلیله سیاه و زریت خیسانیده هر یک پنجدرم مصطگی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی به آب سرد
بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بکو مرور نشا تخم شاسفرم مجموع کرده نشاسته
صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم بکوبند و بروغن بادام بریان یا بروغن گل سرخ چرب کنند
پنجدرم با گلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود سماق انار دانه
زرشک هر یک بریان کرده ده درم مورد پنجدرم خرنوب سی درم صمغ عربی گلنار هر یک درمی

بکوبند و مثقالی بخورند **سفوف** زرشک مقوی معده و حابس بود زرشک و سماق و انار دانه
بریان کرده نانخواه زنجبیل آرد جو هر یک ده درم بکوبند **سفوف** بندرسے بادها بشکند نانخواه
کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم قند سفید
اخر استسقا آورد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود زرنباد تخم کرفس هر یک درمی
نانخواه کندر هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند سفید ده درم **اخر**
سرعت خروج منی که از حرارت بود مفید بکوبند دو درم تخم لوک سه درم کشنیز یک درم بکوبند
بخورند **اخر** لذغ عقارب را مفید بود صینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند
سه درم باشد **اخر** نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم سقمونیا یک درم کتیرا
قند سفید درم شربت سه درم **اخر** اوجاع مفاصل و ضعف معده را نافع نعناع قاقله
مرچه سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا هر یک سه درم سک اذخر هر یک درمی
بکوبند و سه درم بخورند **اخر** فواق که از امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک سه درم
اخر سده و صلابت طحال را مفید تخم کاسنی رازیانج هر یک پنج درم تخم کشوث یک درم
بکوبند دو درم با شیره و دو درم بخورند

باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات و غیره

مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط تیز بود و حمیات حاده را نافع باشد سنا مکی هفت
درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ۵ عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک
بست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم **مطبوخ**
هلیله مسهل صفرا بود سنا پنج درم شاهتره سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر
بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ۵ عدد سپستان آلو سیاه هر یک بست عدد
خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم **مطبوخ** افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد

باشد و امراض سودا را نافع بود سنا و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و سنبل گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم
کاسنی هر یک چهار درم بادرنگبویه گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسفایج تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم
تربد ده درم مویز طایفی ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید در وقت برداشتن افتیمون
در خرقه کتان بندند و در آن اندازند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم در آن حل کنند

مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنگبویه غافث
اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج شکوفته دو درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم اجزای پوست
هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بادرنگبویه هر یک چهار درم آلو سیاه ده عدد
مویز طایفی بیست درم سنای مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون
سافج هر یک درمی تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون سقمونیا صبر
هر یک ربع درمی ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ شحم الحنظل دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند

مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا را دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طایفی هر یک
پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ** زوفا در
ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را مفید سنا پنج درم عناب نه عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد
مویز طایفی پانزده درم چهار شش درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چار درم جو مقشر
نبات شش درم شکر ده درم **مطبوخ** سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع
مفاصل را مفید بود سنا هفت درم بسفایج سورنجان زوفا ترنگ هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی

بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گاوزبان خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم

مطبوخ حبی که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود دستاکی بنفشه هر یک چهار درم نیلوفر پنج درم عناب ده عدد

سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خبازی هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع

صبر صداع سوداوی را مفید بود افتیمون ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با شش رطل آب گرم در ظرف

کنند و روز در آفتاب می نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با ده درم ترنجبین

با دام بیاشامند نقوع بلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود پوست بلیله زرد ده درم آلو

عناب هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم

خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروزی را بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند

نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلو سیاه گیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم

خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند

تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم همه بکوبند و با سه رطل آب در ظرف

کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند اخر ایضا امراض حاده را مفید بود

شیر و قی را از فصول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی عدد مویز طایفی بیست درم تمر هندی

سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و روز در

آفتاب نهند و شب بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند

باب دوازدهم در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد

سپستان سی عدد سنا سه درم جو مکوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی بنفشه چهار درم

بجوشانند در سه رطل آب تا بنیمه آید صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و انکاره و روغن
بنفشه یا کنجد بیست درم در آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود حلبه بزرگ هر یکی ده
درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک
شش درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آید صافی کنند بوره یکدرم و نمک ده درم و مقل یکدرم عسل و
روغن کنجد هر یک ده درم با آن جمع کنند حقنه که برودت اعضاء سفلی را مفید بود مقل اشق سکبینج
هر یک پنجدرم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سیساليوس هر یکی دو درم حلبه
خشک بابونه شبت هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند تا بثلث آید صافی کنند و با
کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند مفید بود حقنه که حمیات حاده را نافع بود
جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی هر یک بیست دانه روغن کنجد [illegible]
هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید بود شبرم و [illegible]
بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان [illegible] هر یک ده درم شحم حنظل بادریون هر یک پنجدرم روغن
کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت هر یک کفی [illegible]
هفت درم گندم انجیر خشک دانه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس هر یک درمی [illegible] خطمی قنطوریون
هر یک پنجدرم انجیر ده عدد و سداب تر و سلق هر یک دسته عسل روغن زیت و خیری و [illegible] هر یک ده درم
بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید گردد [illegible]
گلنار و بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مورد گل هر یک پنجدرم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و
لسان الحمل پانزده درم [illegible] بریان کرده ده درم بادام ده درم روغن گل بریزند و اقاقیا یکدرم
[illegible] سوخته [illegible] نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یک نیم درم [illegible]
بکوبند و با آن جمع کنند حقنه که قولنج ریحی را مفید [illegible] شحم حنظل یکدرم قنطوریون [illegible] پنجدرم ورق [illegible]

سداب خورده هر یک شش درم سقمونیا دو درم بجوشانند و صافی کنند و عسل ده درم و جند بید ستر و سکبینج و جاوشیر
هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک اذخر سکوبج زیره بادیان انجیر هر یک
بید ستر سکبینج شش درم مقل چهار درم شحم حنظل یک درم بوره نیم درم انکا ده درم روغن زیت پانزده درم
حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد
خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب صاف چند سی درم روغن کنجد بیست درم و انکا ده درم با آن ضم
استعمال کنند باب بیست و دوم در شیافها و فرزجها شیاف که قولنج را بگشاید جند بید ستر زهره گاو
بوره قثاء الحمار اسپند متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم الحنظل
بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو بوره قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و با شکر سرشته آخر
مجرب مزاج را نافع بود در حقنه مسهلی که قاصر باشد بکار دارند و ترنجبین نیم درم بوره ارمنی صابون خطمی
نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و با شکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج بوره ارمنی
مقل شحم حنظل برابر بکوبند و با شکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند نمک هندی بوره
خطمی متساوی آخر زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند و
به آب گشنیز بسرشند آخر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و
به آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود نافع کند مقل قیشمه هر یک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بید ستر هر یک درمی میعه مصطکی روغن سوسن بابونه و شحم
و پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بخیسانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و فتیله سازند و بردارند
آخر که اختناق رحم را مفید پیه مرغ و بط و زعفران و سنبل و حماما و مصطکی هر یک درمی
اسارون و سوسن هر یک سه درم شحم شمع شصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود اقاقیا
هر یک دو درم گلنار صمغ سوخته نشاسته قرط سوخته شب یمانی زعفران هر یکی درمی

انیسون یکدرم بکوبند و بآب بسرشند و بردارند **اخر** مرا قاقیا ربوند لادن زعفران گل فوفل گل ارمنی
بکوبند به آب لسان الحمل بیامیزند **فرزجه** که رطوبت باز دارد ورق گل پوست انار سورنجان عوسج پوست طلع
بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند **فرزجه** که ضعف رحم را مفید بود حب البلسان روغن نارجیل
هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی زرنباد دو درم جند بیدستر نیم درم **فرزجه** که ریاح رحم
بود تخم شبت کرفس سداب تخم سکبینج مصطکی مرحا زیره قردمانا قسط میعه سائله سنبل علک
اشق جند بیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند **احمر** که رطوبت باز دارد
نیم درم انیسون بزر البنج هر یک دانگی **اخر** مردار سنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سرمه بکوبند و شیاف سازند
و بردارند **فرزجه** که فرج را گرم کند گرم دانه بکوبند و بر روغن زنبق بیامیزند و بردارند **فرزجه** که فرج را تنگ
و خوشبو کند مشک زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان دران اندازند تا آب آن بخود بچشد و خشک
شود و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع **فرزجه** که فرج تنگ کند
اقاقیا اذخر یکدرم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره از آن بکار
می دارند **فرزجه** که رطوبت فرج باز دارد مازو تخم حماض هر یک دو درم سرمه خبث الحدید هر یک نیم درم
بکوبند و جفت بلوط و گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر این ادویه بیالایند و استعمال کنند نافع
بود **باب چهارم** در روغنها **روغن** ناردین منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع اندرونی را نافع و امراض
بارده را مفید بود بشرب و ضماد اوجاع رحم و حقنه آن برای رحم و در احلیل چکانیدن کلیه و مثانه
را سود دارد **صفت آن** سنبل الطیب زیره ورق سعد عود بلسان اذخر اسارون
سود قردمانا مر هر یک سه درم بکوبند و با شراب و آب چند آن
بپزند روغن بر آتش بجوشانند صافی کنند در روغن
صاف کرده بجوشانند صاف کنند

وبسرد کنند و بعد از ان جوزبوا پنجاه درم و سنبل رومی و قرنفل و میعه بریک سی درم روغن زیتون
شش درم ادویه نیکو فته کنند و آب و شراب و این روغن صافی در امیزند بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس صافی کنند روغن بلبان هفت درم با آن ضم کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن
قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید قسط قرفه اشنه اریسا میعه سنبل سانج هر یک
ده درم مر راسن عود بلسان سلیخه هر یک پنج درم مجموع نیکو فته شبی در سرکه خیسانند و دیگر روز پنج رطل آب
بجوشانند تا نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بسر آن ریزند و می جوشانند تا آب برود تا روغن بماند اذخر
اوجاع و برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی برویاند قسط دو درم سلیخه شش درم
ورق مرماخور شش درم نیم کوفته شبی در شراب خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بسر آن کنند و
می جوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را سیاه کند و تقویت کند و
استرخاء را اصلح را مفید بود ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و در روغن
کنجد دو من و نیم بسر آن ریزند و می جوشانند تا روغن باقی ماند اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اقوی بود
اذخر یا مورد خشک بیست رطل بکوبند و در شراب شبان روزی خیسانند و بعد از ان بجوشانند
و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه اوجاع کبد و ریاح را مفید بابونه تازه
بشویند و بسایه خشک کنند و یک رطل از ان در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند روغن
افسنتین همچنین بگیرند اذخر بابونه تر یا خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا یکمن آید صافی
کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار
من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود انگاه بادام را روغن بگیرند و این روغن
گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل بدست مالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب
نهند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من با دو من بادام چنانکه گفته شد سازند و روغن نیلوفر

نیلوفر و نرگس و شقایق نیز همچنین سازند روغن کدو کدو را پوست بتراشند و مغز او را
در کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یک من روغن کنجد بجوشانند روغن
مصطکی ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند یک رطل مصطکی در سه رطل روغن
کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و باریک
می جوشانند تا گداخته شود روغن بان اعصاب نرم کند و دوی زایل کند و تقویت اعصاب
مغز حب البان بکوبند و به آب بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل
تقویت و تسمین باه کند و او را نیز همچنین سازند روغن آمله تقویت و تسوید شعر کند آمله
بیخ صنوبر بسیاری مکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن
داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب نغار در روغن سیر بجوشانند و در ظرفی کنند و
شیشه در آفتاب نهند روغن خشخاش سهر آورد و درد گرده را مفید بود تخم خشخاش چهار درم
در رطلی آب بجوشانند تا نیم آید در رطلی کنجد بران ریزند و می جوشانند روغن زنبق
امراض بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین
و خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن [illegible] اورام را تحلیل برد و صلابات نرم کند
قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم [illegible] زعفران سه درم مکوفته با
[illegible] گل یاسمین [illegible] ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در
نهند و بعد از دوازده روز استعمال کنند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم
و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد و چهار من
آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن [illegible] همچنین بگیرند روغن [illegible] که موی را سیاه کند
[illegible] سه درم [illegible] زعفران یک درم [illegible] در رطلی آب بجوشانند تا نیم

آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند اخر دانه مورد تخم کرفس برگ مورد و
تخم حقیقیدر گل شقایق پوست جوز ترلادن بسپاد شان شادی بکوبند چنانچه گفته شد
اخر لکسیر گرد و اسپیرد امراض بارده را مفید بود مقل ده درهم اشق چاوشیر سکبینج حب الملک
مغز بادام تلخ هر یک پنج درم شکوفته در چهار رطل آب کنند و بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی روغن
کنجد بهم بجوشانند

باب پانزدهم

در سعوطات و عطوسات و غرغرها و سنونات سعوطی که
سر و دماغ گرم را مفید آب کاهو روغن بنفشه با نیلوفر شیر زنان شادی بهم بکوبند و بیاسایند
و در بینی کشند سعوطی صداع گرم را مفید بود طباشیر دو درم قرنفل کافور هر یک نیم درم
بکوبند و با روغن بنفشه برکشند اخر صداع بارد و لقوه را مفید صعتر شونیز شادی بکوبند
اخر جذام را مفید بود دار فلفل با میران اسطوخودوس هر یک درمی مشک اشق بنجنگشت هر یک سه درم
بکوبند و با روغن کنجد برکشند اخر لقوه و فالج را مفید بود صعتر شونیز بوره شادی بکوبند
اخر شحم حنظل اسطوخودوس فلفل جندبیدستر کندش شادی بکوبند و در خرقه تنگ
بندند و ببویند اخر شونیز بوره جندبیدستر شحم حنظل فلفل هر یک درمی کندش صبر هر یک دو درم
مرزنجوش سه درم اخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک
مرزنجوش غاریقون سفید جندبیدستر شادی بکوبند اخر سبات و صداع را مفید بود غاریقون ساده
مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هر یک پنج درم مشک دانگی
فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد عاقرقرحا
زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم خردل و فلفل هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین
عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره خناق و ذبحه را مفید بود عدس مقشر
ده عدد زرد و ماه هر یک یک درم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و ... توت ده درم

دو درهم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد و منفجر گرداند سیر سی درهم خمیر ترش ده درم
مرد سنگ پنج درم غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید است بنفشه ورق گل عصاره لحیة التیس رب
ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود گشنیز خشک عدس هر یک ده درم
طباشیر یک درم بکوبند و به آب گشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید است شب یمانی
مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم مر یک درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود
زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل نوشادر بکوبند و به آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را [illegible]
بود حب الغار ورق غار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنون که دندان را از حرکت پاک کند شاخ
گاو کوهی سوخته زنجبیل هر یک پنج درم نوشادر اذخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شادنه یک درم عاقرقرحا دو درم
بکوبند و مسواک [illegible] دندان مالند سنون که دندان سیاه شده را پاک کند [illegible] ده درم فلفل چهار درم
حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته هفت درم سنون صدف سوخته شاخ گاو کوهی
سرطان مجموع سوخته زراوند دحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنون
که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان پاک کند شیح چوب ارجوان سوخته نمک اندرانی زنجبیل
هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه گزمازک هر یک پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یک درم سماق چهار درم
سنون که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زایل کند گلنار ورد فوذنه نمک سوخته کف هر یک ده
درم نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یک درم اخر که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد [illegible]
گزمازک هر یک سه درم لحیة التیس طین مختوم اهل هر یک درمی [illegible] یک درم [illegible] فوذنه ده درم شب یمانی
پنج درم سنون که دندان متحرک را [illegible] گرداند شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم
زعفران مر سنبل مصطکی سعد [illegible] هر یک [illegible] دو درم سماق گلنار هر یک [illegible] سنون [illegible]

دندان را سخت کند تخم عود کرمانج بوره ارمنی زبد البحر قساوی سنونی که درد دندان بالکلّه ازروت
سفید بود فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم اخری سیر شونیز هر یک
دو درم نمک یک درم بکوبند و بر دندان نهند اخری سورنجان شب قسط **دوای** که قلع اسنان کند
شب یمانی و مر قساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بر دندانهای دیگر نرسد و روزی چند صبر کنند تا بیفتد اخری
نیشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و مویزج شب یمانی دار فلفل بسایند و بشحم و قطران بسرشند
و بر دندان نهند اخری عاقرقرحا در سرکه بخیسانند چهار روز و بعد از آن بسایند و نیشتر در حوالی دندان فرو برند
و این دوا بر آن نهند **باب شانزدهم** در اطلیه و ضمادات و لطوخات **طلای** که کلف و نمش را سود بود
بیضه اشنان آب خربزه پرورده آرد جو بیخ نی پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد البحر بامیران تخم
بادام تلخ قساوی بکوبند و به آب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند اخری ترمس باقلی
جو نخود کوفته کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب البان زبد البحر زراوند حرج
هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش هر یک درمی سرگین کنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند و به آب
سعوس بسرشند **طلای** بهق سفید را سفید بزیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند
و به روغن زیت بسرشند و طلا کنند **طلای** که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم
ترب روناس خردل قساوی بکوبند و با سرکه و آب ... طلا کنند **ضماد** که بهق سیاه و سفید
را مفید بود کندش و بهق سفید مویزج سقمونیا هر یک ده درم شقایق بیست درم روناس شیطرج خردل را
بادزهر تخم ترب تخم حنظل هر یک بیست درم بکوبند و با سرکه بسرشند **طلای** که جرب را مفید افتد گوگرد
فلفل مرداسنگ هر یک نقره زراوند زیره قساوی بکوبند و زیت و روغن بکشند و همه با هم بیامیزند
و طلا کنند و در آفتاب نشینند تا خشک شود پس به آب ایشان بشویند **طلای** که جرب و

جرب ... اسفید لود و زرنیخ اقلیمیا زصبر اقاقیا حضض سعد سماق مامیثا زعفران گل ارمنی
و به آب کشنیز سبز سرشتند ضمادی که اورام حاده کبد را مفید صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک ...
ورق گل نوفل بنفشه آرد جو هر یک چهار درم بکوبند و به روغن گل سرشتند و بران نهند ضمادی
که ضعف و کبد و استسقا را مفید سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض قیلزهره لادن هر یک دو درم عود چهار درم
بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان سرشتند ضماد ... که حرارت قلب کبد را ساکن کند ...
... سه درم روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم با همدیگر بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب ...
کشنیز و کاسنی و بستان افروز و خل خمر نیک بسایند و بدان موضع نهند ضمادی که صلابت طحال
مفید مقل ازرق بیست درم اشق ده درم با قلا ... کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه ... بابونه سنبل
هر یک چهار درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه خیسانند تا حاصل شود و این ادویه بدان سرشتند و اندکی روغن ...
و بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند طلا کنند مفید آخر انجیر سیاه ...
در سرکه خیسانند و قسط چهار درم و بادام تلخ ده درم و بیخ کبر سه درم بکوبند با روغن ...
سرکه و انجیر سرشتند و در خل خمر ... طلا کنند و ... بگدازند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل
را مفید بنفشه صندل سفید مغاث خطمی ... آرد جو سورنجان ... بکوبند و با روغن گل ... و سفیده
و سرکه بسرشتند ضماد سلمویه اگر بر فم معده نهند قی آورد و اگر بر ناف نهند اسهال
و اگر بر زهار نهند ادرار بول و طمث کند ... کابلی و قثاء الحمار هر یک سه درم ... سفید ...
هر یک چهار درم ... پنج درم ... ده درم شمع چهار درم با ... استعمال کنند ضماد
کسر و خلع را مفید لود مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم خطمی ... ده درم اقاقیا چهار درم
بکوبند و با سفیده سرشتند آخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم ...
زعفران هر یک ... درم بکوبند و به آب ... سرشتند آخر ماش بیست درم ... گل ارمنی ...

از زعفران بیست درهم بکوبند و به آب گرم و سرد و گلاب بسرشند آخر که بستان از جمال خود بگذارد

و برگ شود و آرد جو و برنج سوخته نشاسته بکوبند و بسرکه بسرشند و بر پاره سفر نهند و بر پای چسپانند ضماد

کشنیز و بیخ بابونه بکوبند و به سرکه اکلیل الملک و با فلوس آب ... بسرشند ضماد که گندم پست ایشان اسفید

... جا حنطی کنگر هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند ضماد

که سفید را سفید بود ... اشق زراوند ... صمغ عربی زاج نشاسته بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل

بسرشند ضماد که سفیده مرغ سفید بود نمک هندی سوخته زاج ... کبریت مازو زرد چوبه

مرداسنگ زراوند فطول که سر ... کاکرم را سفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم نیلوفر

پوست خشخاش ورق گل ... هر یک کفی بجوشانند و سر بدان فرو آرند و در سر آن ریزند فطول

که صداع بارد را سفید باشد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک ... درم نمام ورق غار شیح

هر یک چهار درم آخر ... را سفید بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی ریوند ...

تخم خشخاش گل خطمی ... بابونه هر یک پنج درم پست ... بجوشانند و سر بخار آن دارند

... آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند فطول که صداع ریحی را سفید بود بابونه

اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک ... درم نمام ورق غار شیح هر یک چهار درم فطول

... را سفید بود بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی ریوند هر یک تخم خشخاش

... سفید بابونه هر یک پنج درم پست ... بجوشانند و سر بخار آن دارند و آن ...

با ده درم روغن بنفشه ... بر سر ریزند ضماد که صداع ریحی را سفید باشد اکلیل الملک تخم کرفس

... مرزنجوش شبت ... بجوشانند ابزن که ...

... پاره ... اکلیل الملک شبت ... خطمی ...

پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و در آن نشینند باب ششم ...

شیاف نیکو که ابنا ... در دفع صعوبت بصر و سلاق و غشاوة نافع بود و ...
و رطوبت ... بیاید توتیای مس سوخته لولو اسفیداج اقلیمیا زر صبر ... هر یکی
... زعفران سنبل هر یک دو درم شادنج مغسول ... درم فلفل سفید دار فلفل
نوشادر ... درم نیم ... مشک دانگی کافور ... **اخری** اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان ...
مس سوخته توتیای مس اثمد توتیای نحاس شادنج صبر نحاس محرق فلفل سفید و سیاه دار فلفل ...
هر یک درمی شادنه مغسول هر یک دو درم و نیم مشک دانگی **باسلیقون کبیر** جرب سبل و ظفره
و دمعه و حکه ... اسفیداج اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته ... ده درم نمک اندرانی
شادنج هندی اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل ...
صبر سقوطری پنج درم اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم ...
بلیله زرد چهار درم نمک ... دو مثقال عصاره مامیثا پنج درم نمک ... کنند ...
باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر
پنج ... شادنج فلفل دار فلفل ... ده درم قرنفل اشنه هر یک درمی **روشنایی** سبل و ظفره و جرب
و بیاض و ظلمت و دمعه و غشاوة را مفید بود شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی ...
ارمنی زنجار دار فلفل هر یک چهار درم فلفل سیاه و سفید زبد البحر هر یک هشت درم صبر ... قرنفل ...
چهار درم و نیم زنجبیل ... هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک درمی **نسخه اخری** مس سوخته
شادنج هر یک پنج درم فلفل دار فلفل زعفران تخم حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره هر یک درمی
اقلیمیا زر دو درم **کحل زعفران** تاریکی چشم را و آب ریختن چشم را مفید بود
زعفران ... هر یک دو درم فلفل دانگی و نیم دار فلفل یک درم نوشادر چهار درم مازو سه درم کافور
نیم دانگ **کحل الجلاء** مقوی بصر بود اثمد ... درم توتیا مرقشیثا پنج درم اقلیمیا

کحل سافج دو درم شاذنج نیم درم زعفران شش درم هر یک لولو ناسفته بسد مغسول ذهب

اقلیمیا ذهب دو درم زعفران چهار درم مارقشیشا یک درم سرشته بیابند قرصه کنند بعلین تقویت

کحل نمشی ظلمت و علت را هر یک نیم درم سافج یکدرم قرنجاک فراطی چهار جو لولو دانگی و نیم

و دمعه را اسفید بود نشادر دو درم خون سیاوشان قاقله شنگک دانگی مس سوخته بازو هر یک

کحل توتیا بیاض را کافور نیم دانگ هر یک نیم درم دارفلفل و سنبل دو دانگ سافج درمی

زایل کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان بحری هر یک چهار دانگ اثمد نیم درم

نشادنه لولو ناسفته هر یک نیم درم توتیا هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل

کحل اغبر جرب و قروح را اسفید توتیا هر یک دو دانگ نمک هندی مامیران دانگی و نیم هر یک

سه درم اثمد شش درم توبال مس یکدرم نیم درم سبج سوخته لولو اقلیمیا زر هر یک [illegible] کحل

رمادی مقوی بصر [illegible] جرب و سبل را نافع اثمد طلیا هندی توبال

سبج سوخته هر یک چهار درم مامیران یکدرم کحلی سبل را اسفید پوست هلیله زرد زنجبیل

هر یک یکدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم شادنج مغسول ده درم سرمه برودی

جرب و سبل و سلاق و دمعه را اسفید بود توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یک یکدرم زنجبیل

دارفلفل سه درم و نیم فلفل هندی مامیران هر یک دو درم بکوبند و با آب غوره هفت روز بپرورند و بعد

ازان خشک کنند و بیابند آخر توتیا وزن همه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم

و نیم نمک هندی یکدرم سرمه برودی که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی

سه درم هر یک یکدرم بیابند و گلاب کحل خمیر بسرشند و در خرقه کنند و می شویند و می مالند بعد ازان

خشک کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند سرمه برودی که رمد را مفید بود [illegible]

مس سوخته افیون نشاسته هریک هفت درم صمغ عربی سی درم قلیمیا چهل درم اسفیداج سی درم

بسایند برود اسود اوجاع چشم را مفید بود افیون ده درم کافور ده درم مشک یک درم

زعفران دو دانگ مر پنج درم مس سوخته ده درم قلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی چهل درم توتیا هندی

مرقشیثا هریک ده درم سرب ده درم نبات دو دانگ حضض جلبه گلنار وسماق هریک دانگی برود

کافوری توتیا کرمانی مغسول پنج درم کافور دو حبه برود که بیاض و رمد را مفید بود قلیمیا

نشا ده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هریک دو درم انزروت هشت درم

ذرور اصفر کبیر اوجاع عین را که از رطوبت بود مفید بود انزروت بشیر خر پرورده پنج درم مامیثا

دو درم صبر تخم گل زعفران هریک نیم درم افیون چهار دانگ ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود

انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هریک درمی ذرور اصفر رمد صبیان

و بیاض و دروغ را مفید بود انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم

ذرور اصفر کبیر [illegible] با هم بسایند ذرور که رمد کهنه را مفید بود اسفیداج قلیمیا فضه هریک

ده درم شادنه مس سوخته هریک سه درم و نیم کثیرا شش درم بسد درونج هریک دو درم صمغ عربی

چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذروری که دمعه و ظلمت چشم

را مفید آب رازیانه پنجاه درم فیل زهره زهره کلنگ و خروس و کبک هریک سه درم مشک کافور

هریک نیم مثقال بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ملکا رمد را مفید

انزروت پرورده نشاسته نبات شادنه بسایند اکحل قروح عین را مفید شادنج

لولو بسد توبال مس سوخته اقلیمیا ذهب هریک دو درم سرمه مرقشیثا زبد البحر هریک [illegible]

ذروری قروح عین را مفید بود شادنه مغسول [illegible] سوخته هریک ده درم پوست

[illegible] نشاسته پنج درم ذروری که بیاض را مفید بود سرطان بحری اقلیمیا

شیاف قیروطی ز آب و سکنگبین سماق شحم سوخته زبد البحر ساوی الاجزا آب بسایند
رازنه اسفیداج ارزیز شسته دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته
زنجار هریک هشت درم افیون دو درم انزروت نیم کوبند و بسایند و آب رازیانه بسرشند و شیاف سازند
و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند **شیاف دینارجون**
وجع و حرارت و ظفره را مفید اقلیمیا ذهب اسفیداج هریک دو درم کثیرا هریک چهار درم سنبل
خون سیاوشان هریک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هریک دو درم زرد چوبه یک درم
ترنجبین سرخ نبات افیون اقاقیا هریک نیم درم بکوبند و به آب بسرشند و شیاف سازند **شیاف**
مرارات ظلمت و ضعف عین را مفید انزروت صبر زعفران هریک دو درم زهره کفتار زهره کبک زهره [illegible]
بلسان هریک درمی بسایند و به آب سداب شیاف سازند **اخر** زهره کلنگ [illegible] و [illegible]
عقاب و باز و کبک و [illegible] و روباه و خرس ساوی الاجزا در سایه خشک کنند مساوی بسایند ده درم
ازان با شحم حنظل سکبینج فرفیون هریک درمی بسایند و به آب رازیانه بسرشند **شیاف**
سبج ظفره و سبل و بیاض را مفید لود کحل زنگار ساذج هریک نیم درم اقلیمیا دو درم
اشق سکبینج دارفلفل هریک نیم درم اشق و سکبینج بخیسانند و باقی بکوبند و بدان بسرشند
شیاف ابیض وجع و سبل را مفید اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هریک درمی اقاقیا
مغسول نیم درم سنبل افیون هریک چهار دانگ نیم درم **شیاف** [illegible] درم [illegible]
را نافع است و حرقت و سبل را مفید لود اقلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی
هریک چهار درم سنبل نشاسته هریک درمی و نیم اقاقیا مغسول است و چهار درم بکوبند و به
آب روباه ترک بسرشند **شیاف ابیض** حرقت و ابتداء رمد را مفید صمغ نشاسته
کثیرا هریک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند

بسرشند **شیاف احمر** برود را سفید بود شادنج مغسول شش درم مس سوخته چهار درم سپیدروی [illegible] هر یک
دو درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یک یک درم صمغ بجوشانند باقی بسایند
و بدان بسرشند **احمر** جرب و سلاق و سبل و استرخا جفن را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار
دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند **شیاف**
اخضر بیاض را زایل کند زنجار یک درم نیم اسفیداج اشق انزروت نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و
بشراب بسرشند **اخضر** جرب و سبل و بیاض و آثار قروح و غشاوت را مفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یک
درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم اشق بخیسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند **شیاف**
چند خضر غشاوه و ابتدای آب را مفید است انزروت شیاف مامیثا هر یک هشت درم مروارید ناسفته
قلمی سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی و نیم **اخضر** غشاوه و سلاق
را مفید بود مژه برویاند و مقوی بصر باشد اقلیمیا اقاقیا هر یک پنج درم روسختج دو درم افیون هر یک
نیم درم صمغ عربی و زنجار هر یک چهار درم انزروت یک درم **باب پنجاه هم** در مرهمها و ذرورها **مرهم**
داخلیون خنازیر را و ورمهای صلب را تحلیل برد مرداسنج ده درم بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند تا
پس لعاب حلبه و برگ خطمی هر یک بیست درم بر سر آن بریزند و می جوشانند تا غلیظ گردد پس فرود
گیرند و بر هم می زنند تا آنرا امتناعی حاصل شود **مرهم کافور** گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع
سفید اسفیداج هر یک دو درم روغن گل چهار درم کافور دانگی سپیده تخم مرغ درمی
مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج هر یک پنج درم قنه چهار درم بازیت بگدازند **احمر**
مرداسنگ خون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج هر یک نیم درم کندر قیت ده درم راتینج
پنج درم روغن گل بنفشه پانزده درم **مرهم زنجفر** خنازیر و سرطان را مفید بود
شش درم مر [illegible] انزروت هر یک ده درم [illegible] شش درم ده درم زنجفر چهار درم بازیت

یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خلی قروح را خشک کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم باز
وسنبر که هریک چهل درم بسایند و دو درم زرد چوبه بسایند و با آن جمع کنند و بزنند مرهم زنجار
گوشت زاید زایل کند و قرحه خشک گرداند علک البطم راتینج هریک پنج درم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند
مرهم نوره آهک و حرقت آتش را مفید بود دو آهک بشویند و با روغن زیت بیامیزند اخر آنکه شست
چهل درم تخم چغندر و کرنب شمع هریک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم مرسل اورام صلبه و خنازیر
و سرطان و طاعون را مفید بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هریک چهار درم جاوشیر زنجار قند
هریک ده درم اشق هفت درم زراوند طویل میعه هریک سه درم انچه کوفتنی باشد بکوبند باقی زیت
بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند اسفیداج
ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح مزمنه و سرطان و اورام جاورسیه را مفید بود پیه خوک
و زیت هریک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهل درم با هم بسایند مرهم شادنج ترشح و شقاق
و قروح فرج و مقعد را مفید بود روغن گل بنفشه هریک بیست درم شمع هشت درم اسفیداج [illegible]
شادنه مغسول گل ارمنی هریک دو درم افیون مصری پنج درم مرهم ماهی که گوشت برویاند و قروح را خشک
کند مرداسنج هشت درم گلنار زرد سنج سرمه زرد چوبه خون سیاوشان شمع سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه
هریک درمی با شمع و زیت مرهم سازند اخر مرداسنگ ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند
پس کندر و قند و انزروت و خون سیاوشان و زفت هریک دو درم بسایند و با آن بیامیزند مرهمی
انفراق و قروح مقعد و گزیدن دواب را مفید بود مرداسنگ یک درم اسفیداج پنج درم بسایند و با
روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که بواسیر را
مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته هریک پنج درم زفت رومی دو درم قطراسالیون
زرنیخ آب کنند تا ده درم مرهمی که بجهت آتش مفید است خشت نقره اسفیداج قلیمیا

قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه باهم بیامیزند **مرهمی** که گوشت زاید ببرد زاج درم
سفیدج گرداند اشق در آب خیسانند و باهم خیزان صابون در هاون بسایند و با ربع آن زرد چوبه
بیامیزند **دیگ بردیگ** دوای اکال بود و عفونت و اکال و گوشت زاید را زایل
کند زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش درم مرد و درم آهک آب نرسیده باده درم زنجار یکدرم بسایند و
بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند **ذروری** که گوشت زاید بخورد آهک آب نرسیده ده درم
زرنیخ سرخ و زرد و قلقطار هر یک نه درم کندر اقلیما فضه خرق سفید هر یک سه درم بسایند و بکار برند
ذروری اخر آهک یکدرم زاج دو درم قلقطار توبال مس زاج سیح خبث رصاص هر یک مثقالی **ذرور**
که لوا سیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین متساوی بکوبند **ذروری** که گوشت برویاند
و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک یکدرم **ذروری** که خون باز دارد و جراحات خشک
کند مر صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر **ذروری** که زخم شمشیر و کارد را مفید و خون باز دارد
مر صبر انزروت دم الاخوین زنجار راتینج اشق متساوی **ذروری** که قروح را مندمل
گرداند صبر گلنار روسختج سعفول اقلیمیا مغسول متساوی **ذرور** صبر و گلنار و مازو زرد چوبه

باب نود و سیم در حلوای و مسمنات

حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه
گرداند و ناقه را مفید قند سفید یک من با چار یکی آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد گردد
پس بر دارند و یک وقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بر تخته پهن کنند تا خشک شود
حلوایی که گرده و باه را تقویت کند آرد سفید با یک من روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و
بیست درم گلاب یکدرم زعفران در رطلی آب باهم بیامیزند و در آن ریزند و بریان کنند پس نخود تر
و مغز فستق در آن ریزند و فرو آرند **اخر** آرد شسته یک من در سه رطل آب ده درم گلاب
یک رطل روغن کنجد بجوشانند لیموی دو من قند بر سر آن کنند و بریزند **عصیده** تخم

باده بود جو با خوب بپزند سپیدی گرده ده من باده من آب بجوشانند تا حاصل شود بعد نیم قدری گیرند و بدو
بمالند در سبالایند و با رطلی قند و با رطلی عسل و یکدرم زعفران بجوشانند و کعک خرد کرده بنجاه
قدری که باید در ان ریزند و با کمی روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر در ان میان کنند
مغز بادام فندق و فستق و مغز چلغوزه هشت درم اند بکوبند و بعسل سرشته هر روز مثقالی بیست
تا سی درم بخورند **صفت معجون فی** سرفه کند بادام فندق مغز کنجد خشخاش هر یک بیست درم
ده درم فانیذ عسل مجموع بکوبند هشت درم تناول کنند **صفت** سرفه خوری را اسفید بود و شیان
روزی یا در شیر یکا و خیسانند و سی درم از ان با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم مقشر
بکسانیت و قند هر یک سی درم و بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز شش درم تا چهل درم از ان
بجوشانند و بخورند و بجام روند **آخر** نخود باقلی حرف سفید نانخواه هر یک ده درم کسیلا چهار درم
کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید سرشته و نانی پزند و با شیره قند حسو سازند
آخر سفات جوز گندم بهمن ززباد کثیرا خشخاش کبابه هر یک شش درم بکوبند و آرد گندم و شکر
بیامیزند و هر روز بیست درم از ان با شیر و شکر و روغن حسو سازند **صفتی** که غذای از اکل طین
حاصل شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن ززباد بکوبند و با شیر و شکر حسو زنند و بعد از ان بحمام روند
صفت سرفه کند کاسنی فربسایند و بکوبند و نیم رطل آب و دو رطل شیر و نخود و برنج
شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم از ان آب صافی
کرده با روغن بادام و جغندر یکده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع مراز کرده باشند و بحمام
روند و با چنین کنند که موجب فربهی باشد **باب نهم** در متفرقات حاجات زنان
سوخته شاخ گاو و کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر اج قلقطار صبر اقاقیا
دو بار و سوخته کف مازو هر یک چهار درم زاج گلکو ده درم بکوبند و مهر نهند **آخر** پوست

پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یک دو درم بکوبند و به آب مورد بسرشند
و قیافها سازند و در بینی دمند اخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم زاج زرد هر یک
لسان الحمل بارزد سوخته بسد کهربا بارزد هر یک ده درم عصاره لحیة التیس و زاج سوخته هر یک
هفت درم کشنیز خشک سوخته ده درم لحیة التیس کشنیز خشک هشت درم بکوبند و به آب لسان الحمل
بسرشند حبها

باب قی

ادویه که قی صفراوی باز دارد زرشک انار دانه سماق گلنار طباشیر
ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق نیم درم بکوبند مثقالی از آن با آب سیب یا به بخورند
اخر قی بلغمی و سوداوی باز دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق
مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل قرنجشک زیره کرمانی و سرکه خوباشیده هر یک دو درم بکوبند
دو درم از آن با می بخورند اخری قی و هیضه را مفید بود انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک
درمی در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید صافی کنند و عود و مشک هر یک درمی بسایند و بر سر آن
ریزند و صافی کنند و بخورند اخر مشک درمی قرنفل سعد هر یک ده درم کرنازج پوست انار
کندر هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و به رب بسرشند شربتی نیم درم باشد ادویه که اشتها
نقل کند و درن قطع کند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم نیم قرنفل
پنج درم بکوبند مثقالی بخورند اخر مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند
و با ده درم گلنگبین بیامیزند و بعد از خوب بخورند اخر حرقه اگر بود ارمنی و روغن بادام چرب
کنند و در بدن بمالند عرق باید و آب شکر نیز چنین کنند اخر عاقرقرحا در روغن کنجد بپزند
و بمالند اخر خیار و آب سیب سیاه اگر بادرنگ کوفته سوخته بار و روغن گل در بدن بمالند عرق
[illegible] روغن گل [illegible] آب [illegible] بمالند [illegible]
[illegible] بمالند اخر گل ارمنی و روغن [illegible]

بکوبند و با روغن مورد بیامیزند **ادویه حبل** بهمن سرخ و کثیرا و اسقنقور و زهره گاو و زرنباد و درونج
هریک مثقالی لولو اسفند خردل سفید هریک نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند و شب در بیاشی(?) هر روز
مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که موجب حبل شود **فرزجه** مقل چهار درم روغن بلسان
دو درم جاوشیر پنج درم [illegible] هریک درمی مقل بشسته درم نیم بیامیزند و بصوف بردارند **اخر**
پنیر مایه خرگوش سکبینج و سماق(?) و مر و زعفران و عود هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند
اخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هریک شش درم ساذج قردمانا هفت درم [illegible]
مرغ و شمع و روغن سنبل هریک دو درم با سفیده بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر بردارند **بخور**
که نافع بود خون خرگوش سداب [illegible] بکوبند و به روغن گاو تازه بسرشند و در
مجمری آتش نهند و در زیر گیرند **بخوری** زرنیخ جوز سرو میعه [illegible] بازرد هریک پنج درم حب الغار
هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان بخور کنند **دوائی**
که چون استعمال کنند چنین مستعد شود زرنباد درونج باز و جندبیدستر خلتیت طباشیر هریک [illegible]
زنجبیل ده درم قند ده درم [illegible] نیم مثقال بیامیزند و بعسل بسرشند و دو درم با دو مثقال
بخورند **فرزجه** که درین باب نافع بود قسط افلیون(?) سکبینج هریک دو درم افیون [illegible] قلقل
هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند **ادویه** که در استعمال آن
استدلال جویند بر آنکه زن آبستن خواهد شد یا نه کندر حب بلسان هریک [illegible] درم [illegible]
و نیم میعه تر نعنع دارچینی هریک [illegible] سنبل چهار درم ساذج نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند
بجمره آتش نهند و زن در زیر گیرد اگر بوی دخان از دهن بیرون آید آبستن خواهد شد **ادویه**
که مسکر باشد که گاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که در حالت هشیاری
طاقت نمیدارند بدان محتاج می شوند افیون نیم درم خشخاش سیاه دو درم تخم بنگ(?) بکوبند

بیست درم در سه رطل شراب بجوشانند تا با رطلی آید نیم رطل گندم پاک دران بجوشانند تا
شراب تمام نیست شود پس گندم را خشک کنند و بکوبند و مثقالی ازان هر روز بدهند بهبود شود و اگر
خشخاش سیاه و تخم کاهو هر یک پنج مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و باقیه نقوع
آرند مثقالی ازان مسکر بود و اگر اشنه در شراب بجوشانند و بدهند بهبود کند و چون خواهند که افاقت
شراب بجوشانند و بدهند یا ارزیانه در شراب بجوشانند و بدهند و اگر ازان شادی شود تریاق کبیر بدهند و
اگر خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شربتی از شراب
خورده برف سرد کرده اگر چهار روز نان در شراب خیسانند و ازان شراب کسی را بدهند دشمن شراب
گردد و مگس خشک کرده دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل کند و اگر سکبینج و مقل هر یک
مثقالی و شب یمانی و شیح و کعب خوک و ارزیانه هر یک مثقالی سوخته با هم بسایند و به آب ارزیانه
بسرشند و بر احلیل طلا کنند بگذارند تا خشک شود و با هر که مجامعت کند موجب دوستی بود و
عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ سوخته
و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخورد بر دارد
موجب دشمنی گردد و اگر بالنگو و گاوزبان و لولو و مامیران و مرماخور و مرزنجوش و صعتر فارسی
و عود خام و بسد هر یک مثقالی بکوبند و بشراب سیب شامی بسرشند و مثقالی بناشتا کسی را که عاشق
باشد بدهند عشق او زایل گردد و اگر همین تخم و طباشیر و بستان افروز و تخم تمام و کرنب و سنگ
و قراسیون و فاوانیا و قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و به آب خیارزه بسرشند و قرص
سازند و در سایه خشک کنند و بعد ازان بسایند و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق و بیخود
گردد و اگر عاقرقرحا و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد ازان بسیار بمالند تا بزرگ
شود و اگر قضیب بحری را بر پشت بمالند و بعد ازان زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند

همچنین بود اگر عاقرقرحا دو درم باده درم زنجبیل بسایند بر ذکر طلا کنند همین
عمل کنند و اگر سیر تر ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن اندازند و بیرون آرند و بر
ذکر نهند چون خشک شود دیگر بردارند مکرر چنین کنند اگر بزرگ شود عود و سعد و راسن و عود
قرنفل و رامک بر یک درمی مشک دانگی بسایند و صوت بشراب تر
کنند و بدین ادویه بمالند و نخود برگیرند فرج را تنگ گردانند
اگر مشک و سک و زعفران در شراب ریحانی
بسوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دارند فرج
را گرم گرداند اگر کبابه و حلتیت در دوش بند
و آب آن بر قضیب بمالند لذت
حاصل بود اگر قاقله و
زنجبیل و سقمونیا
با عسل بر ذکر
طلا کنند
همین عمل
کند

تمام شد

این کتاب بدایت است بفرمایش شیخ احمد علی صاحب تاجر کتب
در شهر بمبئی ... هجری باختتام رسید ... کتاب
... ارشاد ... صاحب ... طبع ...

م ا ہم ک
۲ ن

DUE DATE

ف
۶۱۰

ف
۶۱۰

م ا ہم ک
۲ ن

۱۱۱۰۱

نسخہ زکفایہ منصوری

Date	No.	Date	No.

۱۱۱۰۱